

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین  
علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.  
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام  
گردیده است

سیره اخلاقی علما

نویسنده: فاطمه عسکری

## دیباچه

پژوهش در زندگی دانشمندان فرزانه که به جز دانش، از کرامت های معنوی و فضایل اخلاقی نیز برخوردار بوده اند، برای ما بسیار ضروری است؛ به ویژه اگر این امر با توجه به انگیزه شناخت نکته های دقیق اخلاقی و نیز دستیابی به نقش ارزنده آنها در کسب کمالات علمی و معنوی صورت گیرد. در حقیقت، رمز موفقیت این دانشمندان در رسیدن به مراتب کمال و تحقق رسالت الهی و توفیق در مسئولیتهای فردی و اجتماعی، بیشتر در این بوده است که همگام با پژوهشهای علمی، به مسائل والای اخلاقی نیز توجه داشته و در راه پرورش و پاکی نفس کوشیده اند.

این ضرورت هنگامی آشکارتر می شود که با اندکی تأمل، خود را پیرو راهی میبینیم که آن بزرگواران پیموده اند. از این رو، بایسته است همان گونه که برای گسترش و تکامل اندیشه های استوار علمی آنان می کوشیم، برای زنده نگه داشتن کمالات و فضیلت های اخلاقی آنان نیز کوشا باشیم. این کار افزون بر پی بردن به شیوه زندگی بزرگان و دانشمندی که از افتخارات حوزه به شمار می آیند، ارزشی والاتر دارد و آن، نقشی است که الگوها در تربیت و ساختن انسان ایفا می کنند. در واقع، دانشمندان راستین و گران قدر اسلام، هر یک الگو هستند که نظام اخلاقی اسلام در زندگی آنان نمود یافته است. در حقیقت، زندگی آن فرزندگان، براساس پیروی از پیامبران الهی و امامان معصوم علیهم السلام، بر ارزش های اخلاقی بنا نهاده شده است.

به راستی، توصیف ویژگیهای والای این انسانهای بزرگ و شناساندن منش این عارفان یکتا به تشنگان فضیلت و خواستاران الگوی وارستگی، بی اندازه دشوار است، به ویژه آنکه با وجود شهرت بسیار این رادمردان در میان مردم، درباره افکار و اندیشه ها و فرازهای پربار زندگی شان کمتر سخن گفته شده است و فقط نوشتهها باید حق مطلب را ادا کنند. انتظار می رود مجامع فرهنگی و دست اندرکاران صداوسیما با برپایی همایش و تدوین یادنامهای وزین، یاد و خاطره این اندیشمندان را بیش از پیش زنده و گرمی بدارند، افکار و اندیشه ها و شیوههای سیر و سلوک و تهذیب نفس آنان را به شیفتگان و مشتاقان معرفی کنند و سفارش رسول خدا ﷺ را درباره این سالکان حق تحقق بخشند که فرموده است:

أَكْرِمُوا الْعُلَمَاءَ فَإِنَّهُمْ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ فَمَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. (1)

دانشمندان را گرامی بدارید؛ زیرا آنان وارث پیامبرانند و هر که آنان را گرامی بدارد، خدا و رسولش را گرامی داشته است.

حال ضمن ارج نهادن به کوشش های پی گیرانه پژوهشگر ارجمند، خانم فاطمه عسگری، امید است این مجموعه، گامی مؤثر برای آشنا شدن نسل معاصر با بزرگان اخلاق و عرفان باشد و از این پژوهش در برنامه سازی های صدا و سیما به شایستگی بهره برداری شود و ذخیره ای باشد برای روزی که «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ». (2)

انه ولی النعم

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

- 1- نهج الفصاحه، ترجمه و گردآوری: ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان، 1360، چ 13، صص 84 و 85 .
- 2- نک: شعراء: 88 و 89.
- ص: 11

پیش گفتار

پیش گفتار

کتاب حاضر، دربردارنده لطایف و ظرایف آموزنده‌ای از زندگی بزرگان و دانشمندان دینی است، دانشمندانی که پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنان را برتر از پیامبران بنی اسرائیل دانسته و فرموده است: «عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ علمای امت من همانند پیامبران بنی اسرائیل هستند.»<sup>(1)</sup> این تعبیر پیامبر خدا برخاسته از اهمیت، عظمت و حساسیت کار و خدمت دانشمندان دین اسلام است؛ آنان که به پیروی از مولایشان حضرت علی عَلِيٌّ، از زرق و برق‌های فریبنده زندگی چشم فرو بستند و با زهد و پرهیزکاری و ریاضت‌های معنوی زندگی کردند، مربی مردم عصر خویش و مصلح جامعه خود شدند. آنان که

مدافع حریم شریعت مقدس و پاسدار مرزهای اندیشه اسلامی بودند و دین را نه براساس پندار و پسند خواسته خود، بلکه براساس حقیقت و باطن دین و آن-گونه که هست، معرفی کردند و در این راه، چه زخم زبان‌ها که نشنیدند و چه بی‌مهری‌ها و بی‌وفایی‌ها که ندیدند. با این حال، سرزنش، در عزم راسخ و اراده پولادین آنها کمترین اثری به جا نگذاشت.

آنان هرگز در برابر دنیاطلبان و دنیاخواران سر تسلیم فرود نیاوردند و در مقابل، هنگام مناجات و عبادت پروردگار جهان، با خشوع و فروتنی،

1- محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، دارالحدیث، 1379، ج 2، ص 8، ص 3938.  
ص: 12

سر نیاز به درگاه آفریدگار بی‌نیاز به زمین ساییدند و دست التماس به آستان او بلند کردند و اشک از دیدگان فرو ریختند و هنوز، صدای ناله‌های پرسوز و گداز آنان در دل شب به گوش می‌رسد.

از دیگر سو این بزرگ دانشمندان فرهیخته، در راه هدف نورانی خود از عنایت و لطف الهی و توجهات غیبی بهره مند شدند. پس رازهای بسیار بر آنان آشکار شد، حجاب‌ها از برابر دیدگانشان کنار رفت و دیدند آنچه را دیگران از دیدن آن ناتوان بودند و کاشف رازها و رمزها شدند.

در این میان، دانشمندان شیعه را باید مصداق حقیقی «فِي الْأَرْضِ مَجْهُولٌ وَ فِي السَّمَاءِ مَعْرُوفٌ» در زمین، ناشناس و گمنام و در آسمان شناخته شده‌اند»، دانست که تاریخ شیعه به داشتن چنین بزرگان و وارسته‌گانی تا ابد بر خود می‌بالد. آنان مشعل‌دار هدایت انسان و علم‌دار مکتب شیعه بوده و هستند.

بهره‌گیری از آثار مکتوب اولیای الهی، خود، نوعی همنشینی با آنان است و خواننده با مطالعه ظرافتهای اخلاقی دانشمندان و بزرگان، از عنایت‌هایی که بر آنان شده است، بهره می‌برد.

از این رو، بزرگان همواره به مطالعه آثاری که گویندگان و نویسندگان آن، افراد وارسته و پرهیزکارند، سفارش میکنند. در روایتی گران سنگ از رسول خدا ﷺ است: «عِنْدَ ذِكْرِ الصَّالِحِينَ يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ؛ آنجا که از خوبان یاد شود، رحمت الهی نازل می‌شود».<sup>(1)</sup>

بی تردید، مکتب شیعه مرهون رنج‌ها و کوشش‌های بی‌وقفه دانشمندان و فقیهانی برجسته و بزرگ است که در حفظ آموزه‌های

---

1- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، 1403 هـ. ق، ج 2، ص 90، ص 349.

نورانی این مکتب از هیچ کوشش و ایثاری دریغ نکردند؛ سرو قامتانی که در پاسداری از مرزهای این مکتب لحظه ای آرام نداشتند و چه بسا در این راه به خون خویش غلتیدند.

آشنایی با زندگی این بزرگان در پیمودن راه کمال و رسیدن انسان به قرب الهی راه گشاست؛ زیرا دست یافتن به کمال حقیقی و مقامات معنوی، بدون الگو امکانپذیر نیست. مرحوم حاج شیخ عباس قمی در این زمینه مینویسد:

در مطالعه تواریخ علمای بلند مرتبه و مراجعه به شرح حال فضلالی گرانقدر، لذت و سروری به انسان دست میدهد که نفس انسان را تشویق به پیروی از آثار ایشان میکند تا عملش را همگون با عمل صالح آنها کند و این ترغیب باعث میشود انسان، در اندک زمانی از حضيض جهان مادی به اوج علم و از مرتبه نقصان به مدارج کمال، بالا رود.<sup>(1)</sup>

در زندگی و شرح حال بزرگان دین و دانشمندان اخلاق محور، اندرزهایی برای انسانهای معاصر و الگویی برای آیندگان نهفته است که مطالعه و به کارگیری آنها انسان را در رسیدن به قله‌های معرفت و کمال یاری می‌کند و زیبایستی را به وی می‌آموزد. بنابراین، بایسته است زندگینامه سراسر افتخار این الگوهای ارزنده و برجسته تاریخ حفظ و به آیندگان منتقل شود. بر همین اساس، در این نوشتار تلاش شده است تا حد امکان، جنبه‌های معنوی و اخلاقی دانشمندان و بزرگان بیان شود؛ که هر یک از آنها درسی است برای ره‌پویان طریق کمال. مطالعه جلوه‌های زیبا و چشم‌نواز زندگی بزرگان، به انسان



کمک خواهد کرد تا در عبور از دشواری‌ها و تنگناها با بصیرت، توکل و عشق  
پیش رود.

---

1- شیخ عباس قمی، فوائد الرضویه، ص 1.

وقتی پنجره ای رو به باغ سبز زندگی بزرگان می گشاییم، نسیمی از روشنی و پاکی بر جانمان می وزد و ما را پرنشاط، شاداب و سرسبز می سازد. مطالعه نکته ها و لطایف زندگی دانشمندان و بزرگان دین، مانند گلگشت در بوستانی خرم و دلپذیر است که مشام جان را از بوی جان بخش گلها و چشم را از زیباییهای گوناگون آنها بهره مند میسازد. مهم این است که از کنار این گلها (ظرایف و لطایف) بی توجه نگذریم، بلکه با درنگ و تأملی دقیق، عبرت و پندی آموزنده بگیریم که زیبایی و عطر گلها، ره آورد تجربه ها، ژرف اندیشی-ها، صداقت ها و معرفت هاست. این گل ها، بذره‌های به ثمر نشست‌ه ایمان و آگاهی هستند.

پس بایسته است زندگینامه این بزرگواران را بخوانیم، درباره آن بیندیشیم، برای دیگران بازگو کنیم و از همه مهمتر آن را در زندگی به کار بندیم.

به یقین، پژوهش درباره زندگی پربار دانشمندان و کوشش در راه بهره گیری از سیره علمی و عملی رهروان کوی حق و راستی، از بزرگ ترین عبادتها و ارزشمندترین کوشش هاست. بیان گفتار و رفتار بزرگان و دانشمندان دین و اندیشه درباره سیره آنان، خفتگان را بیدار، خستگان را پرنشاط و امیدوار، گمشدگان وادی سرگردانی را به شاهراه سعادت رهنمون و کام تشنگان معرفت را از دریای عرفان سیراب می سازد.

در روزگاری که نسل جوان ما در اعماق خطرهای گوناگون، در جست-  
وجوی الگویی عملی است تا با پیروی از آن راه را از چاه بازشناسد، معرفی این  
اختران تابناک آسمان هدایت و معنویت، می تواند بهترین هدیه به آنان باشد. بی-  
شک، آشنایی با زندگی عالمان ربانی؛ یعنی آنان که هم ارتباطی عمیق با  
پروردگار و هم پیوندی محکم با بندگان خدا دارند، برای همه ره پویان راه  
سعادت الگویی ارزنده است. با مطالعه دقیق و هوشمندانه زندگی آنان میتوان به  
نکته های بسیار مهم و ارزشمندی دست یافت که راه گشای زندگی خواهد بود.  
این دانشمندان راستین، حجت‌های الهی بر روی زمین هستند که اگرچه ما نمی  
توانیم به مقام انبیا و اوصیا علیهم‌السلام برسیم، می توانیم مانند این بزرگان، راه سعادت  
و رستگاری را بیماییم؛ چراکه این بزرگواران در شرایطی شبیه ما زیسته و ثابت  
کرده اند، می توان با ایمان و اراده، تا مرزهای عصمت پیش رفت.

سیره آموزنده علمی و عملی دانشمندان و بزرگان دین، الگویی کامل برای  
همگان است. البته نباید فراموش کرد با فضل الهی باید راه کمال را پیمود که  
(**وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا**) (نور: 21) و  
پروردگار بی همتا به جهاد مجاهدان نفس توجه و با نوید جاوید (**وَالَّذِينَ  
جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**) (عنکبوت: 69) راه را برای پویندگان مسیر کمال  
آسان خواهد کرد. بنابراین، میتوان با بزرگداشت این مردان وارسته و تاریخ ساز،  
نسل امروز را با پاسداران دین و آیین آشنا کرد و زمینه های رشد، کمال و  
پیشرفت را در آنان بارور ساخت. به این ترتیب، ره پویان دانش و معرفت، در  
پرتو این آشنایی، از اندوخته های زندگی آنان بهره مند می شوند.

بیشک، اولیای الهی و اسوه های والا، رسم انسانیت و خدایی زیستن را به انسان می آموزند و سعادت جامعه را تضمین میکنند و زلال معرفت را در کام تشنگان محبوب می ریزند. براین اساس، ما در این مجموعه برآنیم به بیان جلوههایی از ظرافتهای اخلاقی دانشمندان و بزرگان دین بپردازیم. امید است به لطف پروردگار بی همتا، مقبول طبع صاحب نظران نکته سنج و اخلاق گرا قرار گیرد. نوشته ای که فرا روی شماست، شرحی مختصر از احوال و جنبه های زندگی عالمان عابد و صالح، و پاسخی است به نیاز روزافزون و عطش ره پویانی که در پی تعالی دین و کمال انسانی هستند. امید که شرح حال این دانشمندان و بزرگان فرهیخته، روشن گر راه انسان ها، به ویژه جوانان باشد و ما را توشه ای برای روز بی توشه.

## فصل اول: اخلاق فردی

### خدابینی

حاج آقا مرتضیٰ تهرانی میفرماید: با مرحوم پدرم در خدمت آقا شیخ مرتضیٰ زاهد نشستیم بودیم. ایشان رو به پدرم کرد و فرمود: «آقا میرزا! ما دستهای خودمان را روی چشمهایمان گذاشته ایم و میگوییم چرا خدا را نمی بینیم. یکی نیست به ما بگوید دست هایت را از روی چشمهایت بردار و سپس بین آیا عالم را خالی از خداوند میبینی؟»<sup>(1)</sup>

### اعتقاد به توحید افعالی

یکی از شاگردان استاد حاج شیخ محمدتقی ستوده میگوید: روزی هنگام تدریس استاد، کبوتری داخل مسجد (محل درس) شد، روی دیوار نشست و سر و صدا کرد. استاد ساکت شد تا صدای کبوتر قطع شود. کبوتر با حرکت دست یکی از طلبه ها پرید و رفت. استاد به تدریس خود ادامه داد. ناگهان سینه اش گرفت و فرمود: «خداوند به ما فهماند که

---

1- نک: محمدحسن سیف اللهی، آقا شیخ مرتضیٰ زاهد، قم، مسجد مقدس جمکران، 1382، ج 1، ص 218.

می توانم مانع را در وجود خودت پدید آورم؛ [یعنی همه چیز در دست خداست، اگر او نخواهد، ما نمیتوانیم به تدریس خود ادامه دهیم]»<sup>(1)</sup>

حاج آقا فخر تهرانی میگوید: یک روز من و یکی از دوستانم به نام آقای انشایی در خدمت آقا شیخ مرتضی زاهد بودیم. آقا شیخ مرتضی تسبیحش را گم کرده بود و با نگاه و کشیدن دستش به اطراف، دنبال تسبیحش میگشت و از ما هم پرسید: «شما این تسبیح مرا ندیدید؟» با این سخن، ما نیز برای یافتن تسبیح ایشان شروع به گشتن کردیم. پس از دقایقی، آقا شیخ مرتضی با چشمانی اشک آلود و با بغض فرمود: «ببینید! این امر میتواند به این معنا باشد که خداوند میخواهد به من بفرماید ای مرتضی! عمری است ما تو را نگه داشته ایم و گرنه تو حتی تسبیحت را نیز نمیتوانی نگه داری»<sup>(2)</sup>

یکی از شاگردان شیخ رجب علی خیاط میگوید: روزی خدمت شیخ عرضه داشتیم: اگر اجازه دهید، با هم به زیارت حضرت رضا مشرف شویم. شیخ فرمود: «اجازه ام دست خودم نیست.» نخست فهم این مطلب برای من قدری سنگین بود که چرا ایشان میفرماید اجازه ام دست خودم نیست. تا اینکه زمانی گذشت و فهمیدم بنده خدا غیر از اراده حق، رأیی از خود ندارد و کارهایش به اجازه و رضای اوست. پس از مدتی در محضر شیخ رجب علی درباره اخلاص و زیارت امام رضا علیه السلام بحث شد.

---

1- نک: گروهی از نویسندگان ماهنامه کوثر، ستارگان حرم، قم، انتشارات زائر، 1382، ج 1،

ج 12، ص 52.

2- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، صص 167 و 168.

ایشان فرمود: «ما اگر برای خدا مشرف شویم و جز رضای خدا چیزی در نظر نباشد، حضرت از این زائر پذیرایی دیگری خواهد کرد»<sup>(1)</sup>.

## اخلاص

از حجت الاسلام مرتضی تهرانی نقل شده است: من اصرار داشتم رمز موفقیت امام خمینی را در حیات دنیوی ایشان بیابم. پس از مطالعه، به این نتیجه رسیدم که حضرت امام در کارهایشان، در افکارشان، در اعمالشان، در گفتارشان و در تصمیم گیری هایشان، فقط و فقط یک چیز را هدف قرار میدادند و آن، خدا بود.<sup>(2)</sup>

نقل است چند روز پیش از فوت آیت الله بروجردی، عده ای خدمت ایشان رسیدند و آقا را بسیار ناراحت دیدند. آقا با ناراحتی فرمود: «خلاصه عمر ما گذشت و ما رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود از پیش ببریم و عمل باارزشی انجام دهیم.» یک نفر از حاضران با شنیدن سخن آقا گفت: آقا شما دیگر چرا؟! ما بیچاره ها باید این را بگوییم، شما چرا؟ بحمدالله شما این همه آثار خیر از خود باقی گذاشته اید؛ این همه شاگرد تربیت کرده اید؛ این همه کتاب از خود به یادگار نهاده اید؛ مسجدی با این عظمت ساخته اید و مدرسه های بسیاری در جاهای گوناگون بنا کرده اید؛ وقتی سخن آن شخص به پایان رسید، آیت الله بروجردی جمله ای فرمود که به ظاهر، حدیث قدسی بود. ایشان فرمود: «أَخْلَصَ الْعَمَلُ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ بَصِيرٌ؛ عمل را باید خالص انجام داد. نقاد بسیار آگاهی آنجا هست.» تو خیال کردی اینها که در منطق مردم به این شکل هست، حتماً در پیشگاه الهی همین طور است که پیش تو هست؟ (أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ).<sup>(3)</sup>

- 
- 1- نک: محمد محمدی ری شهری، کیمیای محبت، قم، دارالحدیث، 1386، ج 21، ص 193.
  - 2- نک: امیررضا ستوده، پا به پای آفتاب، تهران، نشر پنجره، 1373، ج 1، ص 2، ص 323.
  - 3- نک: رضا مختاری، سیمای فرزندگان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، 1385، ج 15، ص 123.



نقل است حاج شیخ عباس قمی، کتابی بسیار ارزشمند به نام منازل الاخره نوشته بود که فردی به نام شیخ عبدالرزاق مسئله گو، هر روز پیش از ظهر، در حرم حضرت معصومه علیها السلام از روی این کتاب برای مردم میخواند و مردم به ویژه کربلایی محمدرضا، پدر حاج شیخ عباس قمی از این مطالب لذت میبردند. یک روز کربلایی محمدرضا به خانه آمد و به شیخ عباس گفت: ای کاش تو نیز مثل این واعظ بودی، میتوانستی به منبر بروی و این کتاب را بخوانی. حاج شیخ عباس قمی میفرماید: «چند بار تصمیم گرفتم به پدرم بگویم این کتاب نوشته خود من است، ولی هر بار، از گفتن حقیقت خودداری کردم و چیزی نگفتم و فقط به ایشان عرض کردم: دعا بفرماید که خداوند به من نیز توفیق عنایت فرماید!»<sup>(1)</sup>

فقیه و دانشمند وارسته، حضرت آیت الله حاج سیدمحسن خرازی درباره آقا شیخ مرتضی زاهد میگوید: ایشان اخلاصی بسیار والا داشت، اخلاصی که برای همه ظاهر و محسوس بود. هر کس با ایشان اندکی همنشین میشد، به خوبی برایش آشکار میشد این بزرگوار، فقط و فقط خدا را در نظر دارد. این اخلاص در تمام شئون زندگی ایشان دیده می شد. همه نشست ها و برخاست ها و همه کارهای آقا شیخ مرتضی برای خدا بود و کسی که این گونه اخلاص داشته باشد، خدا میداند به چه درجات و مقاماتی دست مییابد.<sup>(2)</sup>

---

1- نک: علی دوانی، حاج شیخ عباس قمی؛ مرد تقوا و فضیلت، تهران، دارالکتب الاسلامیه،

1354، صص 48 و 49؛ سیمای فرزندگان، صص 153 و 154.

2- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، ص 108.

یکی از ارادتمندان شیخ رجب علی خیاط میگوید: روزی شیخ از من پرسید: «شغل شما چیست؟» گفتم: نجارم. شیخ فرمود: «چکش را که به میخ میکوبی، به یاد خدا می کوبی یا به یاد پول؟! اگر به یاد پول می کوبی، همان پول را به تو میدهند و اگر به یاد خدا می کوبی، هم به تو پول می دهند و هم به خدا میرسی؟»<sup>(1)</sup>

یکی از شاگردان شیخ رجب علی خیاط نیز نقل میکند: من منشی یک تجارت خانه بودم. روزی شیخ رجب علی به آنجا تشریف آورد و به من فرمود: «این دفاتر را برای که مینویسی؟» عرض کردم: برای استادم. شیخ فرمود: «اگر در این دفاتر اسم خود را درج کنی، استاد ایراد میگیرد یا نه؟» گفتم: بله، ایراد میگیرد. سپس پرسید: «این پارچه را که متر میکنی، برای چه کسی متر میکنی، برای خودت یا برای استاد؟» عرض کردم: برای استاد. سپس فرمود: «فهمیدی؟!» عرض کردم: خیر. شیخ فرمود: «فرهاد، هر کلنگی که میزد، میگفت: شیرین، و غیر معشوق خود ذکری نداشت. این دفتر را به عشق محبوب بنویس! پارچه را به یاد او متر کن! در این صورت، همه اینها مقدمه وصل است. حتی نَفَسهایی که می کشی، به یاد او بکش!»<sup>(2)</sup>

یکی از دانشمندان معاصر که خود، استاد اخلاق و عرفان است، می گوید: از جناب شیخ رجب علی خیاط درباره خودم پرسیدم. فرمود:

---

1- نک: کیمیای محبت، ص 198.

2- نک: کیمیای محبت، ص 166.

«آقای حاج شیخ! دلت میخواهد خوب شوی، ولی برای خودت! سعی کن  
برای خدا بخواهی خوب شوی.»<sup>(1)</sup>

یکی از بزرگان حوزه قم نقل میکند: در حضور علامه طباطبایی رحمته الله علیه از تفسیر  
المیزان تعریف کردم. ایشان فرمود: «تعریف نکن که خوشم نمی آید و ممکن  
است خلوص و قصد قربت از بین برود»<sup>(2)</sup>

## توکل

حاج احمد انصاری نقل میکند: آیت الله سیدعباس قوچانی، وصی مرحوم آیت الله علی آقا قاضی برای این جانب نقل کرد که مرحوم علی آقا قاضی، اغلب، در حال رفت و آمد میان نجف و کوفه بود و من مطمئن بودم، ایشان پولی در بساط ندارد. از این رو، برایم همیشه سؤال بود که مخارج این رفت و آمد چگونه تأمین میشود. روزی ایشان قصد رفتن به کوفه داشت. وقتی از خانه خارج شد، من پنهانی پشت سر ایشان به راه افتادم... عادت علی آقا قاضی این بود که هنگام حرکت در کوچه، عبایش را به سر می انداخت و هرگز به پشت سرش نگاه نمی کرد. پس به همین شکل از میان بازار عبور کرد تا به ترمینال رسید و مستقیم رفت تا سوار ماشین شود. هنگامی که مرحوم قاضی پایش را روی پله ماشین گذاشت، سیدی به سرعت جلو آمد و مقداری پول به قاضی داد. علی آقا نگاهی به پشت سرش کرد و لبخندی زد و به من فهماند اگر انسان صبر و توکل کند، خداوند این گونه او را یاری میرساند.<sup>(3)</sup>

---

1- کیمیای محبت، ص 193.

2- نک: علی تاجدینی، یادها و یادگارها، تهران، انتشارات پیام نور، 1375، ج 5، ص 68.

3- نک: صادق حسن زاده، اسوه عارفان، قم، انتشارات آل علی علیه السلام، 1385، ج 12، صص 81

و 82.

آقا شیخ عبدالحسین جاودان،<sup>(1)</sup> از فرزندان شیخ مرتضی زاهد نقل می کند: روزی مبلغ زیادی از درآمدهای منبر و مواعظ آقا شیخ مرتضی به دست ایشان رسید. آن روز هر نیازمندی به خانه ما می آمد، آقا از آن پول برمی داشت و به او میداد. من با توجه به بدهیهایی که ایشان به قصاب و بقال و سبزی فروش و یخ فروش داشت، به ایشان عرض کردم: آقا جان! مقداری را هم نگه دارید به طلبکارها بدهیم. آقا فرمود: «نگران نباش! خدا میرساند.» عرض کردم: آقا جان! این پول را هم خدا رسانده است. شیخ مرتضی دوباره فرمود: «عبدالحسین! خدا میرساند، می رساند.» و باز به کار خود ادامه داد و از آن پول چیزی برای خود ایشان باقی نماند.<sup>(2)</sup>

## خوف و رجا

حاج محمود اخوان نقل می کند: شبی با آقا شیخ مرتضی زاهد از جلسه ای برمی گشتیم. من جوان بودم و ایشان پیر و ضعیف شده بود. بنابراین، من دست-های ایشان را گرفته بودم و در راه رفتن، به ایشان کمک می کردم. آن شب من آرام آرام ایشان را تا جلوی خانه اش رساندم و آماده خداحافظی شدم. وقتی آقا شیخ مرتضی میخواست به داخل خانه برود، رو به من کرد و فرمود: «آقا محمود، مرا دعا کن! آقا محمود، دعا کن!» من خندیدم و عرض کردم: آقا جان! شما که به دعا نیاز ندارید. تا این جمله از دهان من خارج شد، یک باره چشم-های آقا شیخ مرتضی زاهد پر از اشک شد و با حالتی بسیار منقلب و گریان فرمود: «نه آقا محمود،

- 
- 1- فرزندان مرحوم زاهد در زمان گرفتن شناسنامه، شهرت «جاودان» را انتخاب کردند و حتی در ثبت احوال و شناسنامه مرحوم زاهد نیز نام و شهرت ایشان «شیخ مرتضی جاودان» ثبت شده است. نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، ص 190.
  - 2- آقا شیخ مرتضی زاهد، صص 197 و 198.

مرا دعا کن! همه ما به دعا احتیاج داریم. شیطان قسم خورده است همه ما را  
گمراه کند. دعا کن محمود، دعا کن مرا، دعا کن!<sup>(1)</sup>

## تسلیم و رضا

نقل است در شب اول شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی، امام خمینی به خانه او رفت تا به عروسش تسلیت بگوید. وقتی امام از دری وارد شد که همیشه آقا مصطفی از آن در به استقبال و پیشواز ایشان می آمد، عروس امام (دختر مرحوم آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری یزدی) خود را به دامان ایشان انداخت و گفت: «چکار کنم؟ مصطفی کجاست؟» اگرچه صحنه دل خراشی بود، ولی امام با استقامت ویژه خود اشکی نریخت و با حالتی استوار، خطاب به عروس و نوه-هایشان فرمود: «صبر کنید، به خاطر خدا صبر کنید! مصطفی امانتی بود و از دستان رفت».<sup>(2)</sup>

نقل است آیت الله محمدحسن نجفی، معروف به صاحب جواهر، در شب وفات فرزندش، در کنار پیکر او، پس از خواندن مقداری قرآن، به مطالعه و نوشتن کتاب جواهر پرداخت. ایشان در بخشی از کتاب خود آورده است که ثواب این چند صفحه کتاب را به روح فرزندش هدیه میکند.<sup>(3)</sup>

آیت الله خسروشاهی کرمانشاهی میگوید: آیت الله علی آقا قاضی، در فقر شدیدی به سر میبرد، به گونه ای که توان پرداخت اجاره خانه اش را نیز نداشت. روزی در نجف اشرف، صاحبخانه وسایل و اثاث ایشان را بیرون ریخت. از این رو، علی آقا قاضی مجبور شد با خانواده اش به کوفه

---

1- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، صص 134 و 135.

2- روزنامه اطلاعات، ش 21184، 1376/8/1 (ویژه نامه بیستمین سالگرد شهادت آیت الله

سیدمصطفی خمینی)، ص 8؛ پا به پای آفتاب، ج 2، ص 46.



3- نک: سید نعمت الله حسینی، مردان علم در میدان عمل، قم، مؤلف، 1375، ج 1، ج 6، ص  
.115

برود. در مسجد کوفه، محلی بود که افراد غریب در آنجا سکونت می کردند و علی آقا قاضی نیز در آنجا ساکن شد. علامه طباطبایی در این باره میفرماید: «رفتم مسجد کوفه دیدم مرحوم قاضی و همه خانواده اش تب کرده اند و مریض هستند. هنگام نماز شد. علی آقا قاضی طبق معمول، در اول وقت به نماز ایستاد و بعد از نماز عشا آن چنان با توجه کامل آیه شریفه (أَمَّنَ الرَّسُولُ) را تلاوت فرمود، مثل اینکه هیچ مشکلی پیش نیامده است و با آرامش وصف ناپذیر و شگفت انگیز به ذکر و دعا مشغول بود».<sup>(1)</sup>

علامه حسن زاده آملی نقل میکند: علامه طباطبایی، همواره راضی به رضای خدا بود. اوایل، منزل مسکونی شخصی نداشتند و هر روز و هر از چند گاهی مجبور بودند، محلشان را عوض کنند. من یک بار به ایشان عرض کردم: آقا! ما باید هر شش ماه یک بار از شما آدرس جدیدی بگیریم. ایشان با کمال خونسردی از این مسئله گذشتند و گویی به طور کامل راضی به رضای الهی بودند.<sup>(2)</sup>

## مرگ اندیشی

میرزا مهدی شیرازی، از دانشمندان بزرگ و مراجع دینی، قبری را در حیاط خانه اش در کربلا کنده بود. وی همچنین، کفن خود را در سجاده اش گذاشته بود و وقتی نیمه های شب برای نماز شب از خواب برمی خاست، کفن را می-پوشید و سپس داخل قبر می شد و با خود

---

1- اسوه عارفان، ص. 26.

2- نک: محسن غرویان، در محضر استاد حسن زاده آملی، قم، دفتر نشر برگزیده، 1377، ج 4، ص 30.

می گفت: «ای میرزا مهدی! اکنون خود را مرده و این قبر را قبر خود فرض کن که تو را در آن به خاک سپرده اند. حال چه عمل شایسته ای داری؟» و با خود این گونه میگفت و میگریست و سپس این آیه را می خواند: (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ)؛ آن گاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، میگوید: پروردگارا! مرا بازگردان، شاید من در آنچه وانهاده ام، کار نیکی انجام دهم. نه، چنین نیست. این سخنی است که او گوینده آن است و پیشاپیش آنان، برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.» (مؤمنون: 99 و 100) سپس میگفت: «ساکت شو! تو شایسته بازگشت به دنیا نیستی. فرصتها را از دست دادی.» ... و بار دیگر میگفت: «برخیز! خدا به تو مهلت داد تا چه کنی.»<sup>(1)</sup>

یکی از شاگردان استاد نمونه، حاج شیخ محمدتقی ستوده میگوید: با جمعی از شاگردان، پای درس مکاسب استاد ستوده نشستیم. ناگهان عده ای جنازه ای را از رو به روی جلسه درس حرکت دادند. استاد ستوده درس را رها کرد و با سخنانی بسیار اثربخش فرمود: «هی نگویید درس اخلاق بگویم، این جنازه، درس اخلاق است، به فکر مرگ و معاد باشیم و گناه نکنیم.»<sup>(2)</sup>

## شکرگزاری

دانشمند بزرگوار، آقای کریمی جهرمی نقل میکند: روزی در ایام بیماری آیت الله العظمی حاج سید محمدرضا گلپایگانی رحمته الله، به دیدن ایشان رفتیم. دیدم دانه-هایی از دست و سینه آقا بیرون آمده است. وقتی احوالشان را

- 
- 1- نک: سید محمدرضا غیائی کرمانی، قصه ها و خاطره ها، قم، نجابت، 1385، ج 1، ص 79، (ترجمه: قصص و خواطر، نوشته: عبدالعظیم مهتدی بحرانی، قم، نوید اسلام، 1378، ص 154).
- 2- نک: ستارگان حرم، ج 12، صص 151 و 152.

پرسیدم، فرمود: «این درد از شدیدترین دردهاست، ولی این درد هم شکر دارد؛ زیرا یا کفاره گناهان است که باید شکر کرد به آخرت نیفتاده است یا ترفیع درجه است که این هم شکر دارد و در هر حال جای شکر است»<sup>(1)</sup>.

### عشق و ارادت به اهل بیت علیهم السلام

حجت الاسلام انصاری کرمانی، از اعضای دفتر امام خمینی می‌گوید: در روز شهادت حضرت فاطمه علیها السلام از حضرت امام تقاضا شد در جمع برادران دفتر (جماران) که مجلسی به همین مناسبت تشکیل داده بودند، حاضر شود. امام آمد و نشست. وقتی یکی از برادران شروع به خواندن مصیبت کرد، امام با صدای بلند گریست، به گونه ای که قطره های اشک، مانند دانه های مروارید بر گونه-هایش فرو می‌غلتید.<sup>(2)</sup>

حجت الاسلام سیدعلی اکبر محتشمی چنین نقل میکند: تکریم شخصیت های معصوم و افشای مظلومیت اهل بیت علیهم السلام چنان مورد توجه امام خمینی بود که هیچ حادثه و بحرانی ایشان را از چنین عملی باز نمی‌داشت، به گونه ای که ایشان در روز تاسوعا در پاریس، در جمع خبرنگاران دستور داد یک ساعت به ظهر، مجلس روضه خوانی برپا کنند و یکی از آقایان روضه بخواند.<sup>(3)</sup>

پسر سیدعلی آقا قاضی می‌گوید: ایشان هر سال خود را برای روز بزرگ غدیر خم آماده میکرد و بهترین لباسهایش را در آن روز می‌پوشید. همچنین، ولیمه و شیرینی و میوه تهیه و از آشنایان و دوستان

1- نک: مهدی لطفی، نوری از ملکوت، قم، برگزیده، 1380، ج 1، ص 151.

- 2- نک: جمعی از فضلا، سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، گردآورنده: مصطفی وجدانی، تهران، پیام آزادی، 1366، چ 6، ج 2، صص 55 و 56.
- 3- جمعی از فضلا، سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، گردآورنده: مصطفی وجدانی، تهران، پیام آزادی، 1366، چ 6، ج 1، صص 48 و 49، با اندکی تغییر و تلخیص.

و قوم و خویش دعوت میکرد. سپس از یکی از آنها میخواست خطبه ای را که رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز عید غدیر خم ایراد کرده و یکی از برجسته ترین و بهترین خطبه هاست، با صدای بلند بخواند. در این هنگام، نشاط و خوشحالی در چهره ایشان ظاهر می شد و سخنان دل نشین و شیرین بسیار و نکته های کمیابی که از شعر و نثر در خاطر داشت، برای حاضران بیان می کرد.<sup>(1)</sup>

آیت الله مصباح میگوید: آیت الله سیدمحمد رضا گلپایگانی، مرجع عالی قدر جهان تشیع، اهتمام بسیاری به برگزاری مراسم سوگواری برای ائمه معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام داشت و در روزهای شهادت و مناسبتها، در خانه ایشان مجلس عزای برپا میشد.

همچنین در ایام شهادت مادرش، صدیقه طاهره، حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام در روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم جمادی الاول و روزهای اول، دوم و سوم جمادی الثانی در خانه ایشان مجلس عزای برپا بود. افزون بر این، در طول سال، در روزهای پنجشنبه نیز مجلس روضه در خانه ایشان برگزار میشد. علاقه آیت الله سیدمحمد رضا گلپایگانی به سیدالشهدا عَلَيْهِمُ السَّلَام به گونه ای بود که عصر عاشورا، بستگان را گرد خویش جمع می کرد و خود روضه می خواند و این کار را تا آخر عمر شریفش ادامه داد.<sup>(2)</sup>

---

1- نک: اسوه عارفان، صص 35 و 36.

2- نوری از ملکوت، صص 136 و 137، با اندکی تلخیص.



آنان نزدیک می دید. امام در برخورد با مشاهد مشرفه و در تشریف به زیارت قبور مطهر معصومین علیهم السلام ، [چنان بود که گویا] امام را در برابر خود ناظر و حاضر می دید.<sup>(1)</sup>

محمدتقی ادهم نژاد لنگرودی، درباره عشق خالصانه حاج شیخ علی رضا ممجد لنگرودی به اهل بیت علیهم السلام می نویسد: یکی از ویژگی های برجسته ایشان، عشق و اخلاص آن مرد بزرگ به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بود. بنده شاهد بودم وقتی ایشان در ماه مبارک رمضان، در مسجد کنار حوزه علمیه به منبر می رفت و روضه می خواند، بی اختیار و با صدای بلند می گریست. حاج شیخ علیرضا، چنان اشعار عربی را سوزناک می خواند به ویژه اشعار مربوط به حضرت علی اصغر علیه السلام را که سخت ترین قلب ها می شکست و اشک از چشمان همه سرازیر می شد.

همچنین، در سال 1371 روزی با ایشان در صحن مدرسه فیضیه در حال قدم زدن بودیم که روضه خوانی در زیر مدرّس کتاب خانه فیضیه، به مناسبت ایام فاطمیه شروع به روضه خوانی کرد. ایشان با شنیدن صدای روضه خوانی، روی سکویی نشست و درحالی که عصای خود را به زمین می زد، چنان گریست که تاکنون از هیچ کس و در هیچ محفلی چنین گریستنی را ندیده بودم.<sup>(2)</sup>

آقای حسین حیدری درباره عشق و ارادت آقا شیخ مرتضی زاهد به اهل بیت علیهم السلام ، میگوید: یکی از خاطره های فراموش نشدنی آقا شیخ مرتضی، مربوط به گریه های آن بزرگوار است. من از دوران کودکی

---

1- نک: سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ج 1، ص 120.

2- نك: ستارگان حرم، ج 12، صص 135 و 136.

به خوبی به یاد دارم که ایشان از همان شروع صحبت که میگفت «قال الصادق علیه السلام» همان طور آرام آرام از گوشه چشم هایش اشک سرازیر می شد و با این حال، اخبار و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را برای مردم میخواند... (1)

استاد مرتضی مطهری، دلیل احترام ویژه خود به علامه طباطبایی را این گونه بیان می کند: «من فیلسوف و عارف بسیار دیده ام و احترام به ایشان نه به خاطر این است که یک فیلسوف است، بلکه احترامم به این جهت است که او عاشق دلباخته اهل بیت علیهم السلام است. علامه طباطبایی در ماه رمضان روزه خود را با بوسه بر ضریح حضرت معصومه علیها السلام افطار میکرد. ابتدا به حرم مطهر مشرف میشد، ضریح مقدس را می بوسید و سپس به خانه میرفت و غذا میخورد. این ویژگی ایشان بود که مرا به شدت شیفته ایشان نموده است. همچنین، ایشان غالباً در مجالس روزه و مرثیه روزهای جمعه شرکت میکرد و با تمام وجود زار زار گریه می کرد». (2)

## زیارت عاشورا در آخرین لحظه عمر

آیت الله محمدتقی بهجت میفرماید: «آیت الله حاج شیخ محمدحسین اصفهانی (مشهور به کمپانی) که صاحب آثار و دیوان و از اساتید محترم ما بودند، از درگاه خدا خواسته بودند که لحظه آخر عمرشان زیارت عاشورا بخوانند و بعد قبض روح شوند. که البته، دعای ایشان مستجاب شد و بعد از اتمام زیارت عاشورا از این عالم درگذشتند».<sup>(3)</sup>

---

1- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، صص 169 و 170.

2- نک: غلامرضا گلی زواره، منظومه معرفت، قم، انتشارات قیام، 1374، ج 1، صص 92 و 93.

3- علیرضا خاتمی، داستان هایی از علما، قم، انتشارات مهدی یار، 1379، ج 1، ص 132.

## خاک پای زائر حسینی شفای درد چشم

آیت الله بروجردی میفرماید: «وقتی که من در بروجرد بودم، از درد چشم رنج میبردیم. به پزشکان مراجعه نمودم، ولی آنها از معالجه من اظهار ناامیدی کردند. در ایام عاشورا، برخی هیئت های عزادار به منزل ما می آمدند. من در مجلس عزای امام حسین علیه السلام نشستم و گریه کردم، درحالی که چشمم به شدت درد می کرد. در همان حال به نظرم رسید خاک سر و صورت عزاداران را گرفته و به چشم خود بمالم. پس بدون اینکه کسی متوجه شود، خاک را گرفتم و به چشم خود مالیدم و احساس تخفیف درد کردم و احساس کردم که کم کم درد برطرف می شود، به گونه ای که از آن روز تاکنون به هیچ وجه درد چشم من عود نکرده، بلکه چشمم پرنور شده و احتیاج به عینک ندارم».<sup>(1)</sup>

## ارتباط معنوی با امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف

حجت الاسلام محمد محمدی اشتهاردی درباره مدرس وارسته، آیت الله سید محمود مرعشی چینی می نویسد: رابطه ایشان با حضرت ولی عصر عج الله تعالی فرجه الشریف بسیار استوار و مخلصانه بود. هر روز صبح دعای عهد امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف را می خواند و با آن بزرگوار رابطه معنوی و ملکوتی خالصانه ای داشت. کتاب شرح دعای ندبه ایشان که بسیار مشروح و متقن است، نشان دهنده عمق ارتباط ایشان با عترت پیامبر اکرم ﷺ به ویژه امام عصر عج الله تعالی فرجه الشریف است. (2)

## تعهد به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

روحانی شهید، علی اصغر نادری جهرمی رحمته الله ، همیشه خود را مدیون امام

رحمه الله و انقلاب اسلامی میدانست. ایشان در آخرین روزهای

---

1- قصه ها و خاطره ها، ص 38؛ سیمای فرزندگان، صص 186 و 187.

2- نک: ستارگان حرم، ج 11، ص 47.

پیش از شهادتش، در وصیت نامه اش چنین می نویسد: «از مقدار مبلغی که در بانک، قرض الحسنه و نزد دیگران دارم، ده هزار تومان به مدرسه علمیه شهید آیت الله دستغیب و ده هزار تومان به مدرسه فیضیه قم بدهید. علت پرداخت این مبالغ این است که من این مقدار شهریه را از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گرفته ام و هنوز نتوانسته ام قدمی در راه اسلام بردارم».<sup>(1)</sup>



## انتظار فرج

یکی از دوستان شیخ رجب علی خیاط درباره ایشان میگوید: در سال هایی که خدمت ایشان بودم، احساس نکردم که ایشان خواسته مهمی جز فرج حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف داشته باشد. ایشان همواره به دوستان نیز سفارش میکرد تا حد امکان، چیزی جز فرج آقا از خداوند نخواهند. حالت انتظار به گونه ای در وجود شیخ قوت داشت که اگر کسی از فرج ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف صحبت میکرد، ایشان منقلب میشد و میگریست.

همچنین، نکته مهمی که جناب شیخ بر آن تأکید داشت، آمادگی و آراستگی شخص منتظر بود؛ هرچند عمرش برای درک زمان حضور آن بزرگوار کافی نباشد. شیخ رجب علی همواره سفارش میکرد: «با همه وجود در انتظار ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) باش و حال انتظار را با مشیت حق همراه کن».<sup>(2)</sup>

یکی از شاگردان شیخ رجب علی خیاط نقل میکند: ایشان همواره متوجه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بود و ذکر صلوات را بدون «وَعَجَّلْ فَرَجَهُمْ» نمی گفت. جلسه های ایشان نیز بدون تجلیل از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و دعا برای فرج ایشان برگزار نمی شد. شیخ رجب علی در اواخر عمر که

---

1- نک: داستان هایی از علما، ص 37.

2- نک: کیمیای محبت، صص 61 و 62.

احساس میکرد پیش از فرج از دنیا می‌رود، به دوستان میگفت: «اگر موفق به درک حضور حضرتش شدید، سلام مرا به او برسانید».<sup>(1)</sup>

### زیارت اهل بیت علیهم‌السلام

حجت الاسلام کریمی میگوید: تشرّف به حرم مطهر امیرمؤمنان، علی علیه‌السلام با آداب خاصی صورت میگرفت. ایشان با کمال ادب و متانت اذن دخول میخواند؛ از طرف پایین پا وارد حرم می شد و همواره مواظب بود از بالای سر مطهر حضرت علی علیه‌السلام عبور نکند. هنگامی که به ضریح مطهر میرسید، زیارت امین الله یا زیارت دیگری را با نهایت اخلاص میخواند. سپس دوباره به طرف پایین پای حضرت برمی گشت، در گوشه ای می نشست و زیارت نامه و دعا میخواند. سپس دو رکعت نماز میخواند، آن گاه با ادب خاصی حرم را ترک میکرد.<sup>(2)</sup>

حجت الاسلام سیدحمید روحانی نیز در این باره نقل کرده است: حضرت امام رحمه الله در اغلب ایام زیارتی، در کنار قبر امام حسین علیه‌السلام بود و در دهه عاشورا، هر روز زیارت عاشورا را با صد مرتبه سلام و صد لعن می خواند.<sup>(3)</sup>

## آخرت گرایي

نقل است روزی یکی از ثروتمندان به آیت الله محمدحسن مامقانی مقداری پول داد و گفت: با این پولها خانه ای برای سکونت خویش بخرید! آیت الله مامقانی پول را میان طلبه ها و نیازمندان تقسیم کرد و حتی

---

1- کیمیای محبت، صص 62 و 63.

2- نک: سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ج 1، ص 122.

3- سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ج 1، ص 98.

درهمی برای خود بر نداشت. وقتی این خبر به صاحب مال رسید، نزد ایشان آمد و گفت: من این پولها را دادم تا شما خانه ای برای خود تهیه کنید. مرحوم مامقانی فرمود: «من هم برای خودم بهترین خانه ها را در بهشت خریدم». (1)

## تمسک به اهل بیت علیهم السلام

یکی از خادمان حرم مطهر امیرمؤمنان، علی علیه السلام میگوید: طبق معمول همیشه، پیش از طلوع فجر، برای روشن کردن چراغ های حرم مطهر به آنجا رفتم. ناگهان از طرف پایین پای حضرت علی علیه السلام صدای گریه ای بلند و ناله- ای سوزناک به گوشم رسید. بسیار شگفت زده شدم و با خود گفتم: خدایا، این صدای کیست؟! این گریه جان سوز از کجاست؟! اغلب، این وقت شب زوار به حرم مشرف نمی شوند... در همین اندیشه ها بودم و آهسته آهسته پیش می آمدم تا ببینم که ناگهان، شیخ انصاری رحمته الله را دیدم که صورت را بر ضریح مقدس گذاشته و گریه میکند. ایشان همانند مادر جوان مرده، با سوز و گداز میگفت: «آقای من، مولایم، ای ابالحسن! این مسئولیتی که اینک به دوشم آمده، بس خطیر و مهم است. از تو میخواهم مرا از لغزش و اشتباه و عمل نکردن به وظیفه، مصون داری و در توفان های حوادث ناگوار، همواره راهنمایم باشی [که در غیراین صورت، از زیر بار مسئولیتهای رهبری و مرجعیت شانه خالی خواهم کرد و آن را نخواهم پذیرفت]».<sup>(2)</sup>

## 2 - رفتارهای عبادی

### تعبد دینی

آیت الله حاج سیدمحسن خرازی، درباره آقا شیخ مرتضی زاهد چنین نقل می‌کند: ایشان نسبت به احکام و ظواهر شرع و عمل به رساله های عملیه بسیار

---

1- نک: مردان علم در میدان عمل، 1376، ج 1، ج 7، صص 179 و 180.

2- نک: سیمای فرزندگان، ص 137.

متعبد بود. معلوماتش در حد اجتهاد نبود. از این رو، یکی از مراقبات و دغدغه های بزرگش این بود که به درستی (احتیاط) به احکام دینی عمل کند. همین امر سبب شده بود ایشان به محضر عالمان بزرگ تهران چون حضرت آیت الله خوانساری برود و درباره احکام و مسائل شرعی از آنها بپرسد. این تعبد به احکام، از ویژگی های او بود و این دغدغه در او بسیار محسوس بود.<sup>(1)</sup>

دکتر حمید فرزام، از شاگردان شیخ رجب علی خیاط، در توصیف تعبد ایشان میگوید: شیخ، شریعت و طریقت و حقیقت را با هم داشت؛ نه اینکه مانند درویشها پشت پا به شریعت بزند. اولین حرف ایشان به بنده این بود: «برو حساب خمست را بکن!» و مرا نزد مرحوم آقا شیخ آشتیانی فرستاد و فرمود: «باید بروی خدمت ایشان!» خدمت ایشان رفتم و حساب کلبه محقری را که داشتم، کردم.<sup>(2)</sup>

## ذکر و یاد خدا

فقیه و عالم وارسته، آیت الله حاج سیدمحسن خرازی، درباره آقا شیخ مرتضی زاهد چنین نقل میکند: ایشان همواره در حال گفتن ذکر بود. این کار بسیار مشکل است، بسیار سخت است که آدم همواره و در همه حال به یاد خدا باشد. البته من کم سن و سال بودم که با ایشان آشنا شدم، ولی با این حال، تا آنجا که یادم هست، هیچ وقت یادم نمی آید، ایشان را در وضعیتی دیده باشم که به کاری غیر از ذکر و یاد خدا پردازد. ایشان هم خودش همواره در حال ذکر گفتن بود و هم میکوشید افراد را به خدا و آخرت متوجه و به جنبه های معنوی مشغول سازد.<sup>(3)</sup>

---

1- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، ص 108.

2- نک: کیمیای محبت، ص 53.

3- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، صص 108 و 109.



یکی از ارادتمندان شیخ رجب علی خیاط میگوید: شیخ به استغفار و صلوات، بسیار اهمیت میداد و معتقد بود این دو ذکر، دو بال پرواز سالک است. شیخ میفرمود: «هر کس در طول زندگی زیاد صلوات بفرستد، به هنگام مرگ، رسول خدا ﷺ لب او را میبوسد».<sup>(1)</sup>

### سحرخیزی

حجت الاسلام سید محمود یزدی، درباره شوریده حالی آیت الله ملکی تبریزی، هنگام بیدار شدن در سحرگاهان برای خواندن نماز شب می گوید: ایشان شبها که برای عبادت و شب زنده داری بر میخواست، ضمن اجرای دستورها و آداب برخاستن از خواب، همانند سجده و دعا، مدتی در بستر میگریست. سپس به حیاط می آمد و به آسمان می نگریست و آیه 190 تا 194 سوره آل عمران را می خواند<sup>(2)</sup> و سر به دیوار میگذاشت و مدتی گریه میکرد. آن گاه وضو می گرفت و چون به نماز برمی خاست و به تهجد مشغول می شد، حالش بسیار منقلب می شد. او در نمازها به ویژه در قنوتها بسیار گریه میکرد.<sup>(3)</sup>

ابوالحسن ربانی سبزواری درباره اهتمام آیت الله محمدحسین اعلمی حائری به سحرخیزی می نویسد: در احوال ایشان نوشته اند: همیشه ساعتی پیش از طلوع فجر بیدار می شد و به عبادت می پرداخت. در مدت اقامت در نجف و کربلا و قم، نماز شب خود را در حرم امامان معصوم علیهم السلام و حضرت فاطمه معصومه علیها السلام به جا می آورد و سپس نماز صبح و مستحبات و تعقیبات نماز را انجام میداد.<sup>(4)</sup>

- 
- 1- نک: کیمیای محبت، صص 207 و 208.
  - 2- مستحب است این آیات پیش از نماز شب تلاوت شود.
  - 3- نک: حضرت آیت الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی رحمه الله، رساله لقاء الله، ترجمه و مقدمه: سیداحمد فهری، تهران، نهضت زنان مسلمان، 1360، صص 5 و 6.
  - 4- نک: ستارگان حرم، ج 12، صص 257 و 258.

## تقید به احکام دینی

آقای شیخ الاسلامی، درباره مقید بودن مرجع عالی قدر، آیت الله العظمی سیدمحمد رضا گلپایگانی، به احکام دینی، میگوید: مرحوم آیت الله گلپایگانی، فردی روحانی و معنوی بود، تقید بسیاری به انجام احکام شرع مقدس داشت و در عبادت بسیار حریص بود، وقتی وارد مسجدی می شد، نماز تحیت را ترک نمی کرد و این درسی بود برای دیگر طلبه ها. همچنین، ایشان همواره نماز اول ماه را میخواند و در ماه رجب نیز اعمال ام داوود را به جا می آورد. سالی در محضر ایشان به منبر رفتیم و در شب اول ماه رجب، درباره اعمال این ماه صحبت کردم. فردا که خدمت ایشان مشرف شدم، فرمود: «امروز همه خانواده ما روزه هستند».<sup>(1)</sup>

## تقید به گفتن اذان

حجت الاسلام آشتیانی، درباره مقید بودن مرجع بزرگوار، آیت الله سیدمحمد رضا گلپایگانی به اذان گفتن، میگوید: معظم له تقید خاصی به اذان گفتن داشت و هر روز هنگام صبح، در خانه این عمل مستحب را به جا می-آورد. یکی از عالمان در این باره نقل کرده است: شبی مهمان ایشان بودم. نزدیک صبح صدای دل نوازی شنیدم. دقت کردم، دیدم صدای اذان است. با خود گفتم این فرد کیست که چنین خوب اذان می گوید؟ به دنبال صدا رفتم، دیدم حضرت آیت الله گلپایگانی در حال گفتن اذان است.<sup>(2)</sup>

## نماز اول وقت

تیمسار شهید، صیاد شیرازی، درباره تقید امام به خواندن نماز اول وقت می  
گوید: پیش از شروع یکی از عملیات ها که خودمان را برای طرح

---

1- نک: نوری از ملکوت، صص 127 و 128.

2- نک: نوری از ملکوت، صص 160 و 161.

برنامه آن آماده می‌کردیم، خدمت امام رسیدیم و به بیان گزارش کار پرداختیم. در این جلسه، آقای هاشمی رفسنجانی، وزیر دفاع و فرمانده محترم کل سپاه نیز حضور داشتند. گزارشها خدمت امام داده شد. در اوج صحبت و گزارش، ایشان بلند شدند و به اتاق دیگر رفتند. پس از این کار امام، اولین کسی که صحبت کرد، آقای هاشمی رفسنجانی بود. ایشان پرسید: آقا! کسالتی عارض شده است؟ چون تنها چیزی که به ذهن می‌آمد، این بود. امام در پاسخ فرمود: «خیر! وقت نماز است» و این سخن را با چنان قاطعیتی بیان کردند که احساس کردیم ما تاکنون نماز نخوانده ایم. سجاده امام پهن بود. آن بزرگوار بر آن ایستادند و به مقدمات نماز پرداختند و ما نیز رفتیم وضو گرفتیم و پشت سر ایشان در یکی دو صف ایستادیم و نماز را به جماعت برگزار کردیم. این ماجرا به پایان رسید، ولی آثار رفتاری و اخلاقی این کار امام و روحیه تعبد ایشان، به نظر من اثری جاودانی برجای گذاشت.<sup>(1)</sup>

---

1- نک: علی صیاد شیرازی، امام و دفاع مقدس، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی 1381، ج 4، صص 65 و 66.

حالت اغما به سر میبردند، مرتب پشت سر هم میگفتند: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ». این برای ما درس است. ما که رهبران را دوست داریم، باید به کارها و روحیات او توجه کنیم و از آن درس بگیریم.<sup>(1)</sup>

خانم فاطمه طباطبایی، عروس امام، میگوید: توجه ایشان همیشه به وقت نماز بود؛ یعنی از وقتی که ساعت، یازده میشد، مرتب میرسیدند: «ساعت چنده؟» زیرا مقید بودند اول ظهر نمازشان را بخوانند. ایشان همواره مراقب و منتظر اول وقت نماز بودند. باور کنید از ساعت 10:30 تا 12 نگران وقت نماز بودند و نمازشان را که می خواندند، آرامش پیدا می کردند و سپس چشم هایشان را می بستند.<sup>(2)</sup>

## اهتمام به نماز شب

حجت الاسلام حسن تقفی، درباره اهتمام امام خمینی به خواندن نماز شب میگوید: هنگامی که امام برای اقامه نماز شب برمی خاست، مقید بود بی سر و صدا باشد. یادم هست در پاریس دو اتاق کوچک بود و من که آنجا میخوابیدم، میدیدم امام خیلی آهسته و درست مثل یک سایه برمی خاست و بدون سر و صدا وضو میگرفت و نماز شب می خواند.

برخی از خویشاوندان که از پانزده سالگی با امام بودند، گفته اند: از دوران نوجوانی که با امام خمینی بودیم، آقا شبها چراغ موشی کوچکی برمی داشت و برای اینکه کسی بیدار نشود، به جای دیگری می رفت و نماز شب میخواند.<sup>(3)</sup>

---

1- علی خامنه ای، خاطرات و حکایت ها، تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، 1379، ج 2، ج 3، ص 5.

2- نک: حمید بصیرت منش و اصغر میرشکاری، فصل صبر، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1377، ج 1، صص 86 و 87.

3- نک: پا به پای آفتاب، 1374، ج 2، ج 1، ص 142.

همسر امام نیز در این باره میگوید: هیچ وقت نشد که من از نماز شب ایشان بیدار شوم؛ چون چراغ را روشن نمی کرد، حتی چراغ دستشویی را نیز روشن نمی گذاشت تا کسی بیدار نشود. هنگام وضو گرفتن برای نماز شب نیز ابری زیر شیر آب میگذاشت تا صدای چکه و ریزش آب موجب بیدار شدن کسی نشود.<sup>(1)</sup>

آیت الله سید مصطفی خوانساری، درباره عبادت و تهجد شبانه امام خمینی این گونه نقل کرده است. یک سال در قم، برف زیادی آمده بود و سیل، نصف این شهر را خراب کرده بود. در همان وضع و با آن شدت سرما و یخ بندان، امام نیمه های شب از مدرسه دارالشفا به مدرسه فیضیه می آمد و به هر زحمتی بود، یخ حوض مدرسه را می شکست، وضو می گرفت، زیر مَدْرَس میرفت و در تاریکی مشغول عبادت و نماز میشد و با سرور و شادی خاصی نماز شب را به جا می آورد. هنگام اذان نیز به مسجد بالاسر می آمد و پشت سر آیت الله حاج میرزا جواد ملکی به نماز می ایستاد. سپس برمی گشت و مشغول مباحثاتش می شد.<sup>(2)</sup>

خواندن نماز شب و عبادت شبانه، حتی در شب پرواز سرنوشت ساز ایشان در دوازدهم بهمن 1357 شمسی ترک نشد. یکی از همراهان امام که با ایشان در هواپیما بود، نقل می کند: به احترام آقا، طبقه بالای هواپیما را به ایشان اختصاص دادند تا در آنجا استراحت کند و کسی مزاحمش نباشد. من جسارت کردم و گفتم: بروم، ببینم آقا در چه حالی است. وقتی به طبقه بالا رفتم، دیدم آقا مشغول نماز است و اشک می ریزد.<sup>(3)</sup>

---

1- نک: غلامعلی رجایی، برداشت هایی از سیره امام خمینی، تهران، عروج، 1378، ج 2، ص 3، ص 114.

2- نک: پا به پای آفتاب، 1373، ج 1، ص 3، ص 49.



3- پا به پای آفتاب، 1373، ج 1، ج 2، ص 234.

آقای مصطفی کفاش زاده، از کارکنان بیت امام خمینی نقل میکند: شبی که صبحش میخواستند امام را عمل جراحی کنند، به دلیل ضعف شدید امام، به ایشان خون تزریق شد. تا ساعت یازده شب که ایشان در حال استراحت و خواب بودند، خدمتشان بودم. موقع نماز شب رفتم و امام را بیدار کردم. برخاستند؛ وضو گرفتند و نماز شب مفصلی به جا آوردند که مردم فقط بخشی از آن را از تلویزیون دیدند. اولین شبی بود که ایشان نماز شب می خواندند و چراغ اتاق روشن بود. به دلیل همین روشن بودن چراغ بود که توانستیم پنهانی فیلمی از امام تهیه کنیم که ملت عزیز ایران نیز لحظاتی از راز و نیاز امام با خدا را ببینند.<sup>(1)</sup>

## شب زنده‌داری

آقای میرزا محمدتقی جاودان، پسر مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد، درباره پدرش میگوید: در دوران کودکی ام، شاید هفت ساله بودم، شبی در کنار مادرم خوابیده بودم. نیمه های شب از شدت تشنگی از خواب بیدار شدم. میخواستم مادرم را صدا بزنم و از او آب بخواهم، ولی ناگهان صدای گریه پدرم را شنیدم که در حال قنوت بود. او به گونه ای می گریست که من نیز از گریه ایشان به گریه افتادم و در همان حال گریه، خوابم برد و به کلی تشنگی را فراموش کردم.<sup>(2)</sup>

در شرح حال محدث بزرگ، حاج شیخ عباس قمی آورده اند: ایشان در تمام دوره سال، در چهار فصل، حداقل یک ساعت پیش از طلوع فجر

---

1- نک: امام در سنگر نماز، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی رحمه الله،

1374، ج 2، ص 73؛ برداشت هایی از سیره امام خمینی، ج 3، ص 16.

2- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، صص 201 و 202.

بیدار می شد و به نماز و شب زنده داری می پرداخت. شیخ عباس قمی، به عبادت آخر شب و پیش از سپیده دم اهمیت بسیاری می داد و معتقد بود بهترین اعمال مستحبی، عبادت و شب زنده داری است. فرزند بزرگ ایشان میگوید: «تا آنجا که من به خاطر دارم، بیداری آخر شب از او فوت نشد. حتی در سفرها این شیوه عملی می شد».<sup>(1)</sup>

### مناجات شبانه

حاج محمدحسین مباشر، درباره مناجات شبانه آقا شیخ مرتضی زاهد چنین میگوید: شبی از جلوی خانه مرحوم مجدالذکرین، پدر آقا شیخ مرتضی رد می- شدم. صدای خفیفی از درون خانه شنیدم. شب بود و همه جا در خاموشی فرو رفته بود. من کنجکاو شدم بدانم این صدای خفیف، در این ساعت شب چیست و با خود گفتم نکند دزد آمده باشد. به کنار در خانه رفتم و گوشم را تیز کردم. صدای آشنایی شنیدم، صدای مناجات و گریه آقا شیخ مرتضی زاهد بود که در آن زمان حدود بیست سال داشت. ایشان برای اینکه مزاحم اعضای خانه نباشد، به دالان خانه آمده و در آنجا به نماز و مناجات مشغول بود و با معنویتی خاص و با گریه، با خدا مناجات میکرد.<sup>(2)</sup>

## انس با قرآن

از حجت الاسلام ثقفی، درباره انس امام خمینی با قرآن نقل شده است: امام با قرآن خیلی مأنوسند، برای مثال، پس از صرف صبحانه و دیدار با مسئولان و کارهای دیگر، حدود ساعت نه و نیم صبح، پس از مقداری قدم زدن، شروع به تلاوت قرآن می‌کنند. سپس به انجام برخی امور

---

1- نک: سیمای فرزندگان، صص 222 و 223.

2- آقا شیخ مرتضی زاهد، ص 166.

و مطالعه نامه های محرمانه ای میپردازند که رسیدگی به آنها کار خود ایشان است. آن گاه دوباره نزدیک اذان ظهر وضو میگیرند و قرآن میخوانند.<sup>(1)</sup>

پزشک مخصوص حضرت آیت الله سیدمحمدرضا گلپایگانی رحمته الله علیه که 27 سال سابقه آشنایی با ایشان داشت، نقل میکند: من هر وقت خدمت ایشان میرفتم، مشغول تلاوت قرآن کریم بود. آن مرجع بزرگ، صبح و شام قرآن تلاوت میکرد و تا روزهای آخر عمرش این برنامه را ادامه داد و تلاوت قرآنشان هیچ گاه ترک نشد.<sup>(2)</sup>

#### اخلاص در انجام وظیفه

نقل کرده اند روزی آقای حاج سید محمود چایچی، از بزرگان تهران تصمیم گرفت آقا شیخ مرتضی زاهد را امتحان کند. آقا شیخ مرتضی هر هفته در خانه حاج محمود منبر میرفت و به جز جلسه های هفتگی، در برخی مناسبت ها نیز این جلسه ها به صورت ده روزه برپا میشد. بنابراین، آقا حاج محمود چایچی تصمیم گرفت از این به بعد، برای منبرها و روضه های آقا شیخ مرتضی هیچ پولی به او نپردازد و از این طریق او را امتحان کند. از آن پس، آقا شیخ مرتضی هر هفته به خانه او می آمد و بدون گرفتن هیچ مزدی وظیفه اش را انجام می داد و میرفت.

هفته ها به سرعت آمد و رفت و حاج محمود چایچی هیچ تغییری در رفت و آمدها و کیفیت منبرهای آقا شیخ مرتضی ندید، بلکه ایشان مانند هفته ها و ماه های گذشته، با شور و اشتیاق به این جلسه ها می آمد. سید محمود چایچی این

امتحان را مدت دو سال ادامه داد و پس از دو سال، اطمینان یافت به راستی، پول برای آقا شیخ مرتضی زاهد ارزشی ندارد و ایشان هیچ توجهی به امور مادی نمی کند. اگر برای مواعظ و منبرهایش

---

1- نک: پایه پای آفتاب، ج 1، ص. 144

2- نک: نوری از ملکوت، ص 128.

پولی به او بدهند، می پذیرد و اگر چیزی به او ندهند نیز هیچ فرقی برایش ندارد و برای او فقط بریا بودن این جلسه‌ها مهم است.<sup>(1)</sup>



### 3 - رفتارهای عملی

#### کنترل نفس

از آیت الله لنگرودی نقل شده است: شیخ مرتضی زاهد چنان از هوای نفس می ترسید که هرگاه در بالای منبر احساس میکرد مردم بیشتر از حد، مجذوب و شیفته او و سخنانش شده اند، به سرعت میکوشید این وضعیت را کنترل کند و مردم را از این حالت بیرون آورد. در این مواقع، برای مثال، آب میخواست و لحظاتی را به این شکل میگذرانید تا مردم از آن حالت بیرون بیایند.<sup>(2)</sup>

آیت الله حاج آقا مرتضی تهرانی می گوید: یک روز از مرحوم پدرم پرسیدم: پدرجان! آقا شیخ مرتضی زاهد چگونه توانسته است به این خوبی، هوای نفسش را از بین ببرد و به مقام تشرّف دست یابد و این گونه نورانیت پیدا کند؟ پدرم گفت: «این آقا شیخ مرتضی، آنچه از اخبار و احادیث معتبر از کلمات معصومین علیهم السلام در کتابها دیده و خوانده، باور کرده است و این باور و یقین نسبت به معارف اهل بیت علیهم السلام ، او را به این نورانیت رسانده است.»<sup>(3)</sup>

## مجاهده با نفس

بارها اتفاق می افتاد مرحوم ملاعبدالله شوشتری، از مقدس اردبیلی پرسش هایی میکرد و آن دو عالم بزرگ درباره مسائل مطرح شده بحث و

---

1- آقا شیخ مرتضی زاهد، صص 172 و 173.

2- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، ص 96.

3- آقا شیخ مرتضی زاهد، ص 216.

بررسی میکردند. در بسیاری از مواقع، ناگاه علامه اردبیلی در میان گفت و گو، سکوت می کرد یا میفرمود این بحث باشد تا به کتاب مراجعه کنم! سپس دست شوشتری را میگرفت، از محدوده شهر نجف خارج میشدند و به بیرون شهر می رفتند. وقتی به جای خلوتی می رسیدند، مقدس رو به شوشتری میکرد و میگفت: آن مسئله چه بود؟ سپس درباره آن مسئله بحث و بررسی میکرد و تحقیقات خود را درباره آن بیان میکرد. در این مواقع، مرحوم شوشتری با تعجب می پرسید: شما که به این خوبی مطلب را میدانستید، چرا آنجا مطرح نکردید؟ مقدس اردبیلی پاسخ می داد: «آنجا گفت و گویمان در حضور مردم بود و این احتمال وجود داشت میان ما جدل پیش آید و بر یکدیگر غلبه کنیم، ولی اینجا کسی جز خدای متعال نیست و از فخرفروشی و اظهار فضل دور هستیم».<sup>(1)</sup>

---

1- نک: سیمای فرزندگان، ص 321.

## فروتنی

آیت الله موسوی تهرانی، درباره فروتنی آقا شیخ مرتضی زاهد چنین نقل کرده است: آیت الله حاج سیدابوالقاسم لواسانی، از مجتهدان و فقهای تهران بود. ایشان هفته ای یک روز در خانه ما جلسه داشت. بسیاری از مواقع، آقا شیخ مرتضی زاهد نیز در این جلسه ها حاضر می شد. ایشان با وجود اعتبار، مقام و منزلتی که در میان مردم داشت، با علاقه و شوق ویژه ای به این جلسه ها می آمد و به دور از هرگونه خودبینی و هوای نفسی، برخی احکام الهی و مسائل شرعی را از آیت الله لواسانی می پرسید.<sup>(1)</sup>

از فتح الله فروغی، درباره فروتنی امام چنین نقل شده است: وقتی امام وارد مجالس میشد، با اینکه ابهتی خاص داشت، محبتش به دلها می نشست و در کمال فروتنی، با حاضران برخورد می کرد. موقعیت های علمی و اقتدار سیاسی و فکری نتوانست ذره ای از این فروتنی بکاهد و این حالت را به خوبی می شد در رفتار و گفتار ایشان دید. امام خمینی هرگاه به مجلسی وارد می شد، هر جا بود، می نشست و اغلب، نشستن در پایین مجلس و در میان افراد عادی را به جاهای دیگر ترجیح می داد.<sup>(2)</sup>

---

1- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، صص 139 و 140.

2- نک: فتح الله فروغی و همکاران، گل های باغ خاطره، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، 1375، ج 3، ص 18.

از جمله ویژگیهای اخلاقی آیت الله سیدعباس مهری آن بود که وی نه تنها خود را از همه عالمان و خدمت گزاران دین کوچک تر میدانست، بلکه در برابر مردم عادی نیز فروتن بود. هرکس به دیدار سیدعباس می رفت، حتی اگر کم سن و سال بود، ایشان به احترامش از جا برمی خاست و با او به گرمی احوال پرسی میکرد.

فرزند سید عباس مهری نیز در یادداشت های خود درباره ایشان می نویسد: «در یکی از روزها که [پدرم] در بستر بیماری بود، سائلی وارد شد. ما اعتنای چندانی به او نکردیم، ولی ایشان با آن حال بد، از جابرخواست و مانند دیگران به او احترام کرد. پس از رفتن آن شخص، با ناراحتی به ایشان عرض کردم: شما با این کار، خودتان را اذیت میکنید. او کسی نبود که این قدر برایش احترام قائل شوید. ایشان با نگرانی به من پاسخ داد: «تو از کجا علم داری که مقام من نزد خدا از او بالاتر باشد؟!»<sup>(2)</sup>

دکتر حمید فرزام، از شاگردان شیخ رجب علی خیاط درباره فروتنی ایشان میگوید: «در رفتار با دیگران خیلی متواضع بودند. همیشه خودشان درخانه را باز میکردند و اجازه ورود میدادند. گاهی بی تکلف، ما را به داخل اتاق کارشان میبردند که بساط خیاطی در آنجا بود. یک بار

---

1- نک: حمید بصیرت منش و همکاران، صحیفه دل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی

رحمه الله، 1377، ج 1، ص 111.

2- نک: ستارگان حرم، 1377، ج 1، ص 174.

زمستان بود، دو انار آوردند و یکی را به من دادند و گفتند: «بخور، حمید جان!» اصلاً تکبر نداشتند. انگار نه انگار که تفاوتی بین خود و دیگران قائلند. اگر نصیحتی میکردند، از باب ارشاد و هدایت و انجام وظیفه بود. همیشه دم در مینشستند و هر که می آمد، [به وی] تعارف می کردند».

یکی دیگر از شاگردان شیخ رجب علی خیاط میگوید: به اتفاق شیخ به مشهد رفته بودیم. راهی حرم شدیم. یکی از ارادتمندان شیخ، دیوانه وار خود را جلوی پای ایشان انداخت و خواست پای شیخ را روی چشم خود بگذارد، ولی ایشان اجازه نداد و فرمود: «نافرمانی خداوند را نکن و از این کار خجالت بکش! من چه کسی هستم؟»<sup>(1)</sup>.

### عزت نفس

از مرحوم حاج آقا مصطفی نقل شده است: وقتی مرا به ترکیه تبعید کردند و من بعد از سه چهار ماه به خدمت امام رفتم، دیدم لای پرده های اتاق فقط یک ذره باز است و روشنایی کمی به داخل اتاق می آید. خدمتشان عرض کردم: چرا این پرده ها را کنار نمی زنید؟! بعد پرده ها را

---

1- نک: کیمیای محبت، صص 56 و 57.

کنار کشیدم و گفتم: چرا شما در تاریکی نشسته اید؟! [امام] فرمود: «من نمی خواستم کوچک ترین خواهشی حتی در مورد پرده از اینها بکنم».<sup>(1)</sup>

### کنترل خشم

یکی از عالمان میگوید: مرحوم آیت الله بروجردی، گاهی عصبانی و ناراحت میشد و بر سر طلبه ها و شاگردان خود فریاد میکشید. یک روز با خدای خود عهد کرد اگر عصبانی شد، یک سال به عنوان کفاره این عصبانیت روزه بگیرد. یک روز به دلیل مسئله ای که پیش آمده بود، بر سر یکی از طلاب فریاد زد، به سرعت پیمانش را به یاد آورد و به دنبال آن، یک سال به جز دو روز عید قربان و فطر (که روزه در آنها حرام است) را روزه گرفت.<sup>(2)</sup>



## صبر و تحمل

آخوند ملاعباس تربتی، پدر آقای راشد، نمونه‌ای اخلاق و صفای قلب بود. وی زمینی زراعتی داشت که خود در آن کار میکرد. در آن مزرعه چاه مشترکی بود که همه کشاورزان در آن شریک بودند و به نوبت، از آب آن برای آبیاری مزرعه خود استفاده میکردند. روزی کشاورزان تصمیم گرفتند ملاعباس را امتحان کنند و میزان صبر و مدارای او را محک بزنند. از این رو، در ساعتی که نوبت آب ملاعباس بود، آب را به سمت زمینهای خود هدایت کردند تا واکنش وی را در برابر غصب این حق مسلم ببینند. ملاعباس وقتی از ماجرا باخبر شد، به کشاورزان گفت: «بی زحمت، وقتی زمینهای خود را آب کردید، آب را به سمت زمینهای من روانه کنید!» سپس رفت و به انتظار آب نشست.

---

1- پا به پای آفتاب، 1373، ج 1، ج 3، ص 64.

2- نک: قصه‌ها و خاطره‌ها، ص 36؛ داستان‌هایی از علما، ص 19.

کشاورزان که این رفتار ملاحظه را دیدند، از وی عذرخواهی کردند و گفتند: آب حق شماست و ما درخواستیم شما را امتحان کنیم.<sup>(1)</sup>

### شجاعت

حجت الاسلام انصاری کرمانی میگوید: در ماجرای تصرف لانه جاسوسی، بیشتر مسئولان با این کار مخالف بودند و هر روز مسئله تازه ای مطرح می-کردند. یکی میگفت: با امریکا نمی شود جنگید. دیگری میگفت: امریکا در منطقه نیرو پیاده کرده است. یکی میگفت: ناوگان امریکا آمده است، ولی امام فرمود: «امریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند.» همچنین، وقتی یکی از شخصیت های انقلابی از توطئه های موجود، نزد امام سخن گفت، امام با آرامی دست به سینه ایشان زد و فرمود: «تو چرا میترسی؟ هیچ طوری نمی شود!».<sup>(2)</sup>

## بزرگواری

آیت الله حاج حسن صانعی که مدت‌ها به مرند تبعید شده بود و با آیت الله میرزا علی اکبر مرندی در ارتباط بود، میفرماید: طلبه جوانی از قم، برای دیدن من به مرند آمده بود و نتوانسته بود مرا بیابد. از این رو، در آن شب زمستانی که برف شدیدی نیز میبارید، به در خانه آیت الله مرندی رفته و آدرس خانه مرا از ایشان پرسیده بود. آیت الله مرندی، با اینکه در آن زمان حدود هشتاد سال داشت و با وجود ضعف جسمانی، در آن برف و سرما همراه آن طلبه به راه افتاده و وی را به اقامتگاه من آورده بود. من وقتی صدای ایشان را از پشت در شنیدم، بسیار شرمنده شدم و عرض کردم: آقا! شما چرا زحمت کشیدید؟!

---

1- نک: قصه‌ها و خاطره، صص 45 و 46.

2- نک: سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ج 2، ص 57؛ برداشت‌هایی از سیره امام خمینی، ج 2، ص 305.

میرزا علی اکبر فرمود: «بچه ها خواب بودند؛ نخواستم آنها را بیدار کنم. لذا خودم خدمتتان آمدم».<sup>(1)</sup>

نقل است سید رضی (گردآورنده نهج البلاغه)، چند جلد کتاب را به قیمت ده هزار دینار خرید. وقتی کتابها را به خانه آورد و به مطالعه آنها پرداخت، در حاشیه یکی از کتابها شعری به خط فروشنده دید که مضمون آن چنین بود: اگر من به پول نیاز نداشتم، این کتابها را نمی فروختم، ولی به دلیل فقر مالی، ناچار به فروش این کتابها شدم.

سید با دیدن این جمله، همه کتابها را به فروشنده بازگرداند و پول آنها را نیز پس نگرفت.<sup>(2)</sup>

## دل سوزی

جوانی نزد شیخ محمدتقی شیرازی (رهبر انقلاب عراق) آمد و به ایشان بسیار دشنام و ناسزا گفت، ولی شیخ در برابر او سکوت کرد و هیچ واکنش تندی از خود نشان نداد. وقتی جوان از نزد شیخ بیرون رفت، شیخ دستور داد مقداری میوه که طبعی خنک و سرد داشته باشد، برای او بفرستند. وقتی دلیل این کار را پرسیدند، شیخ فرمود: «حرارت این جوان بسیار بالا بود و خوردن این میوه خنک، حرارتش را پایین می آورد».<sup>(3)</sup>

## استفاده از فرصتها

حجت الاسلام رحیمیان، درباره استفاده بهینه امام خمینی از فرصت ها چنین نقل میکند: امام در بسیاری از اوقات، در آن واحد و هم زمان به

---

1- نک: جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، گلشن ابرار، قم، معروف، 1385، ج 2، ج 3، ص 425.

2- قصه ها و خاطره ها، ص 70.

3- قصه ها و خاطره ها، ص 78؛ قصص و خواطر، ص 624.

کارهای گوناگونی مشغول بود. در یکی از روزهای اوایل فروردین 1368، حدود ساعت هفت بعد از ظهر، امام مرا برای انجام کاری احضار کرد. وقتی خدمت ایشان رسیدم، یک ساعت از غروب گذشته بود. امام هنوز مشغول تعقیبات نماز مغرب و عشا بود و همان طور که تسبیح در دستش بود و ذکر میگفت، به پشت خوابیده بود و با بالا و پایین بردن پاهایش، نرمش مخصوصی که پزشک به ایشان توصیه کرده بود انجام میداد. همچنین، به تصویر تلویزیون نگاه میکرد و به صدای رادیو گوش میداد و افزون بر این، نوه عزیزش، علی را که در کنار ایشان دراز کشیده بود و میکوشید حرکت‌های امام را تقلید کند، نوازش می کرد و انجام نرمش، مانع از ابراز عطفوت ایشان به نوه خردسالش نمی شد.<sup>(1)</sup>

مرحوم آیت الله بروجردی، به دلیل مشغله بسیار که نتیجه مرجعیت و اداره شئون امت اسلامی بود، گاه چند دقیقه با تأخیر به جلسه درس می آمد و شاگردان به انتظار ایشان می نشستند. یک روز ایشان کمی بیشتر از حد معمول تأخیر کرد. وقتی آیت الله بروجردی وارد کلاس شد، یکی از حاضران اعتراض کرد و گفت: وقت ما ضایع میشود. آیت الله

---

1- نک: برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج 2، ص 349.

بروجردی فرمود: «چرا وقت خود را ضایع می کنید؟! من دوازده جزء قرآن را در اوقات انتظار حفظ کرده ام. شما هم همین کار را بکنید و دقایق انتظار خود را با حفظ آیات قرآنی پر کنید!»<sup>(1)</sup>

### نظم

حجت الاسلام ایروانی نقل میکند: در یکی از سفرهایمان به عراق، با عده ای از فضلا، طلبه ها و دانشمندان، پس از نماز مغرب و عشا در صحن حرم امیرمؤمنان، علی علیه السلام نشسته بودیم و با هم صحبت می کردیم. وقتی صحبتمان تمام شد و آقایان خواستند بروند، ساعت را نگاه کردند. ساعت صحن حضرت علی علیه السلام دو و نیم را نشان میداد و ساعت آقایان نیز با ساعت حرم چند دقیقه اختلاف داشت. بنابراین، اختلاف ساعت پیش آمد. در حال گفت و گو در این باره بودیم که امام از در قبله وارد صحن حرم شد. یکی از استادان نجف که در میان ما بود، گفت: «ساعت هایتان را میزان کنید! ساعت دو و سی دقیقه است. سیزده سال است که امام هر شب، در همین ساعت وارد صحن حرم میشود؛ ورود امام، خودش بهترین ساعت است.»<sup>(2)</sup>



## نفوذ کلام

نقل است ملامحسن فیض کاشانی، در راه سفر حج، به شهر اصفهان و به دیدار دانشمند بزرگ، سید حسین خوانساری رفت. در مجلس سیدحسین، فرزندش سید جمال الدین نیز حضور داشت. ملامحسن پرسشی مطرح کرد تا فرزند سید را بیازماید، ولی نتوانست پاسخ درستی بدهد. فیض با ناراحتی به پشت دست خود زد و گفت: «افسوس که در منزل سید

---

1- نک: قصه ها و خاطره ها، ص 40؛ قصص و خواطر، ص 90.

2- نک: سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، 1366، ج 4، ج 5، ص 22.

ص: 54

حسین بسته شد!»؛ یعنی این فرزند درسی نخوانده و چیزی فرانگرفته است و نمی تواند جای پدرش را بگیرد.

این سخن ملامحسن، به شدت سیدجمال را تحت تأثیر قرار داد و تصمیم گرفت با کوشش و جدیت درس بخواند. از این رو، شبانه روز به مطالعه و تحقیق پرداخت. یک سال گذشت و ملامحسن فیض هنگام بازگشت از حج، دوباره به دیدار سیدحسین خوانساری رفت و همان پرسش را از پسرش، سید جمال کرد. سید جمال این بار به پرسش ملامحسن پاسخ درستی داد و ایشان دریافت که وی صاحب علم و معرفت شده است و گفت: «این سید جمال است، ولی نه آن سید جمال سال گذشته»<sup>(1)</sup>.

نقل است در جلسه ای که در خانه حاج سید مهدی خرازی برپا بود، آقا  
شیخ مرتضی زاهد سخرنانی جالبی کرد. پس از سخرنانی شیخ مرتضی، عالم و  
سیاستمدار برجسته، آقای بهبهانی که با توجه به شئونانش، به شدت مراقب  
رفتار و سخنانش بود، چنان تحت تأثیر قرار گرفت که هنگام ترک مجلس، به  
حاج سید مهدی خرازی گفت: «شیخ مرتضی زاهد، واقعاً آدم را به یاد حقیقت  
مرگ می اندازد».<sup>(2)</sup>

## تعهد

از آقای حاج محمد معصومی نقل است: آن گونه که مرحوم پدرم، حاج حسین آقا معصومی برای ما نقل میکرد، مرحوم آقا شیخ مرتضی زاهد به برقراری جلسه هایش بسیار حساس بود. ایشان در هفته به صورت ثابت، هر

---

1- نک: میرزا محمد تکابنی، قصص العلماء، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة، 1364، ج 2، ص. 266.

2- نک: آقا شیخ مرتضی زاهد، ص 218.

شب جلسه داشت و شبهای جمعه جلسه ایشان در خانه ما برقرار بود. همچنین، روزها در جلسه ای مخصوص زنان، به تعلیم و تربیت بانوان با ایمان تهران می پرداخت که یکی از جلسه های ویژه بانوان، هر هفته صبح های سه شنبه، در خانه خود آقا شیخ مرتضی برقرار بود. این جلسه ها در هیچ شرایطی تعطیل نمی شد؛ حتی در زمستانهای سرد و یخ بندان<sup>(1)</sup>.

### هماهنگی رفتار و گفتار

نقل است ملامهدی نراقی، نسخه ای از کتاب اخلاقی جامع السعادات را پیش از چاپ برای سید مهدی بحرالعلوم فرستاد تا ایشان کتاب را مطالعه و درباره آن اظهار نظر کند. پس از مدتی خود ملامهدی به نجف رفت. خبر ورود ملامهدی همه جا منتشر شد و همه عالمان به جز سید بحرالعلوم به دیدن او آمدند. چند روز گذشت، ولی از سید خبری نشد. از این رو، ملامهدی تصمیم گرفت به دیدار سید برود. به خانه سید رفت، سلام کرد و با فروتنی نشست، ولی سید به او اعتنایی نکرد. اندکی نشست و بازگشت. سپس چند روز بعد دوباره به دیدار سید رفت، ولی این بار نیز احترام شایسته ای از سید ندید.

وقتی ملامهدی برای بار سوم به دیدار سید رفت، این بار سید پابرنه به پیشوازش آمد و وی را در آغوش گرفت و بسیار احترام کرد. آن گاه فرمود: «شما کتابی بسیار ارزشمند درباره اخلاق نوشته اید و من همه آن را به دقت خواندم. اینکه من به دیدن شما نیامدم و حتی دو مرتبه به دیدن من آمیدم و شما را احترام نکردم، به این دلیل بود که ببینم شما چقدر به کتاب خودتان عمل

میکنید. آیا قادر به خویشنداری هستید یا خیر؟ اکنون به من ثابت شد که مقام  
والایی در اخلاق دارید».<sup>(2)</sup>

---

1- آقا شیخ مرتضی زاهد، ص 160.

2- نک: قصه ها و خاطره ها، صص 141 و 142.

## دوری از وابستگی های دنیوی

روزی از روزها میرزا ابوالحسن جلوه را گریان دیدند. از وی پرسیدند: دلیل گریه شما چیست؟ گفت: به این دلیل میگیریم که دیوانه شده ام و هر چه میکوشم، درمان نمی شوم. پرسیدند: چرا این گونه فکر می کنی؟ گفت: هر کس به چیزی غیر خداوند علاقه مند شود، دیوانه شده است؛ زیرا همه چیز جز وجه خداوند فانی است و بقا، مختص ذات اوست. من احساس کردم در میان همه چیزهای دنیا، به این چند جلد کتابی که دارم، بسیار علاقه دارم و فهمیدم که این نهایت بی عقلی است.<sup>(1)</sup>

## پاکیزگی

حجت الاسلام رحیمیان می گوید: امام فقط زمانی که بیمار بود و پزشکان اجازه نمی دادند، حمام نمی رفت. یک بار به توصیه پزشکان دو جمعه متوالی حمام نرفت، ولی با این حال، لباسهایش را طبق معمول همیشه عوض میکرد. امام با وجود سادگی در پوشش، بسیار مرتب و پاکیزه بود. لباسهای ایشان نیز همیشه تمیز بود. هیچ گاه در کف جورابهایشان اثری از چرک دیده نمی شد. با اینکه تمام محیط زندگی و فرش های ساده شان تمیز بود، ولی ایشان همواره با دمپایی هایی که سالهای سال کار کرده و کف آنها ساییده شده بود، روی فرش راه می رفت.<sup>(2)</sup>

## استعمال عطر

حجت الاسلام توسلی میگوید: من بارها که در خدمت امام بودم، می دیدم ایشان پیش از هر نمازی، نخست عطر استعمال میکرد. این کار امام برایم

---

1- نک: غلامرضا گلی زواره، دیدار با ابرار (میرزا ابوالحسن جلوه، حکیم فروتن)، تهران، سازمان

تبلیغات اسلامی، 1372، ج 1، ص 177.

2- نک: برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، 1378، ج 3، ص 2، ص 161.

جالب بود و همیشه از خود میپرسیدم چرا ایشان پیش از هر نماز عطر استعمال میکنند. تا اینکه به روایتی از امام صادق علیه السلام برخوردم که فرموده بود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ مَا يُنْفِقُ عَلَى طَيْبِهِ أَكْثَرَ مِمَّا يُنْفِقُ لِطَعَامِهِ؛ پولی که پیامبر صرف خوشبو کردن خودشان میکرد، بیشتر از پولی بود که خرج غذا و طعام ایشان میشد».<sup>(1)</sup>

### علاقه به ورزش

از خانم زهرا مصطفوی نقل است: شبی امام دراز کشیده بودند و داشتند طبق برنامه، ورزش و نرمش انجام می دادند. از تلویزیون هم برنامه ای پخش می شد که امام به آن نگاه میکردند. از بالای سرشان که نگاه کردم، دیدم در عین اینکه دارند حرکات نرمششان را می شمارند، به تلویزیون هم نگاه میکنند. برنامه ایشان این گونه نبود که به خاطر دیدن تلویزیون، برنامه ورزش را رها کنند. ایشان طبق برنامه، چون زمان نرمش بود، این کار را دنبال میکردند.<sup>(2)</sup>

از حجت الاسلام علی دوانی نقل شده است: «شاید در میان مراجع تقلید و علمای بزرگ ما، این ویژگی امام خمینی هم استثنایی باشد که از زمان نوجوانی؛ یعنی حدود هشتاد سال پیش، کاملاً به فکر سلامتی خود بودند. روش معمول روحانیان این است که چندان به فکر ورزش و تفریح سالم نیستند، ولی آقا روح الله خمینی هشتاد سال پیش، چه در خمین پیش از بیست سالگی و چه در قم تا حدود بیست و پنج سالگی، هرگز ورزش و تفریحات سالم را به منظور تقویت جسم و جان فراموش نمی کردند و ابایی نداشتند که این را

1- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، 1378، ج 3، ص 162 و 163.



2- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، 1378، ج 3، ص 16.

دیگران هم بدانند. خودشان یک بار فرمودند: «در جوانی تفنگ به دست  
میگرفتم و از آن استفاده میکردم.» چنان که میگویند: ایشان اسب سواری هم  
میکرده اند».<sup>(1)</sup>

## 4 - رفتارهای علمی

### تواضع علمی

حجت الاسلام حاج شیخ عبدالعلی قرهی، از دوستان و یاران دیرین امام رحمه الله میگوید: امام خمینی کتاب ارزنده تحریرالوسیله را زمانی که در ترکیه بود، حاشیه زده بود. وقتی میخواستند این کتاب را چاپ کنند، یک جلدش را برای امام آوردند. من کتاب را خدمتشان بردم و به ایشان نشان دادم. تا چشم امام به پشت جلد این کتاب افتاد، چنان ناراحت شد که کتاب را به زمین زد و فرمود: «چرا قبل از انجام این کارها به من نمی گویند؟ باید این نوشته از بین برود.» پشت جلد این کتاب، از امام خمینی تعریف و تجلیل شده بود. پس از این دستور امام، به سرعت نزد شخصی که پیشنهاد چاپ آن عبارت را داده بود، رفتم و گفتم: باید این نوشته از بین برود. آن گاه کتاب را برای حذف آن عبارت به چاپخانه بردند. متصدی چاپخانه از این ماجرا بسیار تعجب کرد؛ زیرا تا به حال به چنین ماجرای برنخورده بود.<sup>(2)</sup>

نقل است شیخ انصاری همتی بلند و اخلاقی نیکو داشت و به امور طلبه ها، خود، رسیدگی و مانند پدری مهربان آنان را تربیت میکرد. چند روزی بود شیخ دیرتر از وقت مقرر، برای تدریس حاضر میشد. علت تأخیر ایشان را پرسیدند، فرمود: «یکی از سادات به تحصیل علوم دینی مایل

1- برداشت هایی از سیره امام خمینی ، 1378، چ 3، ص 169.

2- سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، 1364، ج 1، ج 6، صص 138 و 139.

گشته و این امر را با چند نفر در میان نهاده تا درس مقدمات برایش گویند، ولی هیچ یک از آنان حاضر نشدند و شأن خود را بالاتر از آن دیدند. به این جهت خود، متصدی این امر شده و درس او را به عهده گرفته ام»<sup>(1)</sup>.

روزی دو دانشمند بزرگ، ملاخلیل قزوینی و ملامحسن فیض کاشانی درباره موضوعی به مباحثه و گفت و گوی علمی پرداختند، ولی هیچ یک نتوانست دیگری را قانع کند. از این رو، بحث بدون نتیجه ماند و ملاخلیل به شهر خود، قزوین رفت. طولی نکشید که ملاخلیل با مطالعه و تحقیق بیشتر متوجه شد حق با ملامحسن فیض بوده است. بنابراین، با پای پیاده از قزوین به سمت کاشان حرکت کرد و به در خانه فیض آمد و در را کوبید. ملامحسن پرسید: کیست؟ ملاخلیل پاسخ داد: ای نیکوکار! گناهکار به سوی تو آمده است. ملامحسن او را شناخت و در را باز کرد و او را به خانه برد. ملاخلیل دقایقی نشست، سپس به ملامحسن گفت در آن مباحثه علمی حق با شما بود و من آمده ام تا شما را از این مطلب باخبر کنم. سپس برخاست تا به قزوین برود و هر چه ملامحسن اصرار کرد چند روزی مهمان او باشد، نپذیرفت و گفت: «من فقط آمده بودم به اشتباه خود اعتراف کنم»<sup>(2)</sup>.

آخوند ملاعلی همدانی میفرماید: در محضر عالم بزرگوار، حاج شیخ ابوالقاسم میرزای قمی بودیم که حاج شیخ عبدالکریم حائری وارد شد. سپس مسئله‌ای را مطرح کرد و میرزای قمی به ایشان پاسخ داد. شیخ عبدالکریم به سرعت خادم خود را صدا زد و فرمود: «این مسئله را

---

1- نک: سیمای فرزندگان، ص 291.

2- نک: قصه‌ها و خاطره‌ها، ص 95؛ قصص و خواطر، ص 355؛ سیمای فرزندگان، ص 319.

شخصی از اهالی اراک از من پرسیده بود و من برای او جوابی فرستادم، ولی جواب میرزا را از جواب خودم صحیح تر دیدم. شتاب کن و جواب مرا پس بگیر و جواب میرزا را برای آنها بفرست!»<sup>(1)</sup>

آیت الله خوبی، از بزرگان و مراجع تقلید بود که در نجف اشرف کلاس درسی داشت. روزی یکی از عالمان برجسته که از خارج به نجف آمده بود، در درس ایشان حاضر شد و اشکالی علمی به ایشان وارد کرد. آیت الله خوبی پذیرفت و اعتراف کرد اشکال وی وارد است. یکی از شاگردان برجسته آیت الله خوبی با تعجب به ایشان گفت: شما چگونه در برابر اشکال او به این سادگی تسلیم میشوید و هیچگونه بحث و مناقشه نمی کنید؟ آیت الله خوبی فرمود: «من از این اشکال غافل بودم و این عالم مرا متوجه این اشکال ساخت و درست نیست که من بعد از توجه به حکم صحیح، اصرار بر خطای خود بنمایم»<sup>(2)</sup>

نقل است شخصی نزد علامه طباطبایی رحمته الله علیه آمد و مسئله ای ساده و پیش پا افتاده درباره غسل مطرح کرد. علامه پاسخ وی را داد و سپس فرمود: «شما این مسئله را از شخص دیگری نیز سؤال کنید.» من از شنیدن این سخن تعجب کردم؛ زیرا آن مسئله چنان ساده بود که نزدیک بود من بگویم: آقا! همین طور است و به پرسش دوباره از شخص دیگری نیاز نیست، ولی دریافتم علامه از سر فروتنی چنین سخنی گفته است. بعدها از آن شخص سؤال کننده پرسیدم: چه لزومی داشت مسئله به این

---

1- قصه ها و خاطره ها، ص 48؛ قصص و خواطر، ص 453.

2- قصه ها و خاطره ها، ص 64؛ قصص و خواطر، ص 77.

سادگی را از ایشان پرسید؟ وی گفت: پاسخ مسئله را بلد بودم. فقط می خواستم چند کلمه‌ای با این اسطوره تقوا سخن گفته باشم.<sup>(1)</sup>

درباره فروتنی علمی شیخ انصاری آمده است: شیخ انصاری رحمه الله، در دانش و تقوا سرآمد روزگار بود. امروزه نیز عالمان و فقیهان به فهم دقیق کلامش افتخار میکنند. وقتی از ایشان پرسشی می‌شد، اگر نمی‌دانستند، با صدای بلند میگفتند: «ندانم، ندانم، ندانم.» ایشان با این کار خود، به شاگردان می‌فهماندند اگر چیزی را نمی‌دانند، از گفتن کلمه نمی‌دانم، ننگ نداشته باشند.<sup>(2)</sup>

## اشتیاق علمی

یکی از ویژگیهای اخلاقی محدث قمی، علاقه فراوان ایشان به نوشتن و مطالعه کتاب بود. فرزند بزرگ ایشان در این باره میگوید: در اوان کودکی هرگاه با مرحوم پدرم از شهر بیرون می رفتیم، از اول صبح تا شب، مرتب به نوشتن و مطالعه مشغول بودم.

خود محدث قمی نیز درباره عشق و علاقه اش به کتاب چنین می فرماید: «زمانی که در قم تحصیل میکردم، خیلی تنگ دست بودم، تا جایی که یک قران دو قران جمع میکردم تا اینکه مثلاً سه تومان می شد، آن را برمیداشتم، از قم تا تهران پیاده میرفتم و با آن کتاب میخریدم. سپس به قم برمیگشتم و به تحصیل ادامه میدادم».<sup>(3)</sup>

مجتبی مطهری، فرزند استاد گران قدر مرتضی مطهری درباره اشتیاق و علاقه استاد به امر مطالعه و تحقیق می گوید: «از ویژگی های پدر

---

1- نشریه شما، سال چهارم، ش 189، 1379/18/26، ص 5؛ سیمای فرزندگان، ص 302.

2- سیمای فرزندگان، ص 312.

3- نک: گلشن ابرار، 1379، ج 1، ص 2، ص 574.



بزرگوایم این بود که به مطالعه و تحقیق علاقه شدیدی داشت و از وقت و عمرشان کمال استفاده را میکرد. در یکی از روزهایی که به کتاب خانه ایشان رفته بودم و با کنج کاوی و دقت به کتابهای ایشان نگاه میکردم، پدرم به من گفت: «مجتبی! من در طول عمرم خیلی کتاب خوانده ام و رشد و کمال علمی خود را تا حدی مرهون همین مطالعه و تفکر می دانم.»<sup>(1)</sup>

محمدعلی لاهیجی، درباره علاقه خویش به مطالعه کتابهای گوناگون چنین میگوید: «اشتیاق به مباحثه و مطالعه، چنان مرا بی قرار کرده بود که به لذتهای دیگر توجه نداشتم و در بسیاری از شبها به خاطر مطالعه بیدار می ماندم. والدینم از این موضوع دلشان به رحم می آمد و مرا نصیحت و التماس میکردند که کمی استراحت کنم، ولی فایده ای نداشت. اگر در حین مطالعه با مشکلی روبه رو می شدم، از پدرم می پرسیدم. بسیاری کتابها را در فنون و موضوعهای مختلف مطالعه کردم و در عین حال، علاقه زیادی هم به عبادت و طاعت خداوند داشتم.»<sup>(2)</sup>

نقل است آیت الله سید محمد کوه کمری، عشق فراوانی به مطالعه داشت، به گونه ای که هنگام مطالعه هرگز احساس خستگی نمی کرد. عادت ایشان این گونه بود که هر سه چهار سال یک بار، همه کتابهای درسی حوزه را از مقدمات گرفته تا کفایه به دقت مطالعه می کرد.<sup>(3)</sup>

آقا حسین طباطبایی قمی، از مراجع والا و وارسته، به مطالعه و درس و بحث علاقه بسیاری داشت. نقل است در شبهای احیای ماه مبارک

- 1- جمعی از فضلا و یاران، سرگذشت های ویژه از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، تهران، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، 1374، ج 5، ج 2، صص 152 و 153.
- 2- نک: جعفر پژوم، چراغ تجربه، تهران، نشر ثالث، 1376، ج 1، ص 173.
- 3- نک: مردان علم در میدان عمل، 1375، ج 6، ج 1، ص 70.

رمضان که مردم به خواندن قرآن و دعا و به جا آوردن اعمال شب قدر مشغول بودند، ایشان به درس و بحث می‌پرداخت و می‌فرمود: «فراگیری علم، از حرم رفتن و قرآن خواندن برتر و افضل است».<sup>(1)</sup>

### پشتکار علمی

عالم جلیل القدر، محدث قمی آثار فراوانی دارد. ارزشمندترین تألیف ایشان سفینه البحار است که نگارش و گردآوری آن سال‌ها، طول کشیده است. خود ایشان فرموده است: «برای تألیف سفینه‌البحار، دوبار بحارالانوار را از اول تا آخر مطالعه کردم.» نقل است محدث قمی برای تألیف این کتاب هفت سال شب و روز مشغول مطالعه بوده است و از مطالعه بسیار و خم شدن بر روی زمین، دچار چنان تنگی نفسی شده بود که گاهی نمی‌توانست حتی کتابی را از روی زمین بردارد.<sup>(2)</sup>

آقای مجتبی مطهری، فرزند استاد مرتضی مطهری نقل می‌کند: پدرم در طول روز، هشت تا ده ساعت را به تفکر و مطالعه می‌گذراند. در دانشکده الهیات، اتاق مخصوصی داشت که ساعتهای آزاد و غیر درسی خود را در آنجا به تحقیق و تفکر می‌گذراند. زمانی که دانشجوی الهیات بودم، روزی پدر بزرگوارم به من فرمود: «مجتبی! انسان باید از وقت و عمر خویش استفاده کند. ببین حالا معنای کار و کوشش را بهتر می‌توانی درک کنی».<sup>(3)</sup>

سید نعمت الله جزایری، در نقل خاطره‌ای از زندگی خود می‌گوید: «در گرمای تابستان، طلاب شبها به بام مدرسه می‌رفتند، ولی من در

- 
- 1- گلشن ابرار، ج 2، ص 599.
- 2- نک: مردان علم در میدان عمل، ج 7، ص 87.
- 3- نک: سرگذشت های ویژه از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، ج 2، ص 153.

حجره ام را می بستم و شروع به مطالعه و حاشیه نویسی و تصحیح می کردم تا اذان صبح. بعد از نماز صبح، صورتم را بر روی کتاب می گذاشتم و لحظه ای می خوابیدم تا آفتاب طلوع میکرد و آن گاه تا ظهر به تدریس می پرداختم. بعد از ظهر هم به درس می رفتم و درس می خواندم. بسیاری از مواقع از سر راه، نانی می گرفتم و می خوردم. چون اغلب برای مطالعه، روغن چراغ نداشتم، اتاقی بلند گرفته بودم که درهای متعدد داشت و در آن می نشستم و زیر نور ماه کتابم را می گشودم و می خواندم و چون ماه دور می زد، دری دیگر را که رو به ماه داشت، می گشودم و کتاب می خواندم. دو سال همین کار را کردم تا آنجا که چشمانم ضعیف شد»<sup>(1)</sup>.

مرجع عالی قدر، آیت الله فاضل لنکرانی، درباره پشتکار علمی حاج شیخ محمدتقی ستوده میفرماید: «ایشان کسی بود که خودش را وقف تدریس کرده بود و در این زمینه من از ایشان به عنوان یک مثل (نمونه) یاد میکنم. ایشان کاری میکرد که شاید ما نمی توانستیم انجام دهیم؛ یعنی از ساعت هشت صبح که روی منبر تدریس میرفتند، تا ساعت یازده، سه درس پشت سر هم می گفتند، که ما چنین قدرتی نداشتیم».<sup>(2)</sup>

جلال الدین همایی، در مصاحبه ای رادیویی نقل کرده است: در شهر اصفهان، در خدمت آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی درس میخواندم. روزی هنگام درس، حال ایشان به هم خورد و بر زمین افتاد و بی هوش شد. پزشکی برای ایشان آوردم و به تجویز پزشک آب قندی به

---

1- نک: چراغ تجربه، ص 142.

2- ستارگان حرم، ج 12، ص 41.

آیت الله قزوینی دادم. وقتی مقداری نوشید، چشم خود را باز کرد، بلند شد و کتاب را برداشت و گفت: بحث به کجا رسید؟ مثل اینکه هرگز اتفاقی نیفتاده است. پزشک گفت: ایشان از شدت گرسنگی به این حالت افتاده است. غذایی برایشان تهیه کنید! وقتی تحقیق کردم، فهمیدم ایشان دو روز است چیزی نداشته و ذره ای غذا نخورده و به کسی هم چیزی نگفته است.<sup>(1)</sup>

### تبادل علمی

علامه حسن زاده آملی میفرماید: «آقایی پیش من آمد و گفت: میخواهم صرف و نحو بخوانم و گفت: ماهیانه چقدر به شما بدهم که نزد شما [صرف و نحو بخوانم؟ گفتم: بنده وقتی برای این امور ندارم. بعد دیدم ایشان زبان فرانسه می داند. گفتم: آقا! پس حالا که این طور است، یک روز من به شما درس عربی می دهم، یک روز هم شما به من فرانسه تعلیم بدهید. این گونه مبادله می کنیم که دیگر شما به ما پول ندهید و من هم که پول ندارم بدهم، درس فرانسه بخوانم. بعد سؤال کردم: چطور است؟ ایشان قبول کرد و درسش را شروع کرد».<sup>(2)</sup>

## رنج تحصیل

آیت الله میرزا علی آقا غروی علیاری درباره سختی های دوران تحصیل خود میفرماید: «در سال 1340 هـ. ق. راهی نجف شدم. ابتدا در مدرسه مرحوم آیت الله العظمی ایروانی حجره گرفتم. این مدرسه به خاطر اینکه مدتی تعمیر نشده بود، امکانات کافی نداشت. هوای گرم نجف و شوری آب و شاید هم ناآشنایی بنده به آب و هوای آنجا، به شدت مرا می آزرده. مطالعه در حجره مدرسه برایم ممکن نبود. روزی چند بار داخل حوض

---

1- نک: قصه ها و خاطره ها، صص 96 و 97.

2- عبدالرحمان باقرزاده بابلی، جمال سالکین، قم، انتشارات لاهیجی، 1379، ج 1، صص 168 و 169.



آب میرفتم تا بتوانم گرما را تحمل کنم و اندکی به مطالعه و تحقیق پردازم. بعدها یکی از فضلا توانست از فرزند مرحوم سید یزدی اجازه بگیرد که روزها از سردابهای مدرسه سید استفاده کنم. سردابها خیلی نور بود، ولی چاره ای نبود. مدتی گذشت تا آنکه عنایت خداوند و توجه مولای متقیان علیه السلام شامل حالم شد و در مدرسه ای دیگر حجره گرفتم»<sup>(1)</sup>.

## احترام به استاد

علامه حسن زاده آملی نقل کرده است: «بنده حریم اساتید را بسیار بسیار حفظ میکردم. سعی میکردم در حضور استاد به دیوار تکیه ندهم، سعی میکردم چهار زانو بنشینم، مواظب بودم حرفی را زیاد تکرار نکنم، چون و چرا نمی کردم که مبدا سبب رنجش استاد شود. یک روز محضر آقای مهدی الهی قمشه- ای نشسته بودم. خم شدم و کف پای ایشان را بوسیدم. ایشان برگشتند و به من فرمودند: «چرا این کار را کردی؟!» گفتم: من لیاقت ندارم که دست شما را ببوسم. برای بنده خیلی مایه مباهات است، خب چرا این کار را نکنم؟»<sup>(2)</sup>

یکی از شاگردان علامه طباطبایی درباره علاقه و احترام فراوان علامه به استادش مرحوم قاضی می نویسد: «من یک روز به علامه عطر تعارف کردم. ایشان عطر را گرفته و تأملی کردند و گفتند: دو سال است که استاد ما مرحوم قاضی رحلت کرده اند و من از آن وقت تا به حال، عطر نزده ام و تا همین زمان اخیر نیز هر وقت بنده به ایشان عطر می دادم، در

---

1- مجله حوزه، (مصاحبه با آیت الله علی غروی علیاری)، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

حوزه علمیه قم، سال یازدهم، مرداد 1373، ش 63، ص 39.

2- منظومه معرفت، ص 40.

آن را می بستند و در جیبشان می گذاشتند و ندیدم که ایشان عطر استعمال  
کنند؛ با اینکه از رحلت استادشان 36 سال می گذرد»<sup>(1)</sup>.

## روح تعلم

یکی از ارادتمندان شیخ رجب علی خیاط نقل میکند: «مرحوم شیخ احمد سعیدی که مجتهدی بزرگ و استاد آقای برهان<sup>(2)</sup> در درس خارج بود، روزی به من گفت: «خیاطی در تهران سراغ داری که برای من یک قبا بدوزد؟» من جناب شیخ را معرفی کردم و آدرس او را دادم. پس از مدتی شیخ احمد سعیدی را دیدم. تا نگاهش به من افتاد، گفت: «با ما چه کردی؟! ما را کجا فرستادی؟!» گفتم: «چطور؟ چه شده است؟! گفت: «این آقای که به من معرفی کردی، رفتم خدمتش که برایم قبا بدوزد، هنگامی که اندازه می‌گرفت، از کارم پرسید. گفتم: طلبه هستم. گفت: «درس می‌خوانی یا درس می‌دهی؟» گفتم: درس می‌دهم. گفت: «چه درسی می‌دهی؟» گفتم: درس خارج. شیخ سری تکان داد و گفت: «خوب است، اما درس عاشقی بده!» این جمله نمی‌دانم با من چه کرد، این جمله مرا دگرگون کرد!» و از آن پس آیت الله سعیدی با شیخ در ارتباط بود و خدمت او میرفت و مرا برای آشنا ساختن وی با شیخ دعا میکرد<sup>(3)</sup>.

---

1- سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، مهر تابان، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، 1417 هـ.ق،

ج 2، ص 25؛ سیمای فرزنانگان، صص 267 و 268.

2- از عالمان بزرگ تهران و مؤسس مدرسه علمیه برهان، مدفون در جوار حرم حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری.

3- نک: کیمیای محبت، صص 168 و 169.

## فصل دوم: اخلاق اجتماعی

### امر به معروف و نهی از منکر

نقل است روزی مردی نزد علامه مجلسی آمد و عرض کرد: من همسایه ای دارم که اهل فسق و فجور است و شراب می خورد و با دوستان خود هر شب مجلس لهو و لعب دارد و آوازخوانان را جمع می کند و ما تا صبح از دست آنها آسایش نداریم. علامه مجلسی فرمود: «یک شب آنها را به خانه ات دعوت کن، من نیز می آیم، ولی به آنها درباره آمدن من چیزی نگو!».

مرد به سراغ همسایه فاسدش رفت و از وی و دوستانش دعوت کرد به خانه او بیایند. همسایه بسیار خوشحال شد و با خود اندیشید همسایه اش نیز به جرگه آنها پیوسته است. وقتی مرد فاسد و دوستانش به خانه همسایه رفتند، با دیدن علامه مجلسی بسیار ناراحت شدند، ولی ناراحتی خود را ابراز نکردند و فقط شروع به تمسخر علامه کردند و به ایشان گفتند: ما دارای اخلاقی هستیم و شما نیز اخلاق خاصی دارید. اخلاق ما بهتر است یا شما؟ علامه پرسید: اخلاق شما چیست؟ گفتند: ما اگر نمک کسی را خوردیم، نمکدان را نمی شکنیم و به او خیانت نمی کنیم. علامه فرمود: «من چنین اخلاقی را در شما نمی بینم. شما نان خدا را می خورید، ولی نمکدان می شکنید.» آنها با شنیدن این سخن علامه

به فکر فرو رفتند و با حالت خاصی مجلس را ترک کردند. سپس فردای آن روز نزد علامه آمدند و اظهار توبه و پشیمانی کردند.<sup>(1)</sup>

نقل است روزی علامه محمدتقی جعفری رحمته الله به خانه اش می رفت. در کوچه دزدی را دید که قالی خانه ایشان را برداشته است و می برد. او را تعقیب کرد. دزد، قالی را به بازار تهران برد و قصد فروش آن را داشت. وقتی دزد می-خواست قالیچه را بفروشد و با شخصی در حال معامله بود، استاد جعفری پیش رفت و با پیشنهاد بهتری قالی را خرید و شرط کرد خود فروشنده آن را تا خانه برایش حمل کند.

وقتی دزد به در خانه استاد رسید، به حقیقت ماجرا پی برد و از استاد عذر خواست. استاد بدون آنکه برخورد ناراحت کننده ای با او داشته باشد، وی را از دزدی باز داشت و فرمود: «... من که ندیدم تو از خانه من فرش دزدیده باشی... . من فقط قالی را از تو خریده ام.» با این برخورد، دزد را به راه راست هدایت کرد.<sup>(2)</sup>

## ظلم ستیزی

گویند روزی فتحعلی شاه از میرزای قمی، صاحب قوانین، خواست اجازه دهد دخترش را به همسری پسر میرزا درآورد تا میان آنها رابطه خویشاوندی برقرار شود. میرزا از شنیدن این پیشنهاد بسیار ناراحت شد؛ زیرا ممکن بود وی مجبور شود از روی ناچاری این وصلت را بپذیرد. بنابراین، دست به دعا برداشت و گفت: خداوندا، اگر قرار است شاهزاده

---

1- قصه‌ها و خاطره‌ها، ص 118؛ قصص و خواطر، ص 127.

2- یعقوب قاسملو، فروغ دانایی، قم، نسیم حیات، 1379، ج 1، صص 7 و 8.

به همسری پسر من درآید، مرگ جوانم را برسان! طولی نکشید که فرزند میرزا در حوض خانه غرق شد و از دنیا رفت.<sup>(1)</sup>

مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری نقل میکند: روزی حاکم بروجرد به دیدار سیدمرتضی، پدر علامه بحرالعلوم رفت. به هنگام بازگشت، به حیاط خانه که رسید، بحرالعلوم را دید. سیدمرتضی، علامه را که هنوز کودک بود، به حاکم معرفی کرد. حاکم ایستاد و به وی اظهار مهربانی و لطف کرد. پس از اینکه حاکم رفت، بحرالعلوم رو به پدرش کرد و گفت: پدر جان! باید مرا از این شهر خارج کنی؛ زیرا می ترسم هلاک شوم!

سیدمرتضی پرسید: چرا، مگر چه شده است؟ سید بحرالعلوم گفت: زیرا پس از اینکه حاکم به من اظهار مهربانی کرد، در قلبم به او علاقه مند شدم و گویا در دلم محبتی نسبت به او پیدا شده است و آن بغض و کینه ای را که

---

1- سیمای فرزندگان، ص 478.

2- یادها و یادگارها، ص 53؛ احمد لقمانی، دیدار با ابرار (علامه طباطبایی، میزان معرفت)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، 1380، ج 1، ص 103.



باید نسبت به حاکمی ستمگر داشته باشم ندارم. بنابراین، دیگر اینجا جای ماندن نیست. همین امر سبب هجرت علامه از بروجرد شد.<sup>(1)</sup>

نقل است: میرزای شیرازی بزرگ در سال 1287، در زمان خلافت شریف عبدالله حسنی به حج مشرف شد و در خانه موسی بغدادی در مکه سکونت کرد. صاحبخانه ورود میرزا را به اطلاع شریف رساند. شریف تکلیف کرد که میرزا را نزد او ببرد. او قضیه را برای میرزا نقل کرد. میرزا گفت: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعُلَمَاءَ عَلَى بَابِ الْمُلُوكِ فَقُولُوا بِئْسَ الْعُلَمَاءُ وَبِئْسَ الْمُلُوكُ وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْمُلُوكَ عَلَى بَابِ الْعُلَمَاءِ فَقُولُوا نِعْمَ الْعُلَمَاءُ وَنِعْمَ الْمُلُوكُ؛ اگر علما را بر سرای پادشاهان یافتید، بگویید اینان بدترین علما هستند و بدترین پادشاهان و اگر پادشاهان را بر سرای علما دیدید، بگویید اینان بهترین علما هستند و بهترین پادشاهان.» شریف چون این سخن شنید، خود، به دیدار میرزا رفت و او را به خانه خویش برد.<sup>(2)</sup>

درباره ظلم ستیزی، ویژگی برجسته اخلاقی سید محمدباقر شفتی رحمته الله معروف به حجت الاسلام چنین آمده است: «ایشان هرگز به دیدن حاکم اصفهان نرفت و هر وقت حاکم خدمت ایشان شرف یاب می شد، دم در می ایستاد و سلام می کرد و مکرر اتفاق می افتاد که سید متوجه نمی شد. آن گاه پس از لحظاتی نگاه می کرد و او را می دید، اذن جلوس می داد و هرگز برای وی تواضع نمی کرد.»<sup>(3)</sup>

## شهرت گریزی

حضرت آیت الله حاج شیخ یوسف صانعی میگوید: بر یک دوره کتاب وسیله

مرحوم آیت الله آقا

---

1- نک: سیمای فرزندگان، ص 109.

2- سیمای فرزندگان، ص 478.

3- سیمای فرزندگان، ص 479.

سیدابوالحسن اصفهانی رحمته الله و همچنین، بر کتاب عروه الوثقی حاشیه داشتند و با اینکه آن وقتها ما به منزل ایشان زیاد رفت و آمد داشتیم و از شاگردان و دوستان ایشان بودیم، نفهمیده بودیم که امام بر این دو کتاب حاشیه دارند. اینها از نظر خصوصیات کسی که بخواهد مرجع بشود، دخیل است؛ یعنی اگر کسی خواستار مرجعیت باشد، حداقل به دوستان نزدیکش میفهماند که این چنین کتاب های فقهی را نوشته است، ولی امام حتی به ما هم ابراز نکرده بود که ما بفهمیم. لذا ما حتی گاهی مسئله ای از امام میبرسیدیم و فتوای خود امام را هم می خواستیم. ایشان فتوای خودش را نقل میکرد، اما نمی فرمود در حاشیه بر عروه یا حاشیه بر تحریر الوسيله این طور نوشته ام»<sup>(1)</sup>.

حجت الاسلام انصاری کرمانی می گوید: هنوز آن طور که باید و شاید، روی معنویات، عرفان و معرفی شخصیت امام کار نشده است. علت آن امر نیز بزرگواری و تقوای ایشان بود که اجازه نمی دادند درباره مسائل عرفانی، اخلاقی و معرفی ایشان چیزی نوشته شود و همواره می گفتند: «من نیازی به معرفی شدن در جامعه ندارم»<sup>(2)</sup>.

یکی از کتابهای آیت الله سیدمحمدباقر صدر، اقتصادنا نام دارد که برای نخستین بار در بیروت چاپ شد. شهرت کم سابقه این کتاب و نویسنده آن موجب شد ناشر، عکس کوچکی را همراه با زندگی نامه مختصری از آیت الله صدر، پشت جلد کتاب چاپ کند تا خوانندگان

---

1- سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، 1366، ج 7، ص 3، ج 3؛ برداشت

هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج 3، ص 212.

2- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج 3، ص 233.

کتاب با محقق و نویسنده فرزانه آن آشنایی اندکی پیدا کنند. وقتی یک جلد از این کتاب به دست آیت الله صدر رسید و چشمش به عکس و زندگی نامه اش افتاد، با ناراحتی و نارضایتی کتاب را به زمین گذاشت و رنگ چهره اش تغییر کرد.

طلبه هایی که در حضور آیت الله صدر بودند، پنداشتند چاپ کتاب رضایت استاد را جلب کرده است، ولی یکی از آنان با دیدن تغییر چهره ایشان گفت: استاد! مثل اینکه ناراحت شدید. چه چیزی موجب آزردهی حضرت عالی شد؟ آیت الله صدر با ناراحتی فرمود: «به قاسم رجب (کتابفروش) بگویید کتاب را بدون جلد بفروشد! برای چه این عکس و حرف ها را در پشت جلد کتاب چاپ کرده است؟ مگر من برای کسب شهرت کتاب می نویسم که در پشت جلد آن، خودم را به مردم بشناسانم.» آن گاه پس از لحظه ای سکوت افزود: «من هرچه می نویسم، برای رضایت خدا، ضرورت جامعه اسلامی و متعلق به مرجعیت و حوزه علمیه نجف است، نه کار شخصی. اگر مسئولیت مطالب کتاب نبود، از چاپ اسم خودم در روی کتاب نیز صرف نظر می کردم. از اول هم می خواستم آثارم به اسم «جماعه العلماء»<sup>(1)</sup> چاپ شود، ولی نشد... با این حال، چاپ عکس و بیوگرافی من در پشت جلد کتاب، کاملاً بی جا و عبث است»<sup>(2)</sup>.

آقا سیدمحمد حجت، درباره مدرس فروتن حاج سیدعلی رضا مدرسی یزدی نقل می کند: یکی از ویژگیهای آن بزرگوار این بود که از

- 1- جماعه العلماء فی النجف، نام تشکلی از عالمان نجف اشرف بود که در برابر حوادث حکومت وقت عراق در سال 1958م. تشکیل شد. هدف این جماعت، عرضه برنامه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فکری مکتب اسلام و هماهنگی با نیازهای حیات انسان معاصر بود.
- 2- مصطفی قلی زاده، دیدار با ابرار (شهید صدر)، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، 1372، ج 1، صص 49 \_ 51.

تظاهر و خودنمایی می‌گریخت و از دوستان و یارانش میخواست برایش تبلیغ نکنند و اجازه نمی‌داد جراید و روزنامه‌ها عکسی از وی چاپ کنند. ایشان به اهل منبر نیز می‌فرمود: «راضی نیستم نام مرا بر منابر ببرید»<sup>(1)</sup> همچنین، نقل است مرحوم مدرسی یزدی با وجود مقام علمی والا، مقید نبود فقط درس خارج بدهد؛ بلکه هر درسی که در حوزه لازم بود، تدریس میکرد و دنبال کسب شهرت نبود. ایشان حتی در اواخر عمر، کتاب معالم را برای طلبه‌ها تدریس میکرد.<sup>(2)</sup>

سالی ملاهادی سبزواری به زیارت خانه خدا رفت. ایشان پس از آنکه حج خود را به پایان برد، رهسپار ایران گشت و از راه دریا وارد بندرعباس شد و چون راهها ناامن بود، از رفتن به سبزواری منصرف گردید و مدتی در شهر کرمان اقامت کرد. سپس به مدرسه معصومیه کرمان رفت و بدون اینکه خود را معرفی کند، در آنجا ساکن شد.

ایشان مدتها در کارهای مدرسه با خدمتکار همکاری کرد، به گونه‌ای که طلبه‌ها گمان میکردند ایشان از خدمت گزاران مدرسه است. با این حال، این گمانی چندان طول نکشید و رفته رفته مقام والای آن استاد ارزشمند و بزرگ شناخته شد و طلبه‌هایی که تا چندی پیش او را خادم می‌پنداشتند، ایشان را استادی بلندمرتبه و متبحر در دانشهای گوناگون یافتند و گرد او حلقه زدند تا از محضرش بهره‌برند. از این رو، استاد به ناچار مدتی در آنجا ماندگار شد.<sup>(3)</sup>

---

1- ستارگان حرم، ج 11، ص 190.

2- ستارگان حرم، ج 11، ص 193.

3- سیدحسین قریشی سبزواری، دیدار با ابرار (حاج ملاهادی سبزواری)، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، 1372، ج 1، صص 17 و 18.

درباره شهرت گریزی آیت الله سیدمحمد رضا گلپایگانی این گونه نقل شده است: در پاکستان، مدرسه ای به همت آیت الله العظمی حکیم ساخته شده بود، ولی به دلیل بدهی هایی که این بزرگوار برای ساخت این مدرسه داشت، بانک، مدرسه را پس از فوت ایشان تصرف و طلبه ها را از آن بیرون کرد. وقتی آیت الله گلپایگانی از این ماجرا آگاه شد، همه قرض های آیت الله العظمی حکیم را پرداخت. سپس مدرسه از سلطه بانک آزاد شد. پس از این ماجرا می خواستند اسم مدرسه را که پیش از این به اسم آیت الله العظمی حکیم بود، به حوزه آیت الله گلپایگانی تغییر دهند که آیت الله گلپایگانی اجازه نداد و فرمود نام مدرسه باید همان اسم قبلی؛ یعنی آیت الله حکیم باقی بماند<sup>(1)</sup>.

شخصی درباره ویژگی پسندیده شهرت گریزی که از ویژگیهای اخلاقی شیخ حسن علی طهرانی رحمته الله است، میگوید: روزی ایشان مبلغ قابل توجهی پول به من داد و فرمود: این پول را به در فلان خانه ببر و به صاحب خانه که یکی از افراد محترم است، تحویل بده. من پول را گرفتم و وقتی به آن شخص مورد نظر تحویل دادم، گفتم: دیشب پول من تمام شد و من ناراحت بودم که چه کنم و هیچ کس از حال من باخبر نبود تا اینکه شما در این ساعت آمدی و این پول را برای من آوردی. خداوندا! شیخ طهرانی را بیامرز که می بایست به من لطف کند و احوالی از من بپرسد، ولی چنین نکرد! من با شنیدن این سخن خواستم به او بگویم این پول را شیخ برای تو فرستاده، ولی به یاد سفارش شیخ افتادم که تأکید کرده بود، نامی از ایشان نبرم.<sup>(2)</sup>

---

1- نوری از ملکوت، ص 157.

2- نک: قصه‌ها و خاطره‌ها، ص 85، (قصص و خواطر، ص 81).



## شایسته سالاری

نقل است وقتی میرزای شیرازی از دنیا رفت، برخی از عالمان و مؤمنان، از فقیه عادل، سیدمحمد فشارکی که از شاگردان میرزای شیرازی بود، خواستند مرجعیت را بپذیرد. ایشان در پاسخ فرمود: «من خودم را به خوبی میشناسم که شایسته این منصب نیستم؛ چون منصب مرجعیت و زعامت به جز علم فقه، احتیاج به امور دیگری چون آگاهی عمیق سیاسی و شناخت موضع گیریهای درست دارد، ولی من انسان غیرقاطع و مرددی هستم و اگر بپذیرم، موجب خرابی و فساد آن میگردم. من فقط برای تدریس خوبم، نه چیز دیگر.» ازاین رو، مردم و علما به سراغ میرزامحمدتقی شیرازی رفتند و ایشان را به عنوان مرجع انتخاب کردند.<sup>(1)</sup>

نقل است «هنگامی که محدث قمی رحمته الله علیه در مشهد اقامت داشت، ماه رضانی در مسجد گوهرشاد منبر میرفت. آخوند ملاعباس تربتی که از علمای ابرار و روحانیان پارسا بود، از تربت حیدریه، محل اقامت خود، به مشهد آمده بود تا در ماه رمضان از منبر حاج شیخ عباس قمی استفاده کند.

ملاعباس تربتی با محدث قمی سابقه دوستی داشتند و با همدیگر صمیمی بودند. یک روز محدث قمی از بالای منبر، چشمش به ملاعباس می افتد که در گوشه ای از مجلس نشسته و به سخنان وی گوش می دهد. همان وقت می-گوید: «ای مردم! آقای حاج آخوند تشریف دارند، از ایشان استفاده کنید» و با

[وجود] کثرت جمعیت که برای او آمده بودند و مهیای استماع از وی بودند، از  
منبر به زیر می آید و از آخوند می خواهد

---

1- قصه ها و خاطره ها، ص 91، (قصص و خواطر، ص 298).

تا آخر ماه رمضان به جای ایشان در حضور آن جمعیت منبر برود و در آن ماه، دیگر خود منبر نرفت»<sup>(1)</sup>

### حفظ آبروی مخالفان

یکی از عالمان میگوید: من پانزده ساله بودم که در ایام تابستان با پدرم و تعدادی از عالمان، به همراه مرجع بزرگ عصر، سیدابوالحسن اصفهانی به ساحل رود فرات رفتیم. یک روز سید دستور داد کیسه ای بزرگ و سنگین را به محضر ایشان بیاورند، سپس در کیسه را گشود، کاغذهای بسیاری از آن بیرون آورد، آنها را پاره کرد و در آب رود ریخت. همگی با تعجب پرسیدند: چرا این کار را میکنید؟! سیدابوالحسن فرمود: «اینها نامه هایی است که افرادی برای من فرستاده و در آن به من، فحش و ناسزا نوشته اند. من اینها را پاره میکنم و در آب میریزم تا پس از مرگ من، به دست طرفداران من نیفتد و آنها نتوانند کسی را شناسایی کنند و به آنها آسیبی برسانند یا آبروی آنها را بریزند»<sup>(2)</sup>

## رعایت انصاف

یکی از نزدیکان میرزا محمدتقی شیرازی، رهبر انقلاب عراق در سال 1920 میلادی، میگوید: ایشان نماز و روزه استیجاری را فقط به کسانی می سپرد که به عدالت آنها اطمینان داشت. روزی فردی از ایشان خواست ادای نماز و روزه استیجاری را به وی بسپارد. از قضا آن زمان نزد میرزا محمدتقی پولی برای این کار وجود نداشت. آن شخص با شنیدن این مطلب به میرزا پرخاش و اهانت کرد و با فحاشی و ناسزاگویی از محضر ایشان بیرون آمد.

---

1- حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوا و فضیلت، صص 28 و 29؛ سیمای فرزندگان، ص 153.

2- قصه ها و خاطره ها، ص 19، (قصص و خواطر، ص 597).

طولی نکشید که پولی برای ادای نماز و روزه استیجاری به دست میرزا محمدتقی رسید. پس به سرعت دستور داد برای آن شخص پولی بفرستند تا نماز و روزه به جای آورد. من از کار ایشان تعجب کردم و گفتم: اگر شما در این کار عدالت فرد را شرط میدانید، پس چرا برای کسی که به شما فحش داده و ناسزا گفته است، پول می فرستید تا نماز و روزه استیجاری به جای آورد؟! مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی فرمود: او در آن زمان از شدت فقر به من ناسزا گفت و حرفهای او ارادی نبود. به همین سبب، از عدالت ساقط نشده است.<sup>(1)</sup>

فرزند شیخ رجب علی خیاط درباره رفتار منصفانه ایشان چنین نقل می کند: روزی شیخ رجب علی با مشتری قرار گذاشته بود عبايي را به قیمت 35 ریال برای او بدوزد. دوخت عبا به پایان رسید و مشتری آمد و عباي خود را برد. وقتی صاحب عبا دور شد، پدرم را دیدم که به دنبال او دوید و پنج ریال به او پس داد و گفت: «من خیال کردم این عبا فرصت بیشتری از من میگیرد، ولی این طور نبود».

شخص دیگری نیز در این باره میگوید: پارچه ای را نزد شیخ رجب علی خیاط بردم تا شلواری برایم بدوزد. پرسیدم: چه قدر باید مزد بدهم؟ گفت: ده تومان. همان لحظه اجرت او را دادم. وقتی برای تحویل گرفتن لباس رفتم، شیخ دو تومان روی آن گذاشت و گفت: «اجرتش شد هشت تومان».<sup>(2)</sup>

---

1- نک: قصه ها و خاطره ها، ص 77، (قصص و خواطر، ص 62).

2- کیمیای محبت، ص 40.

## وفای به عهد

طلبه ای در نجف اشرف به محضر مرجع بزرگ، سیدابوالحسن اصفهانی رسید و از ایشان برای ازدواج کمک خواست. سید به آن طلبه قول داد فردا به او کمک کند. همان شب فرزند او؛ یعنی سیدحسن در حال نماز جماعت کشته شد. سید در تشییع جنازه فرزند خود شرکت کرد، ولی مرتب به اطراف خود نگاه میکرد، گویا به دنبال کسی میگشت و سرانجام، آن طلبه را دید و با اشاره، او را نزد خود فراخواند. سپس کیسه ای پول به او داد. حاضران از این کار سید تعجب کردند که چگونه در چنین شرایطی با آنکه دچار چنین مصیبت بزرگی شده، وعده ای را که دیروز داده، فراموش نکرده است.<sup>(1)</sup>

## تألیف قلوب

سید مرتضی (علم الهدی)، رهبر شیعیان و سرپرست حوزه علمیه بغداد بود. ایشان مانند همه به طلبه ها شهریه میپرداخت. در یکی از سالها قحطی و تنگ دستی شدیدی پیش آمد. حتی در این شرایط نیز سید به همه کمک میکرد. روزی یهودی نزد سید آمد و اظهار تنگ دستی کرد و گفت: من حاضرم به طلبه های شما درس نجوم بدهم و شما در مقابل، به من حقوق بدهید. سید که آموزش نجوم به طلبه ها را لازم نمی دانست، این پیشنهاد مرد یهودی را رد کرد، ولی شرط کرد که اگر وی در درس های معارف دینی شرکت کند، به او شهریه و حقوق بپردازد. یهودی نیز پذیرفت و در کلاسها شرکت کرد و اندک

اندک، افکار اسلامی بر او اثر گذاشت، به اسلام گرایش پیدا کرد و دین مبین  
اسلام را پذیرفت.<sup>(2)</sup>

---

1- قصه‌ها و خاطره‌ها، ص 21، (قصص و خواطر، ص 149).

2- قصه‌ها و خاطره‌ها، ص 90، (قصص و خواطر، ص 461).

## احیای سنت حسنه

آیت الله مرعشی نجفی میگوید: «وقتی در قم ساکن شدم، کسی در حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام نماز صبح را اقامه نمی کرد. من تنها کسی بودم که از شصت سال پیش، یک ساعت قبل از طلوع فجر به حرم می رفتم و حتی در زمستان و شبهای برفی این کار را ترک نکردم. در شب هایی که کوچها پر از برف بود، همراه خودم پارویی میبردم و راه را باز میکردم و پشت در حرم می-نشستم تا خادم، در را باز کند. در آغاز امر، فقط من خودم تنها نماز میخواندم تا اینکه کم کم یک نفر به من اقتدا کرد. سپس اندک اندک تعدادی آمدند و جماعت آغاز شد.» به این ترتیب، این نماز جماعت تا آخرین روزهای حیات ایشان ادامه داشت.<sup>(1)</sup>



## تربیت دینی

آیت الله حاج سید محسن خرازی درباره آقا شیخ مرتضی زاهد میگوید: یکی از ویژگیهای ایشان، مربی بودنش بود. ایشان بسیار سازنده بود. او به حقیقت مربی بود؛ یعنی افراد را بسیار خوب تربیت میکرد و با خدا پیوند میداد و با آن پیوندی که میان افراد و خدا پیدا میشود، آنها به راه می آمدند و دگرگون می شدند. در جلسه های ایشان نیز قشرهای گوناگونی چون عالمان، مجتهدان، تاجران، کارمندان اداره ها و دیگر افراد شرکت میکردند. یک سری از جلسه های ایشان در آغاز مغرب، با نماز جماعت شروع میشد (نمازهای ایشان نیز طولانی بود). سپس مقداری تعقیبات به جا می آورد و پس از آن، تا دو ساعت برای مردم صحبت می کرد. افراد حاضر در جلسه نیز تا آخر می نشستند و با دقت به حرف های ایشان گوش می دادند.<sup>(2)</sup>

---

1- قصه ها و خاطره ها، ص 126، (قصص و خواطر، ص 218).

2- قصه ها و خاطره ها، ص 109.

## صفا و صمیمیت

نقل است روزی دو عالم بزرگ؛ یعنی شیخ بهایی و میرداماد همراه شاه عباس صفوی برای یک سفر تفریحی و شکار از شهر خارج شدند. میرداماد چاق بود و اسب او با کندی حرکت میکرد، ولی شیخ بهایی لاغر بود و اسب او با سرعت و چابک راه میرفت. شاه عباس تصمیم گرفت ارادت قلبی این دو عالم را به یکدیگر بسنجد. از این رو، نزد میرداماد رفت و گفت: اسب شیخ را نگاه کن! این درست نیست که شیخ اسب خود را چنین این طرف و آن طرف براند. عالم باید سنگین و باوقار باشد. میرداماد در پاسخ گفت: حرف شما صحیح است، ولی اسب شیخ چون می داند چه کسی بر آن سوار شده است، از شدت خوشحالی در پوستش نمی گنجد و این طرف و آن طرف میرود. پس از چند لحظه، شاه عباس خود را به شیخ بهایی رساند و گفت: این درست نیست که عالم دینی اینقدر چاق باشد که اسب نتواند او را جا به جا کند. شیخ گفت: بله چاقی خوب نیست، ولی به دلیل سنگینی دانش میرداماد است که این اسب نمی تواند او را حمل کند.

شاه با شنیدن این سخن از اسب پایین آمد و از اینکه دو دانشمند عصر او این

چنین با یکدیگر صفا و برادری دارند، سجده شکر به جا آورد<sup>(1)</sup>.

## رعایت حقوق برادری

آقای شیخ عبدالعظیم مهتری بحرانی میگوید: سال 1985 میلادی، وارد شهر پونا، از شهرهای هند شدم. در مسجد بزرگی که هندیها، عربها و ایرانیها

---

1- نک: قصه ها و خاطره ها، ص 43.

نماز میخواندند، سیدی هندی پیش نماز بود. از من خواست چند روزی که به مسافرت می‌رود، جای او در مسجد نماز بخوانم و من پذیرفتم. از قضا بسیاری از نمازگزاران به ویژه یکی از ثروتمندان و بانیان مسجد از نماز و سخنرانیهای من خوششان آمد. روزی فرد ثروتمندی به من پیشنهاد کرد در هند بمانم و امامت این مسجد را به عهده بگیرم و تعهد کرد امکانات بسیار خوبی مثل خانه، حقوق بالا و خدمتکار در اختیارم بگذارد. من دیدم اگر این پیشنهاد را بپذیرم، بی شک، آن سید هندی باید از آن مسجد برود و این کار نوعی کودتای سفید بر ضد او خواهد بود و با خود گفتم: آیا خداوند دوست دارد چنین کاری کنم؟! سپس به مرد ثروتمند گفتم: «این سید برای شما مفیدتر است و من چند روز مهمان او هستم».<sup>(1)</sup>

یکی از تاجران بغداد به حضور شیخ محمدحسن، صاحب جواهر آمد و مبلغ زیادی پول را به عنوان خمس به محضر ایشان آورد. شیخ از پذیرش این پول خودداری کرد و فرمود: «مگر در بغداد عالمی مثل شیخ آل یاسین نیست که شما پول را از آنجا به نجف اشرف آورده اید؟!» این سخن و رفتار شیخ محمدحسن موجب شد مؤمنان بغداد به شیخ آل یاسین توجه کنند و پروانه وار بر گرد شمع وجودش جمع شوند و این کار درحالی بود که صاحب جواهر، آن روز به چنین پول فراوانی بسیار نیاز داشت.<sup>(2)</sup>

## پیش دستی در سلام کردن

حجت الاسلام رحیمیان میگوید: یک روز در نجف، از کوچه ای که میان مسجد مرحوم انصاری و خانه امام بود، عبور میکردم. سرم

---

1- نک: قصه ها و خاطره ها، صص 137 و 138، (قصص و خواطر، ص 390).

2- نک: قصه ها و خاطره ها، ص 140، (قصص و خواطر)، ص 115.

پایین بود و راه میرفتم که ناگهان احساس کردم کسی به من سلام کرد. وقتی سرم را بالا گرفتم، چشمم به سیمای مبارک حضرت امام افتاد. در یک لحظه سنگینی و فشار بسیاری در خود احساس کردم، انگار زبانم بند آمده بود؛ زیرا او مرجع تقلید، محبوب و مراد همه بود و من ناچیز، بچه طلبه ای هفده ساله بودم. به هر صورت، کار از کار گذشته بود و چاره ای جز جواب سلام واجب نبود.<sup>(1)</sup>

## همدلی

علامه طباطبایی هر سال به مشهد مقدس مشرف می شد. در سالی که آخوند ملاعلی همدانی نیز به مشهد مقدس مشرف شده بود، این دو بزرگوار دیدار چند روزه ای با هم داشتند. پس از این دیدار، روزی فردی از علامه طباطبایی پرسید: ملاعلی همدانی چه جایگاهی دارد؟ علامه فرمود: «باید مردم از اطراف و اکناف و راههای دور، برای زیارت ملاعلی همدانی بروند و از ایشان استفاده کنند.» سپس همین فرد به سراغ

---

1- نک: گل های باغ خاطره، ص 59؛ سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی ج 5، صص 72 و 73.

ملاعلی همدانی رفت و درباره شخصیت علامه طباطبایی پرسید. ملاعلی فرمود: «من مدتی است دعایی می خوانم که هر کس بخواند، گنج نصیب او می- شود. معلوم میشود خداوند دعای مرا مستجاب نموده و مصاحبت با آقای طباطبایی را که گنج است، نصیب من فرموده است.»<sup>(1)</sup>

---

1- قصه ها و خاطره ها، ص 82، (فصص و خواطر، ص 330).

آقای علی تقفی، به نقل از خانم خدیجه تقفی، همسر امام میگوید: یک شب پس از نماز، آقا نشسته بودند و من هم در خدمتشان بودم. خدمتکارمان، فاطمه خانم، برای ما چایی آورد. خدمتکار دیگری هم در گوشه اتاق مشغول جمع آوری بود. من به آقا عرض کردم: آقا! این فاطمه خانم خدمتکار خیلی خوبی است، امام فرمودند: «غیبت نکنید.» من عرض کردم: آقا! من که غیبت نکردم، گفتم ایشان خوب است. امام فرمودند: «همین که شما میگویید این خوب است، چون او (خدمتکار دیگر) میشوند، به نظر می آید که شما میخواهید بگویید او خوب نیست و این غیبت است.»<sup>(1)</sup>

آیت الله محلاتی نقل میکند: این توصیه امام به ما طلبه ها بود که می فرمودند: «اگر از اول، جوانها زیاد بروند سراغ مستحبات، از واجباتشان باز می- مانند. آنهایی که خیلی مقدس بوده اند، از حوزه علمیه گذاشتند و رفتند. مقدسی زیاد، برای بچه های پانزده و شانزده ساله خستگی آور است. تفریحات مشروع داشته باشند، اما گناه نکنند.» آیت الله سعیدی از امام پرسید: آقا! طلبه ها کشتی هم بگیرند؟! امام فرمودند: «بله، کشتی هم بگیرند، اما غیبت نکنند.»<sup>(2)</sup>



### توجه به نیازها (نیازسنجی)

درباره نیازسنجی شیخ محمدجواد مغنیه چنین آمده است: زمانی که شیخ محمدجواد مغنیه، عالم ربانی و پرتلاش لبنان دست به قلم برد، به تألیف کتاب-های جیبی و کوچک پرداخت. از ایشان پرسیدند: چرا شما

---

1- نک: برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، 1378، ج 2، ج 3،

ص 302.

کتاب های قطور و گران قیمت را رها کرده و به کتابهای جیبی و کوچک پرداخته اید؟ شیخ پاسخ داد: روزی از خیابانهای بیروت عبور میکردم، دیدم جوانی درحالی که با یک دست ساندویچ می خورد، با دست دیگرش کتابی جیبی گرفته و مشغول خواندن است. اگر کتاب بزرگ بود، نمی شد به راحتی از آن استفاده کرد. البته ایشان بعدها کتاب های بزرگ و قطور نیز تألیف کرد.<sup>(1)</sup>

## فریاد رسی

دکتر محمود بروجردی، داماد حضرت امام می گوید: در اوایل سال 59، پیش از آنکه امام خمینی به جماران بروند، در محله دربند زندگی می کردند. شبی حاج سید احمد خمینی، تنهایی با خودرویی (چروکی چیف) به خانه ما آمدند. وقت برگشتن، من نگران ایشان بودم و تأکید کردم به محض رسیدن، به من زنگ بزند. براساس فاصله و مسیر خانه خودمان و ایشان، زمان را محاسبه کردم و دیدم حاج سید احمد حدود نه دقیقه تأخیر کرده است. خیلی نگران شده بودم و مرتب قدم می زدم. وقتی تلفن به صدا درآمد، به سرعت گوشی را برداشتم و بدون مقدمه پرسیدم: چرا دیر کردی؟ حاج احمد آقا گفت: «به جدم قسم! کار خیری انجام دادم؛ البته اگر خدا قبول کند.» سپس ادامه داد: «خانم و آقای با پنج بچه، در خیابان منتظر وسیله بودند. دیدم ماشین ها آنها را مشکل سوار می کنند. به همین خاطر، آنها را سوار کردم و به مقصدشان رساندم و علت تأخیر من همین امر بود.»<sup>(2)</sup>

---

1- مهدی احمدی، طلایه داران تقریب (7)، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، 1383، ج

1، ص 50.

2- روزنامه همشهری، گفت وگو با دکتر محمود بروجردی (داماد امام)، 1374/2/7، ش 669.

ص 9.

## خوش رفتاری با مردم

آقا باقر گلپایگانی، فرزند مرجع عالی قدر، آیت الله سیدمحمد رضا گلپایگانی درباره برخورد ایشان با مردم چنین نقل می‌کند: «معظم له در برخورد با مردم و مراجعه کنندگان، بسیار خوش اخلاق بودند، به گونه ای که هر کس با نخستین برخورد، شیفته ایشان می شد. گاه برخی از مراجعه کنندگان به خاطر داشتن مشکلاتی ناراحت بودند، ولی وقتی خدمت ایشان می رسیدند، با برخورد خوب ایشان، آرامش و نشاطی وصف ناپذیر به آنان دست می داد»<sup>(1)</sup>

حجت الاسلام منصور اسکندری، از دوستان صمیمی محقق و مورخ ارزشمند، آیت الله علی دوانی، درباره حسن خلق ایشان میگوید: «هر موقع خدمت ایشان شرف یاب می شدم، پس از معانقه و احوال پرسی گرم، با ذکر نام کلیه اعضای خانواده، جویای احوال آنها می شدند. این یکی از رمزهای موفقیت ایشان در جلب محبت و جذب افراد به سوی خودشان بود، به طوری که این برخورد ایشان مورد توجه افراد قرار میگرفت و به حضرت استاد علاقه مند می شدند»<sup>(2)</sup>

## اهمیت به حضور اجتماعی روحانیان

حجت الاسلام سیدحمید روحانی، به نقل از امام خمینی درباره تأکید ایشان بر حضور اجتماعی روحانیان و مبلغان میگوید: «در دوران رضاخان، من از یکی از ائمه جماعات سؤال کردم: اگر یک وقت رضاخان لباسها را ممنوع کند و اجازه پوشیدن لباس روحانی به شما

---

1- نک: نوری از ملکوت، ص 145.

2- نک: محمد رجیبی دوانی، عین بقاء، تهران، نشر رهنمون، 1386، ج 2، ص 124.

ندهد، چه کار می کنید؟ او گفت: ما توی منزل می نشینیم و جایی نمی رویم.  
گفتم: من اگر پیش نماز باشم و رضاخان لباس را ممنوع کند، همان روز با لباس  
تغییر یافته به مسجد می آیم و به اجتماع میروم. نباید اجتماع را رها کرد و از  
مردم دور بود». <sup>(1)</sup>

---

1- نک: امام در سنگر نماز، ص 55؛ پا به پای آفتاب، ج 3، صص 154 و 155.

خودش چرخاند و دست و روی امام را بوسید. ما از این کار سرباز بسیار  
عصبانی شدیم، ولی جلوی امام چیزی نگفتیم، با این حال، امام با آرامی و لبخند  
سفارش کردند با مردم بدرفتاری نکنید»<sup>(1)</sup>.

حجت الاسلام انصاری کرمانی می افزاید: گاهی در میان انبوه جمعیت، راه  
برای حرکت امام باز می شد، ولی ایشان دستور می داد ماشین را متوقف کنیم  
تا مردم را ببینند. بعضی مواقع نیز بچه ها تا کنار خانه دنبال ماشین می دویدند،  
امام نیز آنها را با خود به خانه می بردند و به آنها کتاب یا هدیه دیگری می  
دادند.<sup>(2)</sup>

آیت الله حسن صانعی نقل کرده است: «امام پس از عشق و علاقه به خدا و  
اولیا، بیشترین عشق و علاقه را به مردم داشت و عشق به مردم را، عشق به خدا  
می دانستند و پیوسته می فرمودند: «دو چیز را دشمنان ما نشناخته اند؛ یکی  
اسلام را و دیگری ما را».<sup>(3)</sup>

- 
- 1- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج 1، ص 318.
  - 2- نک: برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج 1، ص 146.
  - 3- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج 1، ص 122.



گاه نیز امام از فراز پشت بام خانه با مردم دیدار می کردند و همواره عده ای از یاران ایشان می گفتند: آقا! اگر خواستید به پشت بام بروید، اجازه دهید نخست ما برویم و اوضاع را بررسی کنیم، سپس شما تشریف ببرید. با این حال، امام اعتنایی نمی کردند و تا سر و صدای مردم را از کوچه می شنیدند، به سرعت، عمامه را به سر می گذاشتند، نعلین به پا می کردند و از پله ها بالا می رفتند و گاهی اطرافیان، پس از اینکه امام به پشت بام می رفتند، از حضور مردم باخبر می شدند. آری، امام دوست داشتند به مردم که با ذوق و شوق به دیدارشان آمده بودند، احترام بگذارند.<sup>(1)</sup>

حاج آقا جواد گلپایگانی، فرزند مرجع بزرگوار، آیت الله العظمی سیدمحمد رضا گلپایگانی رحمته الله علیه درباره برخورد احترام آمیز پدرشان با دیگران می گوید: «در سنین کودکی بودم. ایام عاشورا طبق معمول در منزلتان روضه خوانی بود. مرحوم پدرم در کنار در ایستاده بودند و به مردم احترام می کردند. روزی دیدم مرد نابینایی وارد شد و آقا تمام قد [به احترام] او بلند شدند. روزهای بعد هم آن مرد نابینا می آمد و ایشان در برابر او بلند می شدند و احترام می گذاردند. روزی به آقا عرض کردم: این مرد نابیناست و نمی بیند شما در برابرش بلند می شوید؟ آقا فرمودند: او مؤمن است و مؤمن را باید احترام کرد.»<sup>(2)</sup>

## گذشت

آیت الله سیدعلی رضا مدرس یزدی، بسیار باگذشت بود. فرزند آن بزرگوار، سیدعلی مدرس، معروف به آقا سیدابوالحسن در این باره می گوید: «افرادی نسبت به ایشان تنگ نظر بودند و سعی داشتند به ایشان آزار

---

1- نک: پا به پای آفتاب، ج 1، صص 146 و 147.

2- نوری از ملکوت، صص 147 و 148.

برسانند، اما ایشان نه تنها اذیت آنها را فراموش می کرد، بلکه به آنها احترام می گذاشت و شخصیت آنها را به خاطر اعمال بدشان کوچک نمی کرد.<sup>(1)</sup>

روزی دوچرخه سواری با علامه طباطبایی برخورد کرد و پایشان زخمی شد. دوچرخه سوار که علامه را نمی شناخت، به ایشان رو کرد و گفت: «درست راه برو عمو جان!» علامه فرمود: «خداوند، همه ما را به راه راست هدایت کند!»<sup>(2)</sup>

آیت الله مطهری می فرماید: «من در مجلسی نشسته بودم که سخن از استادم، آیت الله حجت پیش آمد و من احساس کردم از ایشان غیبت شد. به همین سبب، منتظر فرصت بودم تا از ایشان طلب حلالیت کنم تا اینکه ایشان به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام در شهر ری آمدند و من فرصت را غنیمت شمرده و مطالب را بازگو کردم. ایشان فرمودند: «غیبت امثال ما بر این دو گونه است: استهزای اسلام و غیبت شخص من. اگر غیبت شخص من بوده، راضی هستم.» گفتم: غیبت شما بوده است. فرمود: «من راضی هستم.»<sup>(3)</sup>

## از خود گذشتگی

آیت الله حاج محمدحسن معزی، از ارادتمندان آقا شیخ مرتضی زاهد، درباره از خودگذشتگی ایشان می گوید: «از قدیم رسم بود ریش سفید های وعظ و منبر، در پایان مجالس سخنرانی کنند، ولی روزی آقا شیخ مرتضی

---

1- نک: ستارگان حرم، ج 11، ص 194.

2- غلامرضا گلی زواره، جرعه های جان بخش، قم، حضور، 1377، ج 2، صص 385 و 386.

3- نک: مرتضی مطهری، گفتار های معنوی، تهران، صدرا، 1375، ج 17، صص 151 و 152؛ قصه ها و خاطره ها، ص 51، (قصص و خواطر، ص 354).

این رسم را برهم زد. آن روز، ایشان نخستین فردی بود که بر بالای منبر رفت و شروع به صحبت کرد. در آن جلسه، صحبت های ایشان با جلسه های دیگرش بسیار متفاوت بود. در حقیقت، صحبت های شیخ مرتضی ضعیف و دست و پا شکسته بود و مثل همیشه، برای مردم جذاب و دل نشین نبود. حاج میرزا عبدالعلی تهرانی، با شنیدن سخنان شیخ مرتضی بسیار تعجب کرد، ولی با توجه به شناختی که از آقا شیخ مرتضی داشت، حکمت و دلیلی برای این کار و این گونه صحبت کردن می دید و کنجکاو شده بود هر چه زودتر، از حکمت آن آگاه شود. پس از مجلس، با پافشاری، از آقا شیخ مرتضی زاهد خواست علت و فلسفه این کار را توضیح دهد. آقا شیخ مرتضی پس از پافشاری حاج میرزا عبدالعلی تهرانی فرمود: « راستش امروز در این مجلس یک آقای قرار بود به منبر برود. این آقا بعد از مدتی تحصیل در حوزه علمیه قم، تازه به تهران بازگشته است. ایشان شاید هنوز در بیان و منبر به خوبی مسلط و توانا نشده. به همین خاطر، من سعی کردم صحبت هایم زیاد جذاب نباشد تا ان شاءالله بعد از صحبت های من، صحبت های این آقای تازه کار برای مردم دل نشین تر و چشم گیرتر جلوه کند تا تشویق و القای روحیه ای برای ایشان شده باشد».<sup>(1)</sup>

## پیش دستی در کار خیر

آقا میرزا ابوالقاسم جاودان درباره آقا شیخ مرتضی زاهد نقل می کند: «روزی فردی محترم و مؤمن به خانه شیخ مرتضی آمد و برای رفع

---

1- آقا شیخ مرتضی زاهد، صص 72 و 73.

گرفتاری هایش، از ایشان تقاضای کمک مالی کرد. آقا شیخ مرتضی که آن مرد را به خوبی می شناخت و می دانست اهل کار و تلاش و فردی آبرومند است، به سرعت یکی از دوستانش را خبر کرد. سپس چون به دلیل کهولت سن به سختی می توانست خودش را جابه جا کند، از دوستش خواست او را کول بگیرد و به جایی ببرد. فرد، آقامرتضی را به کولش گذاشت و به حجره حاج علی نقی کاشانی رساند، ولی نگهبان خانه حاج علی نقی، آنها را به داخل خانه راه نداد. سرانجام، نگهبان با پافشاری آقا شیخ مرتضی به داخل خانه رفت و به حاج علی نقی گفت: پیرمردی افتاده حال، بر کول مرد دیگری دم در است و می گوید: به شما بگویم شیخ مرتضی است. حاج علی نقی کاشانی با شنیدن این سخن با شتاب به در خانه آمد و آقا را به خانه دعوت و مبلغ مورد نیاز را به ایشان تقدیم کرد. آن گاه آقا شیخ مرتضی به سرعت، آن پول را با اظهار احترام و عزت و بی هیچ منتی به آن فرد گرفتار رساند»<sup>(1)</sup>.

## یکسان نگری

یکی از ارادتمندان عارف برجسته و خدا جو، شیخ رجب علی خیاط می گوید: پس از اینکه از سفر حج بازگشتم، شیخ و جمعی دیگر را برای دادن ولیمه حج به خانه ام دعوت کردم. برای شیخ و چند نفر دیگر، سفره دیگری در بالا انداختیم. شیخ که متوجه این کار شد، مرا صدا کرد و فرمود: «چرا پز می دهی؟ خودت را بگیر! میان مردم فرق نگذار، اگر [کارت] برای خداست، همه را با یک چشم نگاه کن! چرا به عده ای امتیاز می دهی؟! نه، من هم قاطی همه آنها، هیچ فرقی قائل نشو!»<sup>(2)</sup>

---

1- آقا شیخ مرتضی زاهد، صص 187 و 188.

2- کیمیای محبت، 1373، ج 1، صص 247 و 248.



روزی علامه محمداقرا، مشهور به وحید بهبهانی، متوجه لباس زیبایی شد که پسرش آقا عبدالحسین برای همسرش خریده بود. علامه از این کار پسرش بسیار ناراحت شد و وی را از تکرار این کار بازداشت. آقا عبدالحسین این آیه از قرآن را تلاوت کرد: **(قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ...)** بگو چه کسی زیورهای خدا را که برای بندگانش پدیدآورده، حرام کرده است...».  
(اعراف:32)

علامه فرمود: «من نیز این آیه را شنیده ام، ولی بسیاری از فقیران، پیرامون ما زندگی می کنند که به ناداری ما تسلائی خاطر می جویند».<sup>(2)</sup>  
آقای حاج حسین حیدری نقل می کند: چند نفر از تاجران بازار تهران قصد کرده بودند حمامی در خانه آقا شیخ مرتضی زاهد بسازند، ولی وی به هیچ وجه نمی پذیرفت. من خودم بارها ایشان را در حمام عمومی دیده بودم و هر بار فرزندش حاج شیخ عبدالحسین با زحمت و مشقت فراوانی

---

1- نک: پا به پای آفتاب، ج 3، ص 27.

2- نک: قصص العلماء، ص 203.

ایشان را به حمام عمومی می آورد... . با این حال، چون در آن زمان به جز افراد ثروتمند، دیگر افراد در خانه هایشان حمام نداشتند، آقاشیخ مرتضی هرگز نمی پذیرفت در خانه اش حمام بسازند و هرچه دوستان و اطرافیان کوشیدند، نتوانستند او را به این امر راضی کنند.<sup>(1)</sup>

## رعایت حقوق همسایه

حجت الاسلام سیدمحمد سجادی اصفهانی می گوید: وقتی حضرت امام در نوفل لوشاتو حضور داشتند، هر روز جمعیت بی شماری به دیدن ایشان می آمدند و رفت و آمد زیاد بود. از این رو، امام بسیار سفارش می کرد مبادا این رفت و آمدها موجب آزار همسایه ها شود. امام به رعایت آسایش و آرامش همسایگانشان بسیار مقید و مواظب بودند مبادا آنها از این رفت و آمدی که به خانه ایشان می شود، ناراحت و اذیت شوند. این اخلاق و توجه امام به حقوق همسایگان موجب شد، وقتی امام می خواستند به ایران بیایند، همه اهل محل و مردم دهکده نوفل لوشاتو از دوری ایشان و رفتنشان ناراحت باشند.<sup>(2)</sup>

---

1- آقا شیخ مرتضی زاهد، ص. 171

2- نک: برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج 2، ص 205.

## مهمان نوازی

حجت الاسلام منصور اسکندری، درباره مهمان نوازی علامه محقق، آیت الله علی دوانی، می گوید: حضرت استاد در اطعام و احسان به فقرا و مهمان نوازی، در میان علمای معاصر خود بی نظیر و بی بدیل بود. ایشان بسیار دوست داشت مهمانش به بهترین شکل پذیرایی شود و هرگز اجازه نمی داد مهمان در خانه ایشان چیزی نخورد و مرتب می فرمود: « شما را به خدا! میل کنید، از خودتان پذیرایی کنید!» همچنین، با چهره ای شاد و خندان و با سخنان شیرین علمی، اخلاقی و تاریخی، شور و شادی دوجندانی به مهمانی می بخشید. از این رو، کسانی که در محضر ایشان بودند، هرگز دوست نداشتند ایشان را ترک کنند و گاه یک دیدار کوتاه با ایشان، ساعت ها طول می کشید.<sup>(1)</sup>

سرهنگ پاسدار مجتبی علامه، از دیگر دوستان آیت الله علی دوانی، در این باره نقل می کند: روز عید قربان سال 1385، یک هفته پیش از ارتحال ایشان به دیدارشان رفتیم. ایشان با آن حال بدی که داشت، خودش از ما پذیرایی می کرد و مدام می فرمود: چرا میل نمی کنید؟! در آخر هم چند کتاب با دست خط و امضای خودشان به ما هدیه کردند.<sup>(2)</sup>

## مشکل گشایی

خانم طباطبایی، دختر علامه طباطبایی، نقل کرده است: علامه طباطبایی با وجود انبوه کارهای مهمی که داشتند، هرگز دست رد به سینه کسی نمی زدند؛ هرچند برای امری بیش پا افتاده نزد ایشان آمده بود و این ویژگی، به سبب رقت قلب و عاطفه شدید ایشان بود. حتی در سال های آخر عمرشان که بیمار

---

1- عین بقا، ص 124.

2- عین بقا، ص 129.

بودند، افراد مراجعه کننده را رد نمی کردند. یک بار که به قم رفته بودم، به من گفتند: صبح تاکنون 24 بار به در خانه رفته و نیاز های مردم را پاسخ داده ام.<sup>(1)</sup>

مجتبی علامه از دوستان محقق و مورخ گران قدر، آیت الله علی دوانی می گوید:

در سال 1384، روزی برای دیدار آیت الله دوانی به خانه ایشان رفتم و گفتم: حاج آقا! چرا می خواهید خانه ای را که در آن زندگی می کنید، بفروشید؟ شما در آن راحت هستید. ایشان فرمود: «من چقدر می خواهم عمر کنم؟! افرادی می آیند و از من درخواست وام یا حل مشکلشان را می کنند؛ زیرا می دانند بعضی از بستگان من پست دولتی دارند و اخلاق من را هم می دانند که جواب رد نمی دهم. به همین جهت، از من انتظار دارند. می خواهم منزل را بفروشم، هرچند این خانه کوچک برایم کافی است و بعضی اطرافیان خودم از جمله فرزندانم مشکل دارند، ولی آن چنان حاد نیست. می خواهم به مراجعه کنندگانی که نمی توانم جواب رد دهم، مساعدت کنم و مشکلاتشان را حل کنم که رضایت خداوند در همین امر است».<sup>(2)</sup>

استاد بی همتای بهبهان، وحید بهبهانی، از کسی هدیه نمی پذیرفت و به رعایت این اخلاق پافشاری می کرد. یکی از شاگردان ایشان در این باره می گوید: «هنگامی که در کربلا از محضر استاد فیض می بردم، تاجری به زیارت ایشان آمد و پارچه ای برایش هدیه آورد. تاجر که شنیده بود آقا از پذیرفتن هدیه سر باز می زند، در پی چاره ای بود تا هدیه اش پذیرفته

1- مجله زن روز، ش 892، 29 آبان 1361، ص 6؛ دیدار با ابرار (علامه طباطبایی، میزان معرفت)، ص 68.

2- عین بقا، ص 128.

شود. از این رو، نزد من آمد و از من خواست در این راه کاری کنم، ولی من پذیرفتم. تاجر بر خواسته اش پافشاری کرد و گفت: اگر کاری کنی که آقا این پارچه قبایی را بپذیرد، یک پارچه قبا نیز به شما می‌دهم. پارچه را از تاجر گرفتم و در گرمای هوا به خانه استاد رفتم. آقا در را به رویم گشود و چون مرا دید فرمود: چه شده است؟ گفتم: آقا مرد مؤمنی هدیه ای برایتان آورده است تا جامه ای برای خود بدوزید. آقا دگرگون شد و خشمگینانه فرمود: گمان می‌کردم در این هوای گرم آمده ای تا سؤالی علمی از من بپرسی یا یکی از مشکلات علمی ات را حل کنی، سپس در را بست و برگشت. من عرض کردم: آقا! عرض دیگری نیز دارم. آقا در را گشود و فرمود: چیست؟ عرض کردم: این مرد وعده داده است اگر شما پارچه را بپذیرید، پارچه ای قبایی نیز به من هدیه بدهد. راضی نشوید این فرصت را از دست بدهم. آقا خندید و فرمود: «فرزندم! درس بخوان و وقت خویش را در این کارها تلف نکن.» سپس پارچه را پذیرفت و فرمود: «به این شرط می‌پذیرم که دیگر از این کارها نکنی.»<sup>(1)</sup>



## خدمت‌گزاری

از علامه آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی پرسیدند: اگر به شما خبر دهند مرگ شما نزدیک است و تا پایان عمر شما فقط چند ساعت باقی مانده است، شما در این چند ساعت چه خواهید کرد؟ ایشان فرمود: «در درگاه منزل می‌نشینم تا خواسته‌های مردم را اجابت کنم، چه بسا نیازمندی بیاید تا حاجت او را برآورده سازم، گرچه به یک استخاره باشد».<sup>(2)</sup>

---

1- نک: عباس عبیری، دیدار با ابرار (وحید بهبهانی)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، 1372، ج

1، صص 98 و 99.

2- قصه‌ها و خاطره‌ها، ص 112.

در زمان حکومت حسن البکر در عراق، مدتی نفت به شدت کمیاب شد. یک روز که یکی از اطرافیان امام برای تهیه نفت در حال بیرون رفتن از خانه بود، امام فرمود: «مبادا به کسی بگویید نفت را برای چه کسی می خواهید! اگر صف بود، مثل سایرین توی صف بایستید تا نوبت تان شود».<sup>(2)</sup>

آقا میرزا ابوالقاسم جاودان نقل کرده است: شبی آقا شیخ مرتضی زاهد می خواستند جایی بروند. من هم چراغی برداشته بودم و ایشان را همراهی می کردم. من کمی جلوتر از ایشان حرکت می کردم و به اصطلاح،

---

1- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج 1، ص 131.

2- مجموعه مقالات کنگره آثار و اندیشه تربیتی حضرت امام خمینی رحمه الله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، 1375، ج 2، ص 550.

چراغ کشی می کردم. ما از جلوی جمعی از مردم رد شدیم. آنها همه به احترام آقا شیخ مرتضی مؤدبانه ایستاده بودند و به ایشان سلام می کردند. آقا شیخ مرتضی برای احتیاط و برای اینکه اطمینان یابد، پاسخ سلام همه را داده است، تندتند به آنها نگاه می کرد و می گفت: «علیک السلام، علیک السلام، علیک السلام...» خوب یادم هست، ما از جلوی آنها رد شده بودیم، ولی آقا شیخ مرتضی همچنان سرش رو به عقب بود و جواب سلام مردم را می داد. پس از لحظاتی من متوجه شدم ایشان با اضطراب و با حالتی از ترس، در حال گفتن جملاتی است. به ایشان نزدیک شدم و گوشم را تیز کردم. آقا در حال دعا کردن بود و با چشمانی اشک آلود به خداوند عرض می کرد: «خدایا! خودت لطف کن و کاری کن این مردم مرا همانند بقیه مردم ببینند و بی خودی خیال نکنند من برتری و امتیازی بر آنها دارم...!»<sup>(1)</sup>

## پاسخ گویی سریع به مردم

یکی از مخالفان سرسخت مرحوم آخوند خراسانی، به تأیید ایشان نیازمند شد. روزی وقتی مرحوم آخوند از جلسه درس بیرون می آمد، آن فرد فرصت را غنیمت شمرده و نزد ایشان رفت و کاغذی به ایشان داد تا از وی تأییدیه بگیرد. مرحوم آخوند با اینکه او را می شناخت، به احترامش ایستاد و کاغذ را گرفت. همه گمان کردند ایشان کاغذ را به یارانش می دهد تا بعد در خانه آن را مطالعه و امضا کند، ولی با اینکه از درس می آمد و بسیار خسته بود و آن فرد نیز از سرسخت ترین دشمنان و

---

1- آقا شیخ مرتضی زاهد، صص 174 و 175.

مخالفان ایشان بود، فرزند خود را صدا زد، قلم و دوات خواست و درمیان  
کوچه، تأییدیه را امضا کرد و به مرد داد<sup>(1)</sup>.

## احترام به کودکان

از آیت الله معرفت رحمته الله علیه درباره احترام گذاشتن حضرت امام خمینی به کودکان چنین نقل شده است: من به کربلا مشرف شده و در حرم امام حسین علیه السلام بودم که امام به حرم تشریف آوردند... بالای سر امام حسین نشستند و مشغول نماز شدند. رسم مردم بغداد این است که داخل حرم شیرینی، شکلات، خرما و از این چیزها میان زائران تقسیم می کنند. امام نشسته بودند و من نیز نزدیک ایشان نشسته بودم. بنده زاده نیز با من بود که خیلی کوچک بود. آقایی شیرینی آورد و جلوی من و امام و دیگران گذاشت. امام شیرینی را برداشت و با کمال مهربانی به بنده زاده داد؛ زیرا به او شیرینی نداده بودند. آری، امام حتی در چنین جایی به این مسئله توجه کردند.<sup>(2)</sup>

یکی از طلبه ها نقل می کند: به همراه چند نفر از دوستان طلبه، به خانه استاد حسن زاده آملی (مدظله) رفتیم. یکی از طلبه ها در زد. اندکی بعد، خود استاد در را گشود. طلبه به ایشان عرض کرد: طبق قرار قبلی، با عده ای از دوستان خدمتتان رسیده ایم. استاد فرمود: «بفرمایید آقا جان! چای در خدمتتان است، چیز دیگری هم طلب نکنید! (منظورشان این بود که از من موعظه و نصیحت نخواهید)».

بنده پس از ورود به اتاق، خم شدم تا دست مبارک ایشان را بیوسم، ولی استاد دستشان را کنار کشیدند و فرمودند: «آقا جان! می خواهی چه کنی؟ اگر می خواهی دست بیوسی، دست این دو تا بچه را بیوس» و به دو فرزند خردسالی

- 
- 1- قصه ها و خاطره ها، ص 16؛ (قصص و خواطر، ص 107).
- 2- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، 1378، ج 3، ص 2، ج 2، ص 190.

که همراه ما بودند، اشاره کرد و افزود: « اینها قریب العهد به مبدأند.» وقتی همه وارد اتاق شدند، ایشان با ظرف میوه و چند بشقاب وارد شدند و فرمودند: « این پیش دستی‌ها را پیش همین دو کودک بگذار و از اینها پذیرایی کن!»<sup>(1)</sup>

---

1- در محضر استاد حسن زاده آملی، صص 93 و 94.



## فصل سوم: اخلاق خانوادگی

### احترام به پدر و مادر

مجتبی مطهری، فرزند استاد شهید مرتضی مطهری می گوید: «خاطرم می آید زمانی که پدرم فرمود: «گه گاه که به اسرار وجودی خود و کارهایم می اندیشم، احساس می کنم از مسائلی که سبب خیر و برکت در زندگی ام شده و همواره عنایت و لطف الهی را شامل حال من کرده است، احترام و نیکی فراوانی بوده است که به پدر و مادر خود کرده ام، به ویژه در دوران پیری و هنگام بیماری که افزون بر توجه معنوی و عاطفی، تا آنجا که توانایی ام اجازه می داد، از نظر هزینه و مخارج زندگی به آنان کمک و مساعدت کرده ام».

همچنین به یاد دارم مادرم می گفت: «من در آغاز جوانی، روزی گله کوچکی از مادر ایشان کردم و ایشان به شدت ناراحت شدند. من از آنجا به میزان علاقه و احترام خاص استاد به مادرشان پی بردم و دیگر هرگز در اینباره سخن نگفتم.» استاد شهید، در برابر پدر بزرگوار خویش نیز تواضع و احترام خاصی داشت و موقع روبه رو شدن با پدر و مادر، دست آنان را می بوسید. ایشان می گفتند: انسان نباید هیچ گاه از سخن پدر و مادر ناراحت و دل گیر شود. والدین همیشه خیر و سعادت فرزند را می خواهند».<sup>(1)</sup>

---

1- سرگذشت های ویژه از زندگی استاد شهید مطهری، ج 2، صص 149 \_ 151.

حجت الاسلام منصور اسکندری می گوید: روزی از استاد علامه علی دوانی رحمته الله پرسیدم: چرا این قدر درباره احترام به والدین به ویژه مادر سفارش می کنید؟ چشمان استاد پر از اشک شد و با همان حالت بغض فرمود: « خداوند متعال پس از خودش، مهربان تر از والدین به ویژه مادر خلق نکرده است.» سپس فرمود: « من مدتی در نجف اشرف نقاهات داشتم. خیر مریضی ام را در آبادان به مادرم رسانده بودند. روزی خادم مدرسه شریانی به حجره ام آمد و اطلاع داد مادرت از آبادان آمده و بیرون مدرسه در کوچه نشسته است.

فوری از مدرسه بیرون آمدم. تا چشمم به مادرم افتاد و او هم مرا دید، همدیگر را در آغوش کشیدیم و بسیار گریستیم و درحالی که مادرم گریه می کرد، فرمود: « پسرم چقدر لاغر و افسرده شده ای!» این مهر مادری موجب شد مادرم شش ماه به خاطر مریضی ام در نجف اشرف توقف نماید و با تبحر خاصی که در مداوای سنتی داشت، از من پرستاری کند. برطرف شدن نقاهات من، به خاطر زحمات طاقت فرسای مادرم بود. آقا هرچه انسان به این بزرگواران (والدین) خدمت کند، کم کرده است.»<sup>(1)</sup>

---

1- عین بقا، ص 125.

یک نفر را تربیت کند، خدمت بزرگی به جامعه کرده است.» ایشان معتقد بودند تربیت فرزند از مرد بر نمی آید و این کار برعهده زن است؛ چون عاطفه زن بیشتر است و قوام خانواده نیز باید براساس محبت و عاطفه باشد.<sup>(1)</sup>

### خدمت به مادر

محمد محمدی اشتهاردی می نویسد: «استاد حاج شیخ محمدتقی ستوده از مادرشان به عنوان زنی فوق العاده و دارای سجایا و مکارم اخلاقی یاد می کرد، از جمله می فرمود: «او یک بانوی پارسا و وارسته بود، از زرق و برق و تجملات دنیا پرهیز می کرد، وقتی که از دنیا رفت، حتی یک انگشتر طلا از او باقی نماند. او دارای استعداد و حافظه قوی بود. استعداد و حافظه من پس از الطاف الهی، از ناحیه مادرم به ارث رسیده است و یکی از عوامل موفقیت بنده، خدمت به مادر و مراقبت از او در سال های بیماری اش و دعای خیر او در حق من بود.»<sup>(2)</sup>

---

1- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج 1، ص 33.

2- ستارگان حرم، ج 12، ص 34.

خانم زهرا مصطفوی نیز می گوید: من ندیدم در طول زندگی، امام به همسرشان بگویند در را ببندید. بارها و بارها می دیدم که خانم می آمدند و کنار آقا می نشستند. و امام خودشان بلند می شدند و در را می بستند و حتی به من هم نمی گفتند در را ببندم. روزی من به آقا گفتم: خانم که داخل اتاق می آید، همان موقع به ایشان بگویید در را ببندند. امام گفتند: «من حق ندارم به ایشان امر کنم.» ایشان حتی به صورت خواهش هم از همسرشان چیزی نمی خواستند.<sup>(1)</sup>

خانم زهرا مصطفوی در جای دیگر می گوید: روزی خدمتکار خانه به مرخصی رفته بود و مادرم سینی غذا را سر سفره آورد. آقا با دیدن این صحنه فرمود: «وامصیبت، فریده! خانم دارد سینی می آورد.» از خواهرم نیز نقل شده است امام اصلاً نمی گذارند خانم کار کنند. الان همین طور است، قدیم هم همین طور بود. ایشان وظیفه زن نمی دانند که توی منزل کار کند، اگر خودش دلش خواست، انجام بدهد، ولی مرد حق ندارد بگوید این کار را بکن یا مثلاً شام درست کن!<sup>(2)</sup>

همسر شهید مطهری درباره احترام استاد به ایشان چنین می گوید: «در مدت 26 سالی که با ایشان زندگی کرده ام، همیشه با یک حالت تواضع و آرامش با من رفتار می کردند. یادم نمی آید که هیچ وقت از ایشان ناراحتی و رنجی دیده باشم. بسیار باگذشت و مهربان بودند و به آسایش و راحتی من و بچه ها اهمیت

می دادند. آن قدر با من صمیمی و نزدیک بودند که رنج و ناراحتی مرا نمی توانستند تحمل کنند.

---

1- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج 1، ص 85.

2- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج 1، ص 83.

یادم هست یک بار برای دیدن دخترم به اصفهان رفته بودم و بعد از چند روز، با یکی از دوستانم به تهران برگشتم. نزدیکی های سحر بود که به خانه رسیدم. وقتی وارد خانه شدم، دیدم همه بچه ها خواب هستند، ولی آقا بیدار است. چای حاضر کرده بودند، میوه و شیرینی چیده و منتظر من بودند.

یک وقت هم، من و ایشان به سفر کربلا رفته بودیم. وقتی به خانه برگشتیم دو سه تا از بچه ها خواب بودند. ایشان ناراحت شدند و با بچه ها دعوا کردند که چرا وقتی مادرتان از سفر کربلا برگشته، همه شما به استقبال نیامدید؟!<sup>(1)</sup>

خانم طباطبایی، دختر علامه طباطبایی درباره چگونگی رفتار ایشان با همسر خود می گوید: « پدرم همیشه از مادرم به نیکی یاد می کردند و می گفتند: « این زن بود که مرا به اینجا رسانید. او شریک من بود و هر چه کتاب نوشته ام، نصفش مال این خانم است. رفتار پدرم با مادرم بسیار احترام آمیز و دوستانه بود. همیشه طوری رفتار می کردند که گویی مشتاق دیدار مادرم هستند. ما هرگز بگو مگو و اختلافی بین آن دو ندیدیم. به قدری نسبت به هم مهربان و فداکار و باگذشت بودند که ما گمان می کردیم اینها هرگز با هم اختلاف نظر ندارند؛ در صورتی که زندگی مشترک به هر حال، بدون اختلاف نظر نیست. آنها واقعاً با هم مانند دو دوست بودند.»<sup>(2)</sup>

---

1- سرگذشت های ویژه از زندگی استاد شهید مطهری، ج2، صص 108 و 109.

2- مجله زن روز، ش 892، 1361/8/29، ص7؛ دیدار با ابرار (علامه طباطبایی، میزان معرفت)، ص69.



همسر آیت الله مرعشی نجفی نقل کرده است: « مدت شصت سال با آیت الله مرعشی زندگی کردم و در این مدت، هیچ گاه نسبت به من با تحکم سخن نگفت و با من رفتاری تند و خشونت آمیز نداشت».<sup>(1)</sup>

علی رضا جعفری، فرزند فیلسوف فقید، علامه محمد تقی جعفری به خاطره ای از دوران کودکی خود اشاره می کند و می گوید: به یاد دارم روزی در خانه سوء تفاهمی میان استاد و والده ام پیش آمد و سخنانی میان آنان رد و بدل شد. پس از مدتی، وقتی استاد قصد بیرون رفتن از خانه را داشت، با نهایت فروتنی دست مادرم را بوسید و از ایشان عذرخواهی کرد.<sup>(2)</sup>

### قدردانی از همسر

علی رضا جعفری، فرزند علامه محمد تقی جعفری، درباره پدرش نقل می کند: « اساساً ایشان در برخورد با همسر، جایگاه علمی و اجتماعی خویش را فراموش می کرد و هیچ گاه سختی و مشکلات مربوط به کارهای خویش را با خود به خانه نمی آورد. اگر هم خسته بود، به سخنان همسرش گوش می داد و اظهارات معقول و منطقی [ایشان] را می پذیرفت و از کوشش های همسرش مدام در مناسبت های مقتضی قدردانی می کرد».<sup>(3)</sup>

- 
- 1- مردان علم در میدان عمل، ج 5، ص 165.
  - 2- گلشن ابرار، 1385، ج 2، ص 522.
  - 3- غلامرضا گلی زواره، سرای اهل صفا، قم، مکتب القرآن، 1380، ج 1، ص 269.

همسر امام پانزده سال در آب و هوای گرم نجف مشکلات را تحمل کرد و همه جا همراه امام بود، درحالی که در خانواده پدری شان در رفاه به سر می برد. ایشان دختر خانم پانزده ساله ای بیش نبود که به خانه امام وارد شد. مثل اینکه در آن موقع قم را دوست نداشت، ولی هرگز این مسئله را نزد امام اظهار نکرد. امام همواره در پاسخ ما که از ایشان می پرسیدیم که چه کنیم شوهرانمان به ما این همه علاقه مند باشند، می فرمودند: «اگر شما هم این قدر فداکاری کنید، همسرانتان تا آخر، همین قدر به شما علاقه مند خواهند شد».<sup>(1)</sup>

## همیاری همسر

نقل است یکی از کسانی که در تشکیل «حوزه علمیه کوهستان»<sup>(2)</sup> زحمت بسیاری را متحمل شد، همسر پارسا و عفیف آیت الله محمد کوهستانی بود. وی به آیت الله کوهستانی که پرسید: آیا حاضری در کنار من، در حق طلبه ها مادری کنی و با تربیت آنها نزد خداوند متعال روسفید شوی، پاسخ مثبت داد. آن زن باایمان، عاقل، فداکار و باهوش، هر روز برای کارگرانی که مشغول ساخت مدرسه بودند، غذا درست می کرد. در یکی از این روزها یکی از فرزندانش به شدت بیمار شد، به گونه ای که امید به بهبود او نمی رفت. با اینکه عواطف مادری روح او را رنجور کرده بود، ولی برای آنکه به شخصیت شوهرش لطمه ای وارد نشود، از مراقبت فرزندش کم کرد و به دنبال تهیه غذا برای مهمانان رفت.

---

1- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج 1، ص 74.

2- روستای کوهستان، از توابع بهشهر.

خودش در این باره می گوید: « اهمیت حفظ حیثیت آیت الله و پیشبرد کار روزانه بنای مدارس را از وظایف انسانی و اسلامی می دانستم و مانند دینی، در ادای آن شتاب داشتم. در هر حال، فرزندم جان به جان آفرین تسلیم کرد و به جوار رحمت الهی پیوست. من نیز خود را این گونه تسلی می دادم که گرچه بچه ام در لحظات واپسین عمر از عاطفه مادری محروم گردید و داغی بود که بر سینه ام سنگینی می کرد، اما مسرور بودم که به وظیفه الهی و شرعی خویش عمل کرده و از خدمت به آیت الله کوهستانی و حوزه ای که بنیان نهاده بود، شانه خالی نکرده بودم».

شهید هاشمی نژاد نیز درباره آن زن باایمان می گوید: « اگر همکاری همسر آیت الله نبود، اداره حوزه برایش امکان نداشت».<sup>(1)</sup>

## ترجیح دانش بر ثروت

پس از مهاجرت آیت الله سید محمود شاهرودی به نجف، به تدریج، پرهیزکاری و دانش بسیار ایشان زبانزد همه دانشوران نجف شد و بزرگانی چون آقاضیاءالدین عراقی، سیدابوالحسن اصفهانی و میرزا حسین نایینی او را «ذوالشهادتین» خواندند و گواهی ایشان را برای اجتهاد هر شاگردی، گواهی دو عادل به شمار می آوردند. با همه این اوصاف، فقر و تهی دستی، سیدمحمود را مصمم به بازگشت به وطن می کند به این امید که گشایشی در زندگی اش پدید آید و خانواده اش را از رنج و تهی دستی نجات دهد، ولی میرزای نایینی و همسر فداکار سیدمحمود، او را از سفر به ایران باز می دارند. همسر ایشان که از هدف شوهر گران قدرش آگاه شد، گفت: «ما با نان خشک روزگار می گذرانیم، شما دانش را به خاطر بهبودی زندگی ما رها نکنید».<sup>(2)</sup>

---

1- گلشن ابرار، ج 3، صص 394 و 395.

2- غلامرضا گلی زواره، سرای اهل صفا، قم، مکتب القرآن، 1379، ج 1، ج 2، صص 750 و 751.

## محبت در کانون خانواده

خانم طباطبایی، فرزند علامه سید محمدحسین طباطبایی، صاحب تفسیرالمیزان نقل می کند: وقتی ما از تبریز به تهران آمدیم و پس از آن ساکن قم شدیم؛ من شش ساله بودم و دو برادر بزرگ تر و یک خواهر کوچک تر داشتم. زمستان بود و با کمترین وسایل و امکانات، در خانه ای اجاره ای زندگی را در قم شروع کردیم. پس از مدتی عید نوروز فرارسید و ما در خانه دور هم جمع بودیم. پدرم منتظر بود ببیند مادرم چه می گوید. مادر گفت: بچه ها! امسال برای شما بهترین عید است. عید امسال برای شما نمونه است. برادرم پرسید: چرا؟ مادرم پاسخ داد: برای اینکه امسال در کنار حرم حضرت معصومه علیها السلام هستیم. بلند شوید به حرم برویم و خدمت آن حضرت سلامی عرض کنیم! پدرم وقتی متوجه شد مادرم چنین پیشنهادی برای روز عید دارد، خیلی خوشحال شد و به مادرم گفت: «خدا به تو پاداش خیر بدهد. ان شاءالله پروردگار عاقبتت را ختم به خیر کند!»<sup>(1)</sup>

## توجه به خانواده

از همسر مفسر بزرگ قرآن کریم، مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله علیه پرسیدند: علامه با آن شخصیت والای علمی و مشغله های فکری، چگونه خانواده را اداره می کردند؟ ایشان پاسخ داد: « علامه در برنامه روزانه خود، اوقات و ساعاتی را به خانواده شان اختصاص می دادند. بعد از هفت ساعت کار، بعد از ظهر تا شب را می گفتند: « [این اوقات] دیگر خصوصی است.

---

1- داستان هایی از علما، صص 140 و 141، به نقل از: نشریه راه رشد، ش 3، نیمه اسفند 1378، ص 3.



بیاید، بنشینید حرف بزنیم.» ایشان همواره می گفتند: « این ساعت بهترین اوقات من است و همه ناراحتی هایم را برطرف می کند» و با وجود حجم زیاد کارهایشان، این گونه نبود که از خانواده غافل شوند و به همسر و فرزندان‌شان اهمیت خاصی می دادند»<sup>(1)</sup>

همسر استاد مرتضی مطهری نقل می کند: ایشان از همه امور و مسائل خانه خبر داشتند و در بیشتر کارها به من و بچه ها کمک می کردند. ایشان بزرگ ترین حامی و هادی من و بچه ها بودند و از همه امور آنها خبر داشتند. با این همیشه مشغله فکری و علمی، حتی مواظب درس های بچه ها هم بودند و اگر بچه ها مشکلی داشتند، آن را حل می کردند. حتی نامه هایی برای بچه ها می نوشتند که چند نمونه آن موجود است.<sup>(2)</sup>

## رعایت حال خانواده

آقای کریمی جهرمی درباره آیت الله سیدمحمدرضا گلپایگانی رحمته الله علیه می نویسد: «در یکی از روزها شرف یاب حضورشان بودم. ایشان احساس کسالت داشتند. یکی از نزدیکان وارد شد و احوال پرسسی کرد. آقا فرمودند: «شب گذشته خواستم حمام بروم، همه خواب بودند حوله و لباس [هم] نبود. نخواستم خانواده را از خواب بیدار کنم. لذا با همان بدن تر لباس پوشیدم و بیرون آمدم و چون هوا سرد بود، احساس کسالت و ناراحتی کردم، به طوری که نمازهایم را با کمترین کیفیت به جا آوردم و خوابیدم.» این درسی است برای دیگران تا بنگرند که این مرجع بزرگ، در سنین متجاوز از 90 سالگی حاضر نبودند کسی را از خواب

---

1- مجله زن روز، ش 892، 1361/8/29، ص 58.

2- سرگذشت های ویژه از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، ج 2، ص 109.

بیدار کنند و تا این حد ملاحظه خانواده خویش را می کردند که حاضر نمی شدند آنها را بیدار کنند تا حوله و لباس به ایشان بدهند و این درس را باید در مکتب ایشان آموخت»<sup>(1)</sup>

همسر آیت الله العظمی مرعشی نجفی می گوید: آیت الله مرعشی، افزون بر اینکه همسری خوب، مهربان و دوست داشتنی بود، برای من دوستی صمیمی و همکاری غم خوار بود و در کارهای خانه به من کمک می کرد. بسیاری از اوقات در کارهای خانه مانند درست کردن غذا، پاک کردن سبزی، شستن میوه و وسایل آشپزخانه به من کمک می کرد و رفتارشان برای همه افراد خانه الگو بود.<sup>(3)</sup>

## تربیت دینی فرزندان

دختر آیت الله حاج شیخ مرتضی انصاری رحمته الله نقل می کند: در ایام کودکی به مدرسه می رفتم. مرسوم بود برخی روزها، دانش آموزان ناهار خود را

---

1- نوری از ملکوت، صص 154 و 155.

2- علی رفیعی، شهاب شریعت، درنگی در زندگی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله، قم، کتاب خانه عمومی حضرت آیت الله مرعشی نجفی رحمه الله، 1373، ج 1، صص 306 و 307.

به مکتب می آوردند و همه با هم، همراه با آموزگار غذا می خوردند. روزی به مادرم گفتم: بچه های دیگر غذا های گوناگون و چند نوع خوراک می آورند، ولی شما برای من نان و تره می فرستید و این موجب شرمندگی من می شود. پدرم صحبت مرا شنید و با ناراحتی گفت: «از این پس، تنها نان برای او بفرستید تا نان و تره به دهانش خوش آید»<sup>(1)</sup>

آقا یحیی مرندی، پسر بزرگوار آیت الله میرزا علی اکبر مرندی می گوید: «آقا، روش تربیتی خاصی داشتند و ما در طول عمرمان یک بار هم ندیدیم امر و نهی کنند. اگر خلاقی از ما می دیدند، صبر می کردند تا در فرصت مناسب، آن را غیرمستقیم گوشزد نمایند. مثلاً می فرمودند: «فلان جلد تفسیر نمونه را بیاور و فلان صفحه را برایم بخوان!» من هم می خواندم و بعداً متوجه می شدم چند روز پیش، فلان کار از من سر زده بود و این آیه و تفسیر در آن رابطه است. آن گاه متنبه می شدم. ما روش ایشان را فهمیده بودیم و هنگام خواندن تفسیر نمونه یا کتابی دیگر، سعی می کردیم به اشکالات خود پی ببریم و آنها را اصلاح نماییم»<sup>(2)</sup>

فرزند آیت الله سید عبدالحسین دستغیب، می گوید: «ایشان هیچ گاه برای بیدار کردن بچه ها برای نماز صبح یا کار دیگر، سرزده به اتاق آنها وارد نمی شد، بلکه در می زد و آنها را صدا می کرد».

مأده دستغیب، یکی از دختران ایشان نیز می گوید: « برای بیدار کردن من،  
مرا با این عنوان زیبا صدا می زد: « خانم بهشتی، خانم بهشتی، وقت نماز است،  
پاشو! »<sup>(3)</sup>.

---

1- سیمای فرزندگان، صص 457 و 458.

2- گلشن ابرار، ج 3، ص 425.

3- گلشن ابرار، ج 2، ص 878.

## تکریم فرزندان

درباره عالم بزرگوار، میرزای شیرازی نقل کرده اند: هرگز فرزندان را و حتی بچه های کوچک را صدا نمی زد، مگر اینکه پیش یا پس از اسم آنها، آقا یا خانم را می افزود. هنگامی که فرزندان به اتاق ایشان وارد می شدند، به احترام آنان از جای خود بلند می شد یا می ایستاد، حتی در برخورد با فرزند هفت و هشت ساله اش این گونه رفتار می کرد.<sup>(1)</sup>

## محبت به کودکان

حاج آقا جواد گلپایگانی، فرزند آیت الله سیدمحمدرضا گلپایگانی رحمته الله علیه، درباره محبت ورزی ایشان به کودکان می گوید: «ایشان در زندگی خانوادگی خود به کودکان بسیار محبت می ورزیدند، حتی امر کرده بودند شیرینی و شکلات تهیه شود و در کمد کنار تخت ایشان گذاشته شود و هنگامی که کودکان و خردسالان به حضورشان می آمدند، ایشان با زحمت در کمد را باز و کودکان را با آن تنقلات شاد می کردند».<sup>(2)</sup>

زلیخا ممجد، از دختران حضرت آیت الله شیخ علی رضا ممجد لنگرودی می گوید: پدرم عاشق بچه ها بود و علاقه بسیاری به بچه ها داشت و طوری آنها را سرگرم می کرد که موجب حیرت و تعجب همه ما می شد. ایشان بچه ها را احترام می کرد و آنها نیز به آقا عشق می ورزیدند.<sup>(3)</sup>

- 1- نک: سید محمود مدنی، دیدار با ابرار، (میرزای شیرازی؛ احیاگر قدرت فتوا)، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، 1371، ج 1، ش 7، ص 128.
- 2- نوری از ملکوت، ص 148.
- 3- ستارگان حرم، ج 12، ص 137.



## آزادی دادن به کودکان

خانم زهرا مصطفوی می گوید: «امام به طور کلی خیلی به بچه ها آزادی می دهند؛ علاوه بر شیطنت بچه ها که می گویند: بریزند، بزنند، کثیف کنند، ول کنید، بچه باید همین طور باشد، در بزرگی هم اصلاً اهل نصیحت نیستند که بگویند این کار را بکن یا این کار را نکن! فقط ایشان این طور بگویم که خودشان، سرمشق عملی بچه ها در خانواده هستند».<sup>(1)</sup>

از خانم فریده مصطفوی نیز نقل است: «امام، صبح ها کسی را برای نماز بیدار نمی کردند و می گفتند: «خودتان اگر بیدار می شوید، بلند شوید و نماز بخوانید! اگر [هم] بیدار نشدید، مقید باشید که ظهر قبل از نماز ظهر و عصر، نماز صبحتان را قضا کنید!» زمستان هم که بلند می شدیم و می رفتیم سر حوض وضو بگیریم، اگر کمی آب گرم داشتند، می گفتند: «بیا بید با این آب گرم وضو بگیرید!» ایشان در مورد نماز به ما هیچ سخت گیری نکردند».<sup>(2)</sup>

خانم فریده مصطفوی در جایی دیگر می گوید: «امام در زندگی داخلی بچه ها و حتی خانمشان هیچ گونه دخالتی نمی کردند و همه را آزاد می گذاشتند. تا زمانی که خلاف شرع پیش نمی آمد، ایشان هم هیچ کاری نداشتند و در معاشرت، لباس پوشیدن و رفت و آمد، هیچ گونه سخت گیری نمی کردند».<sup>(3)</sup>

---

1- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج 1، ص 25.

2- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج 1، ص 29.

3- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، ج 1، ص 39.

یکی از نزدیکان آیت الله صالحی مازندرانی می گوید: آقا هیچ گاه نظرش را به اعضای خانواده تحمیل نمی کرد و آنها را در انتخاب و گزینش کارهای گوناگون مانند تحصیل، تدریس، شغل، سفر و مانند آن آزاد می گذاشت و همیشه می فرمود: «بین من و فرزندانم رابطه پدر و فرزندی وجود ندارد، بلکه مثل دو دوست با یکدیگر رفتار می کنیم».<sup>(1)</sup>

### تشویق کودکان

خانم فاطمه طباطبایی می گوید: علی بسیار دوست داشت وقتی مردم به حسینیه می آیند، اوهم برود. بار اول که رفته بود، گمان کرده بود مردم به خاطر او آمده اند. وقتی به خانه برگشت، به من گفت: من که رفتم حسینیه، مردم شعار می دادند. تازه آقا هم با من آمده بود. آقا وقتی علاقه علی در رفتن به حسینیه را می دیدند، شب ها به علی می گفتند: «علی! بخواب، فردا صبح می برمت حسینیه.» علی چنان از این قول امام خوشحال می شد که گاهی نیمه های شب بیدار می شد و می پرسید: آقا پا نشدند؟ پس چرا صبح نمی شود؟<sup>(2)</sup>

یکی از نزدیکان آیت الله صالحی مازندرانی نقل می کند: ایشان با نوه ها و فرزندان بسیار مهربان بود و آنان را به درس خواندن تشویق می کرد. وقتی نوه ها کارنامه های خود را می گرفتند، پیش از نشان دادن آن به پدر و مادرشان، به آقا نشان می دادند. یکی از نوه های ایشان می گوید: «وقتی کارنامه را از مدرسه می گرفتم، اول از همه پیش آقا می بردم. ایشان لبخندی می زد و آفرین می گفت و مرا تشویق می کرد».<sup>(3)</sup>

- 1- محمدعلی صالحی مازندرانی، سیمای زعامت و مرجعیت، «فقیه صالح»، قم، انتشارات صالحان، 1381، ج 1، صص 141 و 142.
- 2- نک: پا به پای آفتاب، ج 1، ص 190.
- 3- نک: سیمای زعامت و مرجعیت، ص 153.

## پرهیز از تنبیه کودکان

دختر گرامی امام می گوید: یک روز در ایام کودکی به حرف مادرم گوش نکردم و کاری را کردم که مادرم مخالف انجام دادن آن بود. پدرم خیلی ناراحت شد و به قصد تنبیه من از جا برخاست، ولی به بهانه های گوناگون به من فرصت داد فرار کنم. همیشه همین طور بود. خودش را به کاری مشغول می کرد، برای مثال، آستین هایش را بالا می زد یا دنبال وسیله تنبیه می گشت تا بچه ها فرصت کنند بگریزند، ولی به خاطر عمل خود متنبه شوند.<sup>(1)</sup>

## غیرت مداری

حجت الاسلام قرائتی می گوید: آیت الله شهید حاج آقا مصطفی بهشتی اصفهانی، پدر شهید حجت الاسلام حسن بهشتی، از اولیاء الله و از علمای درجه یک شهر اصفهان بود. یک بار ایشان قصد زیارت کربلا می کند و آماده می شود با خانواده به زیارت برود. سر مرز، مسئول گمرک به ایشان می گوید: باید چهره همسرتان را با عکس گذرنامه تطبیق دهم! ایشان می فرماید: «یک زن باید این کار را انجام دهد!» ولی مسئول گمرک می گوید: نه، من خودم باید مطابقت کنم. آن بزرگ مرد می فرماید: «ما از انجام این کار معذوریم.» حاج آقا بهشتی سه روز در مرز می ماند و همه زوار کنترل می شوند و به زیارت امام حسین علیه السلام می روند، ولی ایشان و خانواده اش موفق به رفتن نمی شوند.

سرانجام رهسپار کرمانشاه می شوند و به خانه شهید آیت الله عطاء الله اشرفی اصفهانی می روند و پس از چند روز به اصفهان باز می گردند. چند روزی از این ماجرا می گذرد و زائران از سفر بازمی گردند و به خدمت

---

1- مجموعه مقالات کنگره آثار و اندیشه تربیتی حضرت امام خمینی رحمه الله، ص 393.

آقای بهشتی می رسند و می گویند: آقا! ما آمده ایم معامله ای با شما بکنیم و آن، این است که همه ثواب زیارت خود را به شما بدهیم و در عوض، شما ثواب کربلا نرفتنتان را به ما بدهید! البته اینکه در کربلا چه ماجرای برای این زائران اتفاق افتاده است که حاضر شده اند این گونه بگویند، خدا می داند.<sup>(1)</sup>

---

1- نک: داستان هایی از علما، صص 95 و 96، به نقل از: نشریه نصیحت، ش 148، 1374/6/7،

ص 1.

## فصل چهارم: اخلاق اقتصادی

### ساده زیستی

حجت الاسلام رحیمیان نقل می کند:

امام در طول مدتی که در نجف اشرف اقامت داشتند، در خانه ای کوچک و قدیمی، در یکی از کوچه های شارع الرسول، مانند صدها طلبه معمولی اجاره نشین بودند. پس از پیروزی انقلاب نیز، چه روزهایی که در قم بودند و چه در مدتی که نزدیک به ده سال در جماران اقامت داشتند، مانند بسیاری از مستضعفان، مستأجر بودند. خانه کوچکی که امام در جماران اجاره کردند، 120 متر مربع مساحت و 70 متر زیربنا داشت<sup>(2)</sup>.

---

1- پا به پای آفتاب، ج 2، ص 266.

2- برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله، 1378، ج 3، ص 2، ص 48.

یکی از شاگردان علامه طباطبایی درباره شخصیت استادش چنین گفته است: استاد، جهانی از فلسفه، علوم اخلاق و تفسیر بودند و در همه زمینه ها، در حوزه های علمیه، انقلابی به وجود آوردند. با این حال، در خانه کوچکی با دو اتاق زندگی می کردند، به گونه ای که امکان پذیرایی از دوستان و ارادتمندان را نداشتند. اوایل آشنایی با استاد که از کوچکی خانه مسکونی ایشان آگاه نبودم، از رفتارشان بسیار تعجب می کردم؛ زیرا گاه که مجبور می شدم برای گرفتن پاسخ برخی پرسش هایم به در خانه ایشان بروم، استاد به در خانه می آمد و درحالی که دو دست خود را در دو طرف در می گذاشت، سرش را بیرون می آورد و به پرسش من پاسخ می داد. از این رو، این سؤال برایم پیش آمده بود که چرا استاد مرا به داخل خانه اش تعارف نمی کند؟!

بعدها که آشنایی من با آن بزرگوار بیشتر شد، دریافتم خانه ایشان ظرفیت پذیرش مهمان را ندارد.<sup>(2)</sup>

آقا شیخ مرتضی زاهد، اصل زندگی را بر بی نیازی و بی رغبتی به دنیا گذاشته بود و چیزی از مال دنیا برای خود نمی خواست. حاج احمد اخوان در این باره می گوید: «یک شب، یکی از ارادتمندان به آقا، چهارهزار تومان پول برای آقا شیخ مرتضی آورده بود. (مبلغ چهار هزار تومان در

---

1- کیهان، ش 15364، 1374/3/17، ص 14.

2- نشریه شما، ش 189، 1379/8/26، ص 5؛ سیمای فرزندگان، ص 465.



آن زمان خیلی پول بود و شاید کارمندهای دولت در آن زمان، صد، تا دویست تومان در ماه می گرفتند.) آن آقا اصرار می کرد آقا شیخ مرتضی این پول را به عنوان هدیه قبول کند و آن را فقط برای نیازهای خود و خانواده شان مصرف کند تا دیگر در مضیقه نباشند و با خیالی آسوده به امورات تبلیغی مشغول باشند، اما آقا شیخ مرتضی با هیچ توجیه و استدلالی قبول نمی کرد.

آن آقا تندتند می گفت: این پول ها نه خمس و زکات و نه هیچ وجوه شرعی دیگری است و آقا شیخ مرتضی فقط می فرمود: «آخر، من با این پول ها چه کار می توانم بکنم؟! من نیازی به این مقدار پول ندارم. پول می خواهم چه کار کنم...؟!» آن شب اصرار های آن آقا به جایی نرسید و عاقبت، آقا شیخ مرتضی برای اینکه رد هدیه نکرده باشد و آن آقا ناراحت و دلخور بیرون نرود، صد تومان از آن پول ها را برداشت و همان جا با رضایت آن آقا، هشتاد تومانش را بین حاضران تقسیم کرد و فقط بیست تومانش را در جیب خود گذاشت و گفت: «شاید تا این مقدار برای مصارف شخصی نیاز داشته باشم. خیلی ممنون».<sup>(1)</sup>

محمد محمدی اشتهاردی درباره ساده زیستی استاد برجسته، حاج شیخ محمد تقی ستوده چنین می نویسد: از ویژگی های استاد ستوده این است که بسیار ساده می زیست و از زرق و برق دنیا دوری می کرد. سال ها در خانه های استیجاری زندگی کرد تا اینکه به طور غیرمنتظره خانه ساده ای در اختیارش قرار گرفت. انتقال او از خانه های استیجاری گوناگون به خانه دیگر، این امر را تداعی می کرد که انسان، در این دنیا

1- آقا شیخ مرتضی زاهد، صص 198 و 199.

مسافر است و انسانی که خود را مسافر می داند، به مسکن اصلی و همیشگی آخرت دل می بندد و به سایبان های سست و فانی دل نخواهد سپرد. او به راحتی می توانست برای خود زندگی مرفه و خانه باشکوهی فراهم کند، ولی نمی خواست، تا مبادا به دنیا دل بستگی پیدا کند.<sup>(1)</sup>

سید قاسم مهدی نژاد دامغانی، درباره آیت الله فاضل لنکرانی رحمته الله علیه می نویسد: از ویژگی های برجسته ایشان، ساده زیستی بود. آیت الله فاضل در خانه ای محقر و کوچک زندگی می کرد که این خانه برای ایشان با وجود داشتن فرزندان زیاد، بسیار کوچک بود، ولی ایشان با تمسک به ساده زیستی ائمه معصوم علیهم السلام و علمای بزرگ، به این خانه محقر بسنده می کرد.<sup>(2)</sup>

درباره ساده زیستی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم، نقل می کنند: ایشان بسیار ساده می زیست و با اینکه مبالغ زیادی از وجوه شرعی در اختیارش بود، به هنگام رحلت، قیمت همه اثاثیه خانه اش به 1500 تومان نمی رسید و مبلغی بیش از آن را مقروض بود. حتی بازماندگانش توان مالی برای برپایی عزاداری در سوگ او را نداشتند. از این رو، یکی از ثروتمندان وقت، مخارج عزاداری او را بر عهده گرفت.<sup>(3)</sup>

زلیخا ممجد، دختر شیخ علی رضا ممجد لنگرودی می گوید: شیخ علی رضا ممجد، در طول زندگی، از زیّ طلبگی خارج نشد و عمری را

---

1- نک: ستارگان حرم، ج 12، ص 53.

2- نک: ستارگان حرم، ج 12، ص 276.

3- ستارگان حرم، ج 11، ص 190.

در نهایت سادگی و صفا زندگی کرد. ایشان همواره می فرمود: «من به اتفاق دوستم، آیت الله شمس لنگرودی که شیخ العلمای گیلان به شمار می رود، از نزدیک شاهد زندگانی بسیار ساده خیلی از بزرگان حوزه قم بودیم. یادم هست که ما بچه بودیم و هنوز از لحاظ درسی، در موقعیتی نبودیم که در درس مرحوم آیت الله حائری شرکت کنیم، ولی درس او را تماشا می کردیم و به منزل آن بزرگوار رفت و آمد داشتیم. روزی در محضر آن بزرگوار بودیم که طلبه ای آمد و اظهار داشت: آقا! این شهریه ای را که شما می دهید، کفاف زندگی ام را نمی کند. من عیالوارم و خیلی در تنگنا زندگی می کنم. حاج شیخ فرمود: «خدا می داند و شاهد است، من هم به اندازه شما شهریه دارم و به همان اندازه ای که به شما شهریه می دهم، خودم هم برداشت می کنم.» حالا شما کجای دنیا سراغ دارید، شخصیتی به عظمت حاج شیخ و با آن نفوذ و علاقه مندی مردم به او که مرجع عالی قدر بودند، مانند یک طلبه گمنام زندگی کند و حقوق او مساوی باشد با یک طلبه. به راستی، اینها الگو بودند و زندگانی کردن آنان با این سختی ها و رنج ها باعث کاهش رنج و اندوه طلاب بوده و طلاب می دیدند که اگر آنان مشکل دارند، بزرگان و رؤسای آنان نیز همان سختی و مشکل را دارند»<sup>(1)</sup>.

نقل است محمدجواد مغنیه روزگار بسیار سختی را پشت سر گذاشت. پدر محمدجواد، با آنکه از عالمان آن دیار بود، ولی از نظر مالی وضع خوبی نداشت. وی شروع به ساختن خانه ای برای خود کرد و با کمک اهالی آن را تا سقف رساند، ولی برای تکمیل خانه اش چاره ای

---

1- ستارگان حرم، ج 12، صص 133 و 134.

نداشت جز اینکه مبلغی را از زرگری به نام اسماعیل صائغ قرض کند و در  
قبال آن، خانه اش را گرو بگذارد. به این ترتیب، توانست خانه را تکمیل کند.  
هنوز یک سال از اقامت او در آن خانه نگذشته و اقساط آن را پرداخته بود که  
از دنیا رفت. زرگر پس از فوت پدر محمدجواد، خانه را به جای قرضش  
تصاحب کرد و بقیه ارث پدر نیز میان برادر بزرگ تر و عموهایش تقسیم شد و  
از ثروت دنیا، یک دست رخت خواب به محمدجواد رسید که آن نیز بین راه  
منزل پدر و برادرش ناپدید شد.<sup>(1)</sup>

## قناعت

«آیت الله آخوند خراسانی، از رهبران بزرگ انقلاب مشروطه بود. ایشان با سه فرزند و سه عروسش در خانه ای بسیار کوچک و هر کدام در اتاقی زندگی می کردند. روزی فرزند ارشدش مهدی نزد پدر آمد و از تنگی جا شکایت کرد. آخوند خراسانی به سخنانش گوش داد و گفت: اگر قرار باشد منزل های این شهر را میان مستحقان قسمت کنند، به ما بیش از این نمی رسد.»<sup>(2)</sup>

## یاری رساندن به دیگران

در شرح حال آیت الله شیخ عبدالکریم حائری آمده است: «یک روز یکی از بزرگان، عبای ظریف و پرقیمتی را به رسم یادبود و هدیه، برای یکی از فرزندان ایشان فرستاد. شیخ به فرزند خود گفت: «پسرم! این عبا برای تو زیاد است؛ برای اینکه بعضی از طلاب، اصلاً عبا ندارند.» سپس عبا را فروخت و با پول آن چند دست عبا متوسط خرید، یکی را به فرزند خود و بقیه را به طلاب مستحق داد.»<sup>(3)</sup>

---

1- طلایه داران تقریب (7)، ص 16.

2- عبدالحسین مجید کفایی، مرگی در نور (زندگی آخوند خراسانی)، تهران، کتاب فروشی زوار، 1359، ص 377؛ سیمای فرزنانگان، صص 462 و 463.

3- محمد شریف رازی، آثار الحججه (تاریخ و دایره المعارف حوزه علمیه قم)، قم، کتاب فروشی برقی، 1332، ص 57.



یکی از دوستان علامه بحرالعلوم، درباره رسیدگی و کمک کردن ایشان به محرومان و فقیران نقل می‌کند: «سید بحرالعلوم، هر شب در کوچه های نجف می‌گشت و برای فقرا نان و خوردنی می‌برد. برای نمونه، شبی در منزل غذا را آماده کردند، ولی آن بزرگوار گفت: من خودم میل به غذا ندارم. سپس فرمود: ظرفی از غذا پر کنید! آن‌گاه ظرف را برداشت و در کوچه های نجف به راه افتاد. در منزلی را کوبید که تازه عروس و دامادی گرسنه در آن زندگی می‌کردند و غذایی برای خوردن نداشتند. غذا را به آنها رسانید و خود نیز در کنار آنها شام میل کرد.»<sup>(1)</sup>

در شرح حال فیلسوف و حکیم برجسته ملاهادی سبزواری آمده است: ایشان هرگز از بیت المال استفاده نمی‌کرد و با کشت پنبه و گندم و نیز درآمد باغی که در بیرون شهر داشت، امرار معاش می‌کرد. ایشان بخشی از این درآمدها را برای خویش برمی‌داشت و باقی مانده آن را میان فقرا و نیازمندان تقسیم می‌کرد. همچنین، باغ انگوری داشت که با دست خود به ثمر نشانده بود و از محصول آن استفاده می‌کرد و هر سال، هنگام فصل برداشت، نخست سهمی را میان نیازمندان تقسیم و سپس دوستان خویش را به همراه دیگر طلبه ها به آنجا دعوت می‌کرد تا حاصل دست رنج خود را در اختیار دیگران نیز بگذارد.<sup>(2)</sup>

## انفاق

محمد حسین رجبی (دوانی)، از فرزندان علامه آیت الله علی دوانی می گوید:  
پدرم تا جایی که می توانست، از فقرا و مستمندان دستگیری می کرد، به

- 1- نورالدین علی لو، دیدار با ابرار (سید بحر العلوم)، تهران، چاپ و نشر بین الملل، وابسته به انتشارات امیر کبیر، 1382، ج 1، ص 51.
- 2- دیدار با ابرار (ملاهادی سبزواری)، ص 23.

گونه ای که برخی به طور مرتب، از ایشان ماهانه دریافت می کردند و این در مواردی بود که آن افراد به خانه ما می آمدند و ما در جریان امر قرار می گرفتیم و موارد بسیاری بود که ما از آن بی خبر بودیم. در مجلس بزرگداشت ایشان در مسجد دانشگاه تهران، برادری روحانی به من گفت: «حاج آقای شما به بسیاری از طلبه های نیازمند کمک می کرد و حتماً شما از آن بی خبر هستید. من خود، یکی از آنها هستم.» گاهی که به قم می آمد، همین که با طلبه ای مواجه می شد، از وضع مالی او جويا می گشت و چنانچه آن فرد در مضيقه بود، به او نقداً کمک می کرد و اگر نداشت، چک برای چندی بعد به او می داد. این کار پدرم مرا متعجب ساخت؛ زیرا ایشان در سال های آخر، به جز حق التالیف درآمدی نداشت. شاید از مختصر ارثیه ای که از مادرم به او رسیده بود یا از بهای خانه اش که در روزهای آخر عمرش فروخته بود، انفاق می کرد که خدا می داند.<sup>(1)</sup>

### ایثار

یکی از فرزندان آیت الله سیدعباس مهري می گوید: از ویژگی های اخلاقی آیت الله سید عباس مهري این بود که هرگز درخواست فقیران را بی پاسخ نمی گذاشت، حتی اگر با دادن مقداری غذا یا لباس به آنها بود. اگر روزی لباس نو یا عمامه جدیدی می پوشید و کسی از آن لباس تعریف می کرد، به سرعت آن را به او می بخشید و خودش به لباس کهنه اکتفا می کرد. روزی همسرشان به ایشان اعتراض کرد و گفت: چرا نمی توانی لباس نو را حداقل برای چند ماه نگاه داری؟! سیدعباس با لبخند گفت: «مگر آن لباس ها چه عیبی دارد؟»<sup>(2)</sup>

1- عین بقا، صص 162 و 163.

2- ستارگان حرم، 1377، ج 1، ص 175.

همسر شهید آیت الله حاج شیخ علی قدوسی رحمه الله می گوید: گروهی از بچه های بی سرپرست و فقیر بودند که آیت الله قدوسی هر سال یک ماه مانده به عید می رفتند و اندازه لباس آنها را می گرفتند و شماره کفش آنها را می پرسیدند و برایشان لباس و کفش تهیه می کردند. یک سال خانواده ای به سراغ ایشان آمدند که خیلی بچه داشتند. او با حوصله اندازه همه بچه ها را گرفت تا برایشان کفش و لباس تهیه کند. من به ایشان گفتم: شما برای اینها لباس می خرید و بچه های ما محمدحسن و محمدحسین نیز هم سن اینها هستند. پس چرا برای آنها چیزی نمی خرید؟ ایشان گفت: «آنها خودشان می دانند عید ما روزی است که یک زندانی وجود نداشته باشد. عید، روزی است که همه خوش باشند».

آیت الله قدوسی برای خانواده هایی که شوهرانشان زندانی بودند، مایحتاج آنها را می خریدند و شب ها به خانه شان می بردند و حتی به ما هم نمی گفتند، کجا می روند. یک روز برادرش آمد و سراغ ایشان را از من گرفت. گفتم: رفت بیرون. پرسید: این موقع شب کجا رفته است؟! گفتم: نمی دانم. گفت: می روم دنبالش. رفت و درحالی که خیلی در فکر بود، بازگشت. بعدها گفت: می دانی آن شب علی آقا کجا رفته بود؟ گفتم: نه. گفت: او را دیدم که به در خانه ای رفت و به خانواده فلان آقا که در زندان بود، کمک کرد.<sup>(1)</sup>

یکی از طلبه های حوزه علمیه قم می گوید: در یک شب زمستانی بسیار سرد، آیت الله شیخ محمد حقانی برای خواندن نافله شب و ادای فریضه صبح به

مسجد رفت. پس از طلوع آفتاب و هنگام بازگشت به خانه، برخلاف عادت، از  
فرزند خود خواست برای او لباسی بیاورد.

---

1- داستان هایی از علما، صص 50 و 51.

فرزندش پرسید: پدرجان! شما که با لباس به مسجد رفتید، چه شده است که لباس می خواهید؟! شیخ گفت: چیزی نپرس و زود برایم لباس بیاور!

فرزند شیخ می گوید: به خانه رفتم و لباسی آوردم و ایشان پوشید و مشغول مطالعه شد. پس از چند ساعت، دیوانه ای وارد خانه شد، وقتی برای او غذا بردم، دیدم لباس پدرم بر تن اوست. ماجرا را از پدرم پرسیدم. ایشان فرمود: «وقتی به مسجد رفتم، دیوانه ای را دیدم که از شدت سرما به مسجد پناه آورده بود و می لرزید. من لباس خودم را به او پوشاندم».<sup>(1)</sup>

شیخ عبدالکریم حامد می گوید: من شاگرد خیاطی جناب شیخ رجب علی خیاط بودم و روزی یک تومان دست مزد می گرفتم. شب عید نوروز، جناب شیخ پانزده تومان پول داشت. مقداری از آن را به من داد تا برنج بخرم و آن را به چند آدرس ببرم. پنج تومان از آن مبلغ باقی ماند و ایشان آن را نیز به من داد. با خود گفتم: آیا خودش شب عید دست خالی به خانه می رود؟ در همان وقت به یادم آمد سر زانوی شلوار فرزندش پاره بوده است. از این رو، پول را داخل کشو گذاشتم، به سرعت آنجا را ترک کردم و هر چه جناب شیخ مرا صدا کرد، بازنگشتم. پس از رسیدن به خانه متوجه شدم ایشان همچنان مرا صدا می کند و با ناراحتی به من فرمود: «چرا پول را برنداشتی؟» آن گاه با اصرار پول را به من داد!<sup>(2)</sup>

## کمک آبرومندانہ

علامہ تهرانی می فرماید: «یکی از رفقای نجفی ما به من گفت: من یک روز  
به دکان سبزی فروشی رفته بودم. مرحوم علی آقا قاضی، استاد عرفان

---

1- قصه‌ها و خاطره‌ها، ص 54.

2- کیمیای محبت، ص 47.

علامه طباطبایی رحمته الله را دیدم که خم شده بود و مشغول جدا کردن کاهو بود. ایشان کاهو های پلاسیده با برگ های خشن و بزرگ را جدا کرد، سپس پول آنها را پرداخت، آنها را زیر عبا گرفت و رفت. من به دنبالش رفتم و عرض کردم. آقا سؤالی دارم. چرا شما برخلاف دیگران، این کاهوهای غیرمطلوب را جدا کردید و خریدید؟

مرحوم قاضی فرمود: آقا جان! این مرد فروشنده، شخص بی بضاعت و فقیری است. من گاهی او را یاری می کنم و نمی خواهم چیزی بدون عوض به او داده باشم تا هم عزت و شرف و آبروی او از بین نرود و هم بدون زحمت، پول به دست آوردن، عادت او نشود و در کسب و کار ضعیف نگردد. برای ما فرقی ندارد کاهوهای لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهو ها. من می دانستم که این کاهوهای پلاسیده خریداری ندارد و ظهر که وی دکان خود را می بندد، آنها را دور می ریزد. از این رو، برای جلوگیری از خسارت و ضرر کردن او اینها را خریدم».<sup>(1)</sup>

فرزند عالم ربانی، حضرت آیت الله سیدعباس خاتم یزدی می گوید: ایشان از کمک کردن به مردم دریغ نمی کرد. برای نمونه، روزی از ایشان پرسیدم: برای اصلاح صورتتان کجا رفتید؟ ایشان فرمودند: یک سلمانی اینجا هست. با ایشان رفیق هستم، پیش ایشان رفتم.



گفتم: او خیلی در اصلاح صورت وارد نیست. ایشان فرمود: «این آقا عیالوار و نیازمند است. من با اینکه می دانم خوب اصلاح نمی کند، ولی به این بهانه می روم تا کمکی به او بکنم»<sup>(2)</sup>.

---

1- مهر تابان، صص 31 و 32؛ سیمای فرزندگان، ص 349؛ اسوه عارفان، صص 62 و 63.

2- ستارگان حرم، 1382، ج 1، ج 15، ص 49.

## مسکین نوازی

آیت الله فاضل لنکرانی رحمته الله علیه نقل می کند: «با مرحوم آیت الله بروجردی، به محلات برای استفاده از آب معدنی رفتیم. وقتی مردم متوجه ایشان شدند، گوسفندانی را [برایشان] هدیه آوردند. مرحوم بروجردی دستور داد این گوسفندها را بخريد و بين فقرا تقسیم کنید. دستور ایشان را اجرا کردند و گوسفندان را خریدند، کشتند و میان فقرا تقسیم کردند. سپس مقداری از گوشت آن را کباب کردند و برای ایشان آوردند، ولی ایشان فقط نان و ماست و خیار خوردند و از کباب استفاده نکردند. به ایشان عرض کردند: سهم فقرا را داده ایم و این هم سهم شماست، چرا میل نمی کنید؟»

آیت الله بروجردی فرمود: من از کبابی که فقیران بوی آن را استشمام کرده باشند، نمی خورم. به این ترتیب، کباب را هم به فقرا دادیم.<sup>(1)</sup>

یکی از شاگردان شیخ رجب علی خیاط می گوید: با معرفی جناب شیخ، مدت ها خدمت آیت الله کوهستانی می رفتم تا اینکه یک روز صبح که عازم رفتن به نزد ایشان بودم، جناب شیخ را دیدم. ایشان فرمود: «کجا می روی؟» عرض کردم: نزد آیت الله کوهستانی. شیخ رجب علی فرمود: «شیوه ایشان زاهدی است. بیا برویم تا من روش عاشقی خدا را یادت دهم!» سپس دست مرا گرفت و با خود برد. در کوچه ای، در خانه ای را زد، دخمه ای نمایان شد که تعدادی بچه و بزرگ، فقیر و بیچاره آنجا زندگی می کردند. جناب شیخ به آنها

اشاره کرد و فرمود: «رسیدگی به این بیچاره ها انسان را عاشق خدا می کند!  
درس تو این است. نزد

---

1- قصه ها و خاطره ها، ص 37، (قصص و خواطر، ص 89).

آیت الله کوهستانی درس زاهدی آموختی و حالا این درس عاشقی است.»  
از آن پس حدود ده سال با جناب شیخ سراغ افرادی بیرون شهر می رفتیم، شیخ  
وضعیت آنها را به من نشان می داد و من آذوقه تهیه می کردم و به آنها می  
رساندم.<sup>(1)</sup>

## جدیت در کار

یکی از دوستان شیخ رجب علی خیاط می گوید: روزی در ایام تابستان، در بازار، جناب شیخ را دیدم، درحالی که از ضعف رنگش پریده و زرد شده بود. ایشان مقداری وسایل و ابزار خیاطی خریده بود و به سوی خانه می رفت. به ایشان گفتم: آقا! کمی استراحت کنید، حال شما خوب نیست. فرمود: «عیال و اولاد را چه کنم؟!»

در حدیث است که رسول خدا ﷺ فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ أَنْ يَرَى عَبْدَهُ تَعَبًا فِي طَلَبِ الْحَلَالِ.<sup>(2)</sup>

خداوند دوست دارد بنده خود را در راه به دست آوردن روزی حلال خسته

ببیند.

همچنین، آن حضرت در حدیثی دیگر می فرماید: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ يَعُولُ؛ ملعون است، ملعون است، آن که هزینه خانواده خود را تأمین نکند».<sup>(3)</sup>

## احتیاط در گرفتن وجوهات شرعی

علامه گران قدر، حضرت آیت الله سیدمرتضی حسینی مرعشی نجفی، برادر  
گرامی آیت الله سیدشهاب الدین مرعشی نجفی، در گرفتن وجوهات شرعی  
بسیار احتیاط می کرد و از هر کس وجوهات نمی پذیرفت. فرزند بزرگوار  
ایشان می گوید: روزی دو نفر [نزد پدرم] آمده بودند و اصرار

---

1- کیمیای محبت، صص 185 و 186.

2- میزان الحکمه، 1379، ج 2، ج 5، ص 2058.

3- کیمیای محبت، صص 38 و 39.

داشتند ایشان وجوهات شرعی آنها را بپذیرد و ما دیدیم که ایشان بهانه می آورد و سعی می کند آنها پول را برگردانند و اصرار دارد آنها نزد شخص دیگری بروند. پس از رفتن آنها فهمیدیم ایشان از لای صحبت های آنان دریافته بود که مقداری از این پول، از طریق ربا به دست آمده و حلال نیست.<sup>(1)</sup>

روزی همسر شیخ انصاری رحمته الله علیه از او خواهش کرد چادر شبی برای پوشانیدن رخت خواب های خانه بخرد. شیخ که فرد پرهیزکار و مؤمنی

---

1- ستارگان حرم، 1377، ج 1، ج 3، ص 274.

2- نک: پیام انقلاب، «گفت و گو با حجت الاسلام ناصری، حاکم شرع یزد»، فروردین 1361، ش 55، ص 36.

بود، به این کار تن نداد. همسر شیخ که از نمایان بودن رخت خواب ها در گوشه اتاق ناراحت بود، پس از ناامید شدن از جلب موافقت شیخ، در خرید گوشت صرفه جویی کرد و به جای سه سیر گوشت، مدتی دو سیر و نیم خرید و از پولی که از این راه ذخیره شد، چادر شبی خرید. وقتی شیخ چادر شب را دید و از نحوه خرید آن باخبر شد، با ناراحتی بسیار گفت: «ای وای! تا به حال مقداری از وجوه بیت المال بی جهت مصرف شده است. من خیال می کردم سه سیر گوشت، حداقلی است که ما می توانیم با آن زندگی کنیم و اکنون به نادرستی این پندار پی بردم.» آن گاه دستور داد چادر شب را پس بدهند و از آن روز به بعد به جای سه سیر گوشت، دو سیر و نیم گوشت بخرند.<sup>(1)</sup>

یکی از علمای بزرگ و وارسته تبریز، درباره محمد حسن صاحب جواهر چنین نقل می کند: «من از برخوردی که در دوران طلبگی صاحب جواهر با وی داشتم، او را می شناسم. روزی می خواستم مبلغی را میان طلاب تقسیم کنم. وقتی بررسی و حساب کردم، دیدم به هر طلبه یک تومان می رسد. شروع به تقسیم کردم، وقتی به محمد حسن رسیدم، به او گفتم: این یک تومان سهم شماست. گفت: نه، نمی گیرم. گفتم: چرا؟ گفت: چون من امروز بیش از دو ریال احتیاج ندارم و برای روزهای آینده چیزی نمی گیرم. از کجا [معلوم] که من زنده باشم و آن را مصرف کنم. پس دو ریال [از آن پول] را برداشت و بقیه را [پس] داد.»<sup>(2)</sup>

عالم برجسته و پرتلاش، شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمه الله درباره میرزای شیرازی بزرگ می نویسد: «میرزا، هزینه زندگی هر یک از اعضای خانواده



1- نک: مرگی در نور، ص 59؛ سیمای فرزندگان، ص 430.

2- نک: سیمای فرزندگان، ص 426.

را در وقت معین می فرستاد و به هیچ یک از آنها بیش از حق خودشان نمی داد. هدایایی که برای او فرستاده می شد نیز همگی در خانه خودش و به دست یکی از خدمتکاران امین نگه داری می شد و هیچ یک از افراد خانواده، سهمی از آنها نداشت»<sup>(1)</sup>.

عادت شیخ انصاری این بود که در بازگشت از مجلس تدریس، نخست نزد مادرش می آمد و برای دلجویی از آن پیرزن، با وی گفت و گو می کرد، از اوضاع زندگی مردم گذشته می پرسید و گاه شوخی می کرد تا مادر را بخنداند. سپس به سراغ مطالعه و عبادت می رفت. روزی شیخ به مادر گفت: مادر جان! دوران کودکی ام را به یاد داری که مشغول علوم مقدماتی بودم و مرا برای انجام دادن کارهای خانه به این سو و آن سو می فرستادی، ولی من پس از فراغت از درس و مباحثه، آن کارها را انجام می دادم و به خانه می آمدم و تو خشمگین می شدی و می گفتی: «اجاقم کور است!» اکنون نیز اجاقت کور است؟ مادر با شوخی گفت: «بله، اینک نیز چنین است؛ زیرا آن وقت به کارهای خانه نمی رسیدی و اکنون که به مقامی رسیده ای نیز به سبب احتیاط بسیاری که در صرف وجوه شرعی می کنی، ما را در فشار قرار داده ای»<sup>(2)</sup>.

در شرح احوال آخوند خراسانی، آورده اند: «هر وقت بازاریان پارچه های ابریشمی و گران بها به نجف می آوردند و فرزندان آخوند، هوس پوشیدن آنها را می کردند و از او پول خرید آنها را می خواستند،

---

1- سیمای فرزندگان، ص 433.

2- نک: مرتضیٰ انصاری، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، اهواز، مؤلف، 1380، ص 59؛  
سیمای فرزندگان، ص 428.

آخوند می فرمود: من پول چه کسی را به شما بدهم که بروید و لباس های  
ابریشمی [بخرید و] بیوشید؟»<sup>(1)</sup>

در شرح احوال شیخ انصاری آمده است: آن روزی که ایشان از دنیا رفت، با  
آن ساعتی که به صورت یک طلبه فقیر دزفولی وارد نجف شد، از نظر مالی هیچ  
فرقی نکرده بود. ایشان مانند فقیرترین مردم و در خانه ای کوچک و ساده  
زندگی می کرد. روزی یک نفر به ایشان گفت: آقا! شما خیلی هنر می کنید که  
این همه وجوهات به دست شما می رسد و هیچ تصرفی در آن نمی کنید. شیخ  
در پاسخش گفت: چه هنری کرده ام؟ آن شخص پاسخ داد: چه هنری از این  
بالا تر که این همه پول از خمس و زکات نزد شماست و شما این گونه زندگی  
می کنید! شیخ انصاری فرمود: «کار مهمی نکرده ام. ما امین مردم هستیم و نمی  
توانیم از وجوهات و اموالی که به دست ما سپرده می شود، نفع شخصی  
ببریم.»<sup>(2)</sup>

## فقر

نقل است که بازرگانان و تاجران بغداد مبلغ فراوانی از اموال حلال خود را به شیخ انصاری رحمته الله علیه اختصاص دادند و کسی را به خدمت ایشان به نجف فرستادند و به ایشان این گونه پیغام دادند: این مبلغ، از وجوه شرعی مانند خمس و زکات نیست تا شما اشکال کنید و از صرف آن برای خود خودداری و پرهیز کنید، بلکه از حلال اموال خود ماست. می خواهیم این مبلغ را به شما هدیه کنیم تا در این سن پیری، در راحتی باشید و به سختی روزگار نگذرانید. برخلاف پافشاری بسیار آنان، شیخ انصاری آن اموال را نپذیرفت و فرمود: «آیا حیف نیست برای من که عمری را با فقر گذرانده ام،

---

1- مرگی در نور، ص 377؛ سیمای فرزندگان، صص 433 و 434.

2- نک: سیمای فرزندگان، ص 457.

در این آخر عمر، خود را غنی و ثروتمند کنم و نامم از طومار فقرا محو گردد و روز قیامت از اجر و پاداش آنان محروم شوم؟» (1)

سیدعلی مدرس، فرزند حاج سیدعلی رضا مدرس یزدی می گوید: وقتی سیدعلی رضا نه ساله بود، پدرش از دنیا رفت. پس از فوت پدر، فقر اقتصادی خانواده وی شدت یافت، به گونه ای که نمی توانستند بیشتر از ساعت هشت یا نه شب چراغ را روشن نگه دارند. به همین دلیل، او بیشتر با نور مهتاب درس می خواند که پس از مدتی چشم هایش دچار مشکل شد. (2)

حجت الاسلام صادق احسان بخش نیز می گوید: امام هیچ گاه اسراف نمی کردند. اگر ایشان می خواستند دارویی بخورند و یک لیوان آب برایشان می آوردند، اگر نصف آن را استفاده می کردند، کسی حق نداشت نصف دیگر را دور بریزد و باید از آن استفاده می کردند. این خط مشی، تمرینی است برای خودسازی که امام از اول جوانی رعایت می کردند<sup>(4)</sup>.

---

1- سیمای فرزندگان، صص 398 و 399.

2- نک: ستارگان حرم، ج 11، صص 193 و 194.

3- پاسدار اسلام، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، دی 1362، ش 25، ص 57.

4- نک: سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، ج 3، صص 51 و 52.

## کتاب نامه

1. احمدی، مهدی، طلایه داران تقریب (7)، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، چاپ اول، 1383.
2. انصاری، مرتضی، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، اهواز، مؤلف، 1380 هـ. ق.
3. باقرزاده بابلی، عبدالرحمان، جمال السالکین، قم، انتشارات لاهیجی، چاپ اول، 1379.
4. بصیرت منش، حمید و اصغر میرشکاری، فصل صبر، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، چاپ اول، 1377.
5. بصیرت منش، حمید وهمکاران، صحیفه دل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، چاپ اول، 1377.
6. یثوم، جعفر، چراغ تجربه، تهران، ثالث، چاپ اول، 1376.
7. تاجدینی، علی، یادها و یادگارها، تهران، انتشارات پیام نور، چاپ پنجم، 1375.



8. تنکابنی، میرزامحمد، قصص العلماء، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة، چاپ دوم، 1364.

9. جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، گلشن ابرار، (3 جلد)، قم، معروف، چاپ اول، 1379\_1385.

10. \_\_\_\_\_، گلشن ابرار (3 جلد)، چاپ دوم، 1385.

11. جمعی از فضلا و یاران، سرگذشت هایی ویژه از زندگی استاد شهید 12. مرتضی مطهری، تهران، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، چاپ پنجم، 1374.

13. جمعی از فضلا، سرگذشت های ویژه از زندگی امام خمینی رحمه الله، به کوشش: مصطفی وجدانی، تهران، پیام آزادی، چاپ اول، 1362.

ص:140

14. حسن زاده، صادق، اسوه عارفان، قم، انتشارات آل علی علیه السلام، چاپ دوازدهم، 1385.

15. حسینی تهرانی، سیدمحمدحسین، مهر تابان، مشهد، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ دوم، 1417هـ.ق.

16. حسینی، سید نعمت الله، مردان علم در میدان عمل، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ ششم، 1375.
17. \_\_\_\_\_، مردان علم در میدان عمل، قم، مؤلف، چاپ اول، 1375.
18. \_\_\_\_\_، مردان علم در میدان عمل، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، 1376.
19. خاتمی، علی رضا، داستان هایی از علما، قم، انتشارات مهدی یار، چاپ اول، 1379.
20. خامنه ای، علی، خاطرات و حکایت ها، تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، چاپ دوم، 1379.
21. خمینی، سید روح الله، امام در سنگر نماز، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، تهران، چاپ دوم، 1374.
22. دوانی، علی، حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوا و فضیلت، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1354.

23. رازی، محمدشریف، آثار الحجه یا تاریخ و دایره المعارف حوزه علمیه قم، قم، کتاب فروشی برقی، 1332.

24. رجایی، غلام علی، برداشت هایی از سیره امام خمینی رحمه الله (3 جلد)، تهران، عروج، چاپ اول، 1376.

25. رجبی دوانی، محمد، عین بقا، تهران، نشر رهنمون، چاپ دوم، 1386.

26. رفیعی، علی، شهاب شریعت، (درنگی در زندگی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمه الله)، قم، کتاب خانه عمومی حضرت آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول، 1373.

ص: 141

27. ستوده، امیررضا، پا به پای آفتاب، (3 جلد)، تهران، پنجره، جلد اول، چاپ دوم، 1374.

28. سیف الهی، محمدحسن، آقا شیخ مرتضی زاهد، قم، مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، 1382.

29. صالحی مازندرانی، محمدعلی، سیمای زعامت و مرجعیت، قم، انتشارات صالحان، چاپ اول، 1381.

30. صیاد شیرازی، علی، امام و دفاع مقدس، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، چاپ چهارم، 1381.
31. عبیری، عباس، دیدار با ابرار (وحید بهبهانی)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، 1372.
32. علی لو، نورالدین، دیدار با ابرار (بحرالعلوم)، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، 1382.
33. غروی‌ان، محسن، در محضر استاد حسن زاده آملی، قم، نشر برگزیده، چاپ چهارم، 1377.
34. غیاثی کرمانی، سیدمحمدرضا، قصه‌ها و خاطره‌ها، قم، انتشارات نجابت، چاپ اول، 1385.
35. فروغی، فتح‌الله و همکاران، گل‌های باغ خاطره، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، چاپ سوم، 1375.
36. قاسملو، یعقوب، فروغ دانایی، قم، نسیم حیات، چاپ اول، 1379.

37. قریشی سبزواری، سیدحسین، دیدار با ابرار (ملاهادی سبزواری)، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، 1372.

38. قلی زاده، مصطفی، دیدار با ابرار (شهید صدر)، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، 1372.

39. قمی، شیخ عباس، فوائد الرضویه، بی تا، بی جا، بی نا.

40. کفایی، عبدالحسین مجید، مرگی در نور (زندگی آخوند خراسانی)، تهران، کتاب فروشی زوار، 1359.

ص: 142

41. گروهی از نویسندگان ماهنامه کوثر، ستارگان حرم، 15 جلد، قم، انتشارات زائر، جلد اول، چاپ اول، 1377\_1382.

42. \_\_\_\_\_، ستارگان حرم، قم، انتشارات زائر، جلد پانزدهم، چاپ اول، 1382.

43. \_\_\_\_\_، ستارگان حرم، قم، انتشارات زائر، جلد دوازدهم، چاپ اول، 1382.

44. \_\_\_\_\_، ستارگان حرم، قم، انتشارات زائر، جلد دوم،  
چاپ اول، 1377.
45. \_\_\_\_\_، ستارگان حرم، قم، انتشارات زائر، جلد سوم،  
چاپ اول، 1377.
46. \_\_\_\_\_، ستارگان حرم، قم، انتشارات زائر، جلد یازدهم،  
چاپ اول، 1381.
47. گلی زواره، غلام رضا، دیدار با ابرار (میرزا ابوالحسن جلوه)، تهران،  
سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، 1372.
48. \_\_\_\_\_، جرعه های جان بخش، قم، حضور، چاپ  
دوم، 1377.
49. \_\_\_\_\_، سرای اهل صفا، قم، مکتب القرآن، چاپ اول،  
1380.
50. گلی زواره، غلام رضا، منظومه معرفت، قم، نشر قیام، چاپ اول، 1374.
51. لطفی، مهدی، نوری از ملکوت، قم، نشر برگزیده، چاپ اول، 1380.

52. لقمانی، احمد، دیدار با ابرار (علامه طباطبایی)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، 1380.

53. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، چاپ دوم، 1403 هـ. ق.

54. مجموعه مقالات کنگره آثار و اندیشه تربیتی حضرت امام خمینی رحمه الله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، چاپ دوم، 1375.

55. محمدی ری شهری، محمد، کیمیای محبت، قم، دارالحدیث، چاپ بیست و یکم، 1386.

ص: 143

56. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ترجمه: حمیدرضا شیخی، قم، دارالحدیث، چاپ دوم، 1379.

57. مختار، رضا، سیمای فرزندگان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ پانزدهم، 1385.

58. مدنی، سید محمود، دیدار با ابرار (میرزای شیرازی)، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، 1372.

59. مطهری، مرتضی، گفتارهای معنوی، تهران، صدرا، چاپ هفدهم، 1375.

60. ملکی تبریزی، میرزا جواد، رساله لقاءالله، ترجمه و مقدمه: سیداحمد فهری، تهران، نهضت زنان مسلمان، 1360.

61. مهتدی بحرانی، عبدالعظیم، قصص و خواطر، قم، نوید اسلام، 1378.

نهج الفصاحه، ترجمه و گردآورنده: ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان، چاپ سیزدهم، 1360.

نشریه ها و روزنامه ها

1. مجله پیام انقلاب، مرداد 1361، شماره 63.

2. مجله پیام انقلاب، فروردین 1361، شماره 55.

3. مجله زن روز، 1361/8/29، شماره 892.

4. مجله حوزه، مرداد 1373، شماره 63.

5. نشریه راه رشد، نیمه اسفند 1378، شماره 3.



6. نشریه پاسدار اسلام، دی ماه 1362، شماره 25.
7. نشریه شما، 1379/8/26، شماره 189.
8. نشریه رسانه، اسفند 1373، شماره 16.
9. نشریه نصیحت، 1374/6/7، شماره 148.
10. روزنامه کیهان، 1374/3/16، شماره 15363.
11. روزنامه کیهان، 1374/3/17، شماره 15364.
12. روزنامه اطلاعات، 1376/8/1، شماره 21184.
13. روزنامه همشهری، 1374/2/7، شماره 669.

## فهرست مطالب

3	دیباچه
13	فصل اول: اخلاق فردی
13	خدایینی
13	اعتقاد به توحید افعالی
15	اخلاص
20	توکل
22	خوف و رجا
24	تسلیم و رضا
27	مرگ اندیشی
29	شکرگزاری
30	عشق و ارادت به اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
36	زیارت عاشورا در آخرین لحظه عمر
37	خاک پای زائر حسینی شفای درد چشم
38	ارتباط معنوی با امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف
39	تعهد به امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف
41	انتظار فرج
42	زیارت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
43	آخرت گرایی
45	تمسک به اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
46	2 - رفتارهای عبادی
46	تعبد دینی

48	ذکر و یاد خدا
49	سحرخیزی
51	تقید به احکام دینی
51	تقید به گفتن اذان
52	نماز اول وقت
55	اهتمام به نماز شب
59	شب زندهداری
60	مناجات شبانه
61	انس با قرآن
62	اخلاص در انجام وظیفه
65	3 - رفتارهای عملی
65	کنترل نفس
66	مجاهده با نفس
69	فروتنی
71	عزت نفس
72	کنترل خشم
73	صبر و تحمل
74	شجاعت
75	بزرگواری
77	دل سوزی
78	استفاده از فرصتها
80	نظم
81	نفوذ کلام
83	تعهد

84	..... هماهنگی رفتار و گفتار
86	..... دوری از وابستگی های دنیوی
86	..... پاکیزگی
87	..... استعمال عطر
88	..... علاقه به ورزش
91	..... 4 - رفتارهای علمی
91	..... تواضع علمی
96	..... اشتیاق علمی
99	..... پشتکار علمی
103	..... تبادل علمی
104	..... رنج تحصیل
106	..... احترام به استاد
108	..... روح تعلم
109	..... فصل دوم: اخلاق اجتماعی
109	..... امر به معروف و نهی از منکر
111	..... ظلم ستیزی
114	..... شهرت گریزی
121	..... شایسته سالاری
123	..... حفظ آبروی مخالفان
124	..... رعایت انصاف
126	..... وفای به عهد
126	..... تألیف قلوب
128	..... احیای سنت حسنه
129	..... تربیت دینی

130	صفا و صمیمیت
131	رعایت حقوق برادری
133	پیش دستی در سلام کردن
135	همدلی
137	توجه به نیازها (نیازسنجی)
139	فریاد رسی
140	خوش رفتاری با مردم
141	اهمیت به حضور اجتماعی روحانیان
146	گذشت
148	از خود گذشتگی
150	پیش دستی در کار خیر
152	یکسان نگری
155	رعایت حقوق همسایه
156	مهمان نوازی
157	مشکل گشایی
161	خدمت گزاری
164	پاسخ گویی سریع به مردم
166	احترام به کودکان
169	فصل سوم: اخلاق خانوادگی
169	احترام به پدر و مادر
172	خدمت به مادر
177	قدردانی از همسر
180	همیاری همسر
182	ترجیح دانش بر ثروت

183	..... محبت در کانون خانواده
184	..... توجه به خانواده
186	..... رعایت حال خانواده
188	..... تربیت دینی فرزندان
191	..... تکریم فرزندان
191	..... محبت به کودکان
193	..... آزادی دادن به کودکان
194	..... تشویق کودکان
196	..... پرهیز از تنبیه کودکان
197	..... غیرت مداری
199	..... فصل چهارم: اخلاق اقتصادی
199	..... ساده زیستی
207	..... قناعت
208	..... یاری رساندن به دیگران
210	..... انفاق
211	..... ایثار
215	..... کمک آبرومندانه
218	..... مسکین نوازی
221	..... جدیت در کار
222	..... احتیاط در گرفتن وجوهات شرعی
229	..... فقر
232	..... کتاب نامه
242	..... فهرست مطالب

